

ترتیب و روش

Ketabton.com

وقایع مهم هفته

اعلامیه حکومت افغانستان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه پاکستان درود انجلال حزب عوامی خبر داد که اعلامیه ذیل ۲۱ دلو از طرف حکومت افغانستان صادر گردیده است.

حکومت پاکستان حزب عوامی ملی را در آن کشور غیر قانونی اعلام کرد و همچنان رئیس این حزب بنا غلی خان عبدالولیخان وعده ای دیگر از رهبران آنرا دستگیر نموده و دارای حزب را ضبط کرده است، این اقدامات حکومت پاکستان به تعقیب کشته شدن بناغلی حیات محمدخان شیرپا و صورت گرفته است، حکومت افغانستان در حالیکه چنین قتلها و تشدد را بشدت تقبیح می نماید، نگرانی و تشویش عمیق خود را از اقدامات حکومت

پاکستان در مورد انحلال حزب عوامی ملی و دستگیری رهبران آن و ضبط دارای حزب که بصورت غیرقانونی وبدون اثبات هیچگونه جرمی بر اساس ملا حظات سیاسی صورت گرفته است اظهار مینماید.

حکومت افغانستان جدا معتقد است که حل معضلات تنها از راه بر آورده شدن واحترام آمال ملی مردم پشتون و بلوچ ومذاکره با زعمای ملی ایشان امکان پذیر می باشد و خلق کرد ن قصدی معضلات جدید به جز از پیچیدگی بیشتر او ضاع و تعویق جستجوی راه حل نمره دیگری ندارد.

در خارج

۱۷ دلو :

رد شدن موافقتنامه تجارتي بين اتحاد شوروی و امریکا موقتاً دیتانت رامتار ساخته است.

۱۸ دلو :

شورای دفاعی عرب که متشکل از وزرای خارجه و دفاع چهارده کشور عربی است اعلام کرده تمام ممالک عربی در دفاع از تمامیت ارضی لبنان در برابر تجاوز اسرائیل متعهد به هم بستگی آن کشور میباشند.

۱۹ دلو :

متعاقب اخطار مجدد حکومت حبشه زودخورد و گلوله باری در اسما را مرکز حبشه از سر گرفته شد و در طرف يك هفته در اریتریا در حدود دوهزار نفر کشته شده اند.

۲۰ دلو :

کنفرانس پنج روزه وزرای کشور های جهان سوم در مورد مواد خام دیشب در داکار مرکز سنگال به پایان رسید.

۲۱ دلو :

بناغلی حیات محمد خان شیر پاویکی از اعضای برجسته حزب مردم پاکستان دیروز در اثر انفجار بمبی در پوهنتون پشاور به قتل رسید.

بناغلی خان ولی خان رهبر حزب عوامی ملی، همراه باشصت نفر دیگر از رهبران واعضای برجسته آن حزب گرفتار گردیدند.

دوکیشان نورد شوروی که اضافه از سی روز رادر فضای خارجی به سر بردند دیروز به زمین مراجعت کردند.

۲۲ دلو :

پس از تقویت نیرو های حبشه در حبشه شمال زودخورد های شدیدی در اسما را بین قوای حکومتی و آزادی خواهان اریتریا از سر

در کشور

۱۷ دلو :

بعد از غور و مطالعه مجلس عالی وزراء و کمیته مرکزی ریفرم مترقی و بنیادی در معارف در معرض اجراء قرار گرفت.

۱۸ دلو :

هفت پولی کلینیک امراض حیوانی به کمک بلاعوض اتحاد شوروی در صفحات شمال و جنوب غرب کشور تاسیس میگردد.

۱۹ دلو :

برای بیش از یکصدو شصت هزار کوبوندار اعم از مامور، اجیر و کارگر در مرکز و ولایات کشور مسکه تازه توزیع میگردد.

۲۰ دلو :

دولت هفتاد عراده بس شهری دیگر از کمپنی تاتای هند خریداری می نماید.

سنگ تهاب مکتب ابتدائی گسوسته و مکتب دهاتی سربند، روز ۱۶ دلو توسط معین معارف در تنگهار گذاشته شد.

۲۱ دلو :

فارغ التحصیلان امسال پوهنخی طب پوهنتون کابل به پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف معرفی گردیدند.

۲۲ دلو :

به ناسی از هدایت دولت جمهوری مینی بر تطبیق موثر ریفرم در ساحه معارف کشور که یکی از تحولات بنیادی میباشد مجلس تحت ریاست پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف تشکیل گردید.



بالا - بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه روز نظامی جمهوری دیموکراتیک مردم گوربارا به شارژ دافیر سفارت آن کشور تبریک میگوید.

وسط - معین وزارت پلان و مستشار اقتصادی سفارت کبرای اتحاد شوروی بعد از امضای موافقت نامه کمک بلاعوض شوروی برای تاسیس هفت پولی کلینیک حیوانی بایان - منظره ای از برقیاری اخیر در کابل





سلوی وارتان

آثار تاریخی افغانستان در جهان
علاقمندان زیادی دارد



دو شیزه زیبا در یک با ند خطر ناک
ومسلح

فابر یکه نساجی بگرامی

در کنار امواج آرام مدیترانه سرزمینی
که قاره ها را بهم وصل میکند

زبان شعر جدا از زبان مردم نیست



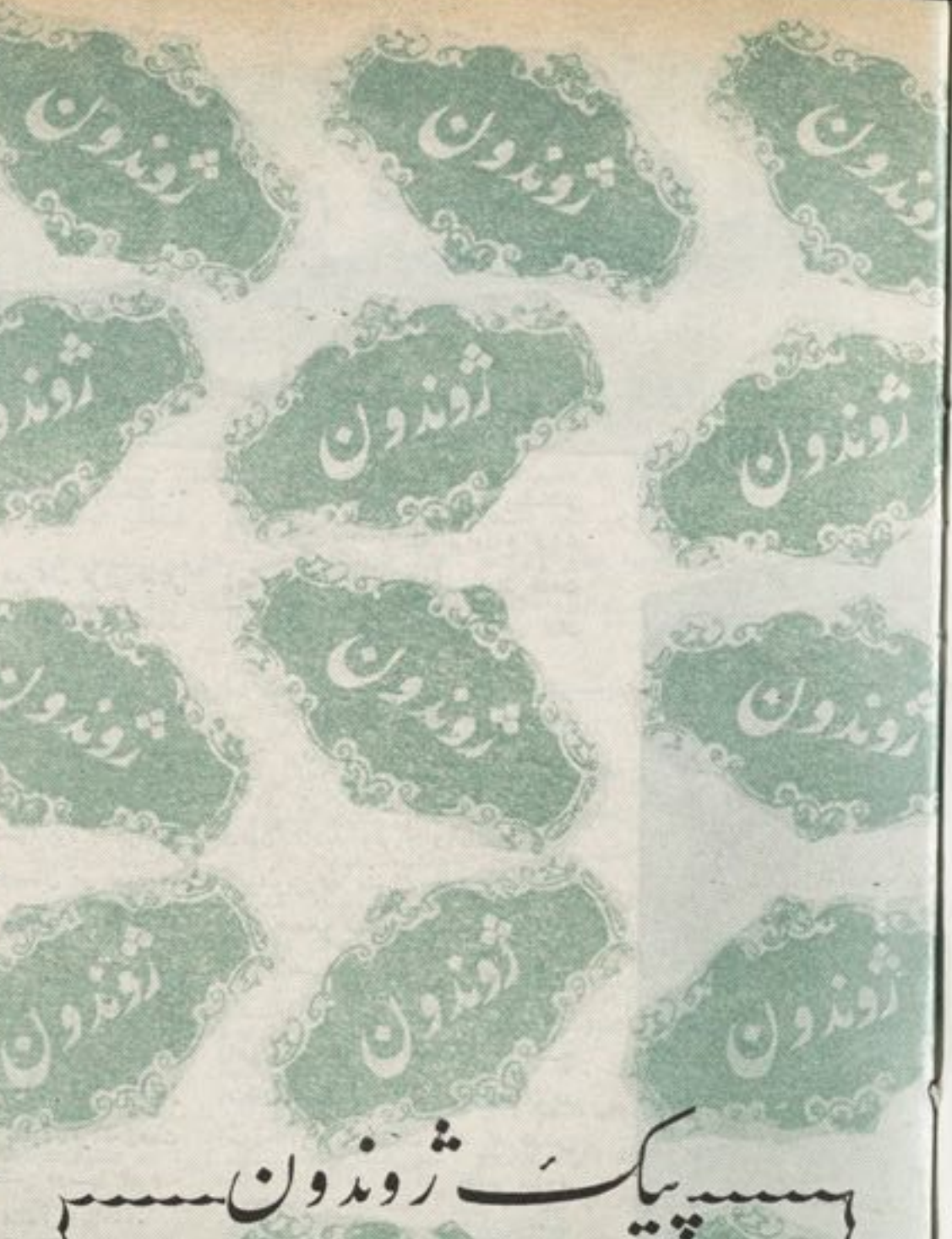
شش کودک و یک پیلوت چگونگی از عمق
جنگل های پیرو جان سلامت بردند

دولت تعلیمات ابتدایی عمومی و معانی را
برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق
بسط و توسعه مکاتب دولتی تأمین خواهد کرد.
همچنان زمینه های تعلیمات متوسطه و عالی را
بمنظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت.
معارف که سرچشمه فیاض و تابناک هر کوشش
و تلاش متمدنی و ثمر آفرین است در آشنوایی
بشاد معنی و ترقی سطح مادی جوامع و قسماً
نتیجه متمدنانه از لحاظ کمیت و کیفیت متعادل
و ریزش ها و خواسته های اکثریت مردم جامعه
یکسان احاطه داشته باشد.

روی این منظور و بادرک و تشخیص سالم
نارسایی و معذرت های دامنگیر معارف کشور
است که دولت جمهوری ما از همان اول ظهور
ریفرم و اصلاح وضع معارف کشور را بحیث
عامل موثر و مهم ایجاد تحرک و انکشاف در
سایر شقوق و بحیث مبداء حرکت بسوی فلاح
و رستگاری جامعه و کشور، فلاح و رستگاری ای که
درفروغ عدالت و زیر تاثیر زده بین مساوات
اجتماعی باید ارزیابی گردد، پذیرفته و آرزومند
است کاخ متزلزل معارف کشور را از خطر سقوط و
انهدام حمایت کند، از همین جهت است که
دستگاه آموزش و پرورش کشور یعنی معارف
مبادقت مزید و مطالعات دقیق اهل دانش و
بیش و ادب صلاحیت بررسی و توجیهات دولت
را جلب نمود تا ازین قانون خبر و فیاض، استقلال
فکری مردم قوام یابد و تحت نظارت و اداره
مستقیم دولت، معارف در تعیین حدود
نیازمندی های علمی و صنعتی مملکت مصدر
تدابیر و خدماتی شود که جامعه در ساحات
مختلف حیاتی به آن محتاج است.

با ریفرمی که اینک در معارف کشور وارد
می شود عده ای از فرزند زندان زمان
ما از مصیبت بی مبایلائی
درکب دانش و از حصار محدودی که فکرمیشد
همه چیز را آموخته اند نجات یافته، در مسیر
نوی فکر و دماغشان رهنمونی خواهد شد تا بداند
و بفهمند که باید واقعا آموخت و علم را بغاظر
عالم شدن باید فراگرفت نه جهت تحصیل
مدرك و سینه میان تپی.

بهین ترتیب تحولات عرفانی که امکانات
تعلیمات مسلکی و حرفوی را میسر می سازد
موقع میدهد تا جامعه مادر مشاغل خصوصی و
آزاد نیز از کاسبان، صنعتگران و بیشه وران
فهمیده و تعلیم یافته و ماهر بهره مند شده و مردم
مابخصوص نسل های آینده توفیق یابند تحت
تأثیر قلمیای که امروز گذاشته میشود زندگانی
و مصروفیت های موافق به رواج و تقاضای
زمان داشته باشند و کشور ما از جوانب مختلف
مهدرفاهیت و محل زندگی واقعی برای ساکنان
خود گردد.



سپیک شونون

دولت جمهوری افغانستان بر پروگرام های معارف تجدید نظر نموده
و آنها را اصلاح خواهد کرد، برای امحای بیسوادی عمومی و ایجاد تحول
فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و متمدنی مبارزه خواهد نمود و نسل
جوان را با تقوی و باروحيه و وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد.
و از بیانات رئیس دولت

در جستجوی معارف دینامیک

در جریان هفته ای که پشت سر گذاشتیم در
کشور ما قدم دیگری برداشته شد، قدمی در
جستجوی بهتر ساختن شرایط جهت غنای
فرهنگی و پروراندن ساختن مغز و روان فرزندان
کشور.
تا این حرکت متکی به طرح های بنیادی و
اصلاحات اساسی نظام رشید و متمدنی ما، آغاز
ریفرمی در ساحت معارف کشور اعلام گردید که
با توسل به آن در یک زمینه دیگر در یک زمینه
ای که وصول به هدف هایی عالی تر و بزرگتر را
ممکن میگرداند توفیقاتی میسر میشود یعنی
تأیید تعمیم عدالت اجتماعی در جریان عمل
می افتد و راه خود را در سرتاسر کشور باز و
بازتر میگرداند.

خواهد داد.

روی
ت.
رای
اعلام
رضی
هم

خود
رفته
حدود

بهان
رگز

سی از
دیروز
قتل

عوامی
بران
ند.

سی

وژ به

جیب
را بین
از سر

نوشته ع.ک.رها

تخیلی از گذشته ها

به پیشواز مسوولیت ها

اسکندر چون برق بخر من مردم
سرزمین ها و بلاد باختر و خاور زمین
افتید و چون سیل مدنیت ها و معموری
هرا در هر کجای مسیرش از آتن
تا خاکهای آریانا ایستاده و پا بر جا
میافت می بلعید وقتی در دیار ما
آواره و سراسیمه شد با انتباه دلیرانه ای که
برداشت و فتاحانه عزم یونان کرد در
خم و پیچ یکی از کوچه های آتن
یادیو جانس حکیم یونانی بر خورد،
خنکش را نگه داشت و لبریز از شوق
و غرور جفا نکشایی بر حکیم سر
لطف آمد و گفت اینک که نظم جهان
یکام ما می چرخد و از ربع مسکون
هنوز گرد سم ستور مایه گردون و لوله
انگیز است بگو تا جا جنت بر او رده
سازیم !!

دیو جانس با لبخندی مظفرانه
تر از او ، با لبخندی که از غرور
تسلط بر نفس هر لحظه شکوفان تر و
بامعنی تر می درخشید و جلال و ابهت
حکمت او را دوبالا می ساخت
گفت:

بروای پود فلیپ! که مارا ددیزو
این آسمان کبود بر موجودی چون
خود، نیازی نبوده و از رنج و ملال
چنین خستی در امان زیسته ایم، یگانه
راه و رسمی که در گیش مردا تگی
میتوانی درین ساعت بر آن استوار
بمانی همین است که سایه ات را از
سرما برداری تا تابش مطبوع آفتاب
خدارا از ما دریغ نباشد!

اینجا بود که اسکندر بمعنی هرزه تازی
هایش رو برو شد و گرمی شکستی را
احساس کرد که پیروزی هایش را
قطره قطره آب می ساخت ...

این ماجرا از همان لحظه از گوی
و برزن آتن برخاست، زبان به زبان و سینه
به سینه سفر کرد ، در گوش زمانه نشست
و از آنجا گران تا گران جهان را پر ساخت
و آتشیان بر حکمت مایه و همت بلند

دیو جانس فرزند یونان می بالیدند ...

در میان سپاه همکارب مردی جنگی
و دلآور از زخمهای فراوانیکه در مصاف
آریانیان برداشته ، از بلندی کوهساران
از تندی شمشیر و برق نیزه ، از تالیر چله
و کمند مردم کوهپایه های هندوکش،
پاسبانان فلات مرتفع و پهنه های مرد
پرور آریانا داستان سرا بود و جراحات
خود را یکا یک بدوستان می نمود ...
وقتی خبر معاودة حکیم یونان با اسکندر
به او رسید زبانشندی بر لبش راه
یافت و گفت من از دیاری و سرزمینی
بشما حکایت میکنم که این همه حکمت
هادر برابر گذار معرفت آنان پیش از
خار بیابان ارزشی ندارد مرا که از همت
پروران ورا درم دانش درسها آموخته
ام، از شنیدن آن انفعال آید ...

گفتند شمه ای باز گوی تا ما را هم
زان دبستان نصیبی باشد!

گفت: روزی در باز گشت از پکتیس
در بادیه ای تواف گردیم ، گرمی
بقایت رسیده بود بیشه فزیا، آبهای
جاری و هوای خنک پای مارا از رفتن
باز ماند.

گوشه ای برای اسکندر چادر زدند و
ندیمان دور او نشستند ، آنطرف کلبه ای
زالی بود که از تیمان پسرش نگهداری
میکرد، حیوانی آورد و برسم مهمانی
زیج کرد ، اسکندر او را طلبید و تقدینه
و متاعی باو بدل کرد ، پیروزان فاخرانه
بر اسکندر فریاد کشید برو که
هنوز از رسم باعتمان آگاه نیستی!
مرا در زندگی هر چه از سر مایه
و هستی بود همین حیوان بود
که از شیر او خورد و تیمان پسر مرا که
بدست سپاهیان تو قربانی وطن شد
قوت میرسید، آنرا نثار مهمان کردم که
مهمان نزد ما عزیز است و لوفاتل و سفاک
باشد، وگرنه ترا همتی نبود که از خرم هادانه

ایرا برسم مهمانی آزاد مرد پیشکش
میزبان کنی میز بانیکه بر او داغ فرزند
زده ای! آریان راه قبول پاداش خدمت
آنهم از کم همتی چون اسکندر ننگ
باشد

اینجا بود که ماعرق گردیم و سردی
بادیه بر ما گرم شد ، جلال و حشمت
ظهاری یونان و اسکندر در آن بیشه
مدفون گردید و غرور و افتخار عاریه
در برابر بزرگ منشان حقیقی فروغلتید
باین حساب اسکندر پیش از آنکه با
دیو جانس رو برو شود در آنجا
شکسته بود ولی آن درس بزرگ را
راهی نبود تا از هاله خود خواهی و شبح
افتخار بگذرد و با جان سالار یونان در
آمیزد این غفلت بود که درس
از نگاه آریانا را در آتن حکیم منزوی
یونان تکرار به اوسپرد ... باین واقعیت
یاد گمار شکستی با خاطرات سپاه
فاتح ماهمراه، به زمانه سپرده شد که
آن جاویدان و این جیران پذیراست ،
آری تا اینکه از دهلیز زمان انعکاس
ماجرای او و رویدادهای قرون و دهه و پیشما
بما میرسد می بینیم برق آینه اسکندر
و اسکندر منشان خیره و خیره تری شود.
ولی حکمت صوبه نشین یونانی و نقش
همت پیر زال آریایی چراغ هدایت ما
و نسل های بعدماست. تادر رسته
پایند گمان باشیم همتی بایندو تکیه گاهی
از خود برای خود، تا جوانی مارشید
بماند و حس شرافت و مردانگی ما فروزان
بتابد ، کاری و خدمتی در پیش بگیریم
و مردانه در آن بکوشیم دلیرانه به
پیشواز مسئولیت ها برویم تا هر روز
بزرگتر و از خود خرسند تر بشویم.
رهایی از خوف زبونی و غم زندگی
و آزاد زیستن، در ایمان بهمت خود
داشتن است و این نیرویست جاودان
و پیروز بر هر فتح و ظفر دیگر
نیاز امروز ما همین است .

معارف کشور

در راه تحول؛ توازن و انکشاف

پالیسی معارف که همزمان با ریفرم بنیادی در معارف کشور طرح و تصویب شده است، سترا تیزی دولت را در ساحة تعلیم و تربیه عمومی و خصوصاً در مورد توازن معارف در کشور تصریح و روشن میکند.

مطابق این پالیسی - تمام موسسات تعلیمی در کشور از طرف دولت اداره تنظیم و رهنمونی میشوند و فعالیت های آموزشی بیشتر متوجه تهیه پرسونل علمی و مسلکی برای انکشاف سکتور های عامه و خصوصی میگردد و دولت توجه بیشتری به پلانگذاری معارف مبلول میدارد، وزارت معارف متکفل تطبیق سترا تیزی دولت در ساحة تعلیم و تربیه بوده تمام فعالیت های آموزشی را با پلان عمومی دولت عیار میسازد. مساله پرسونل مسلکی که با انکشاف اقتصاد و اجتماعی رابطه مستقیم دارد یکی از پروبلیم های عمده ایست که حد اکثر کشور های رو با انکشاف با آن مواجه اند. هر گاه یک ملت از رهگذر منابع سر شار طبیعی و وسایل تولیدی بی نیاز باشد ولی به فقر پرسونل مسلکی گرفتار باشد کاری را از پیش برده نمیتواند و از همه ثروتهای ملی خود استفاده مطلوب بعمل نمی آورد. از اینرو دولت جمهوری با توجه به پرو گرامهای وسیع انکشافی که برای انکشاف اقتصادی اجتماعی کشور مورد تطبیق قرار میگیرد و یا اینکه هم اکنون در دست اجراء میباشد به تربیه پرسونل مسلکی بحیث جزء مهم و عامل بالقوه انکشاف در چوکات ریفرم بنیادی معارف و پالیسی تعلیم و تربیه اهمیت خاصی قایل شده تا تمام فعالیت های آموزشی با پلان عمومی دولت عیار شود یعنی جوانان و دانش آموزان در رشته های تحصیل کنند که در ساحة های مختلف زندگی ما مورد نیاز است و موجودیت چنین افراد مسلکی به پیمانه ای که لازمی پنداشته میشود باعث تسریع امور مربوط گردد اما به همان اندازه ای که کمبود پرسونل مسلکی باعث کندی فعالیت های اقتصادی و اجتماعی میگردد بهمان پیمانه تربیه افراد غیر مسلکی بیش از اندازه احتیاج کشور مشکلاتی را بار میاورد زیرا در چنین حالت وقتیکه موسسات دولتی از جلب فارغان مکاتب و لیسه های غیر مسلکی عاجز گردد در آن صورت موسسات دولتی و خود فارغان در موافقی قرار می گیرند که اتخاذ تصمیم راجعاً به میانند.

از اینرو در چوکات پالیسی معارف از طریق

تبدیلی بعضی از لیسه ها به لیسه های مسلکی به تربیه پرسونل مسلکی توجه لازم بعمل میاید تا از یکطرف پرسونل طرف احتیاج پروژه ها و موسسات دولتی و خصوصی تربیه شود و از جانب دیگر عده باقیمانده فارغانی که بدریافت شغل رسمی موفق نشوند بتوانند به کار های شخصی و آزاد مبادرت ورزند باین اساس نظر به پالیسی معارف که شامل پانزده بخش و یک مقدمه جامع میباشد تعلیمات ابتدائی از شش به هشت سال ارتقا داده میشود و از حیث پرنسپ اجباری و مجانی می باشد و دولت در چوکات امکانات مالی و شرایط محیطی خود را بمساعد ساختن زمینه تعمیم تعلیمات اجباری و همگانی مکلف میداند. این تحول در تعلیمات ابتدائی با زهم بمنظور تربیه پرسونل مسلکی و با سواد کامل دیدید آورده میشود زیرا در صنوف هفت و هشت سعی بعمل میاید که در پهلوی تدریس مضامین مربوط شاگردان به حرفه های محلی آشنا ساخته شوند تا بعد از فراغت از مکتب بتوانند به شغل آزاد بپردازند. و وسایل معیشت خود را بوجه بهتر فراهم کنند.

دولت متکفل تمویل معارف است و وزارت معارف برای بهبود وضع بودجه و توان مالی خود توأم با کاهشی تشکیلات متورم و شعبات بیلزوم از اصل صرفه جویی، ضرورت و کفایت پیروی خواهد کرد و در پهلوی جلب کمک های والدین مستعد در زمینه تهیه بعضی از احتیاجات شاگردان از مساعدتهای بدون قید و شرط خارجی نیز در انکشاف معارف استفاده بعمل خواهد آمد و به معلمان و محصلان لایق طبق مقررات بورسهای تحصیلی داده خواهد شد. نظریه پالیسی معارف در دوره های مختلفه تعلیمی تغییرات مقتضی وارد میشود. باین معنی که در شش سال اول دوره هشت ساله تعلیمات ابتدائی توجه بیشتر به خواندن و نوشتن، حساب، تربیه بدنی و ذهنی و غیره معطوف میگردد. و در دو سال اخیر علاوه همین مضامین بکار های دستی و حرفه های محلی بدل مساعی صورت میگیرد در ختم دوره ابتدائی عده ای از شاگردان موفق با اساس کاتکور و نظریه ضرورت برای آموزش تعلیمات ثانوی اعم از عمومی و مسلکی که چار سال را دربر میگیرد به لیسه ها و عده دیگر به مکاتب مسلکی شامل میشوند. در همین مرحله است که سوال توازن در معارف بمیان میاید و مطابق احتیاج موسسات و پروژه های انکشافی دولت در انتخاب جدید الشمو لان لیسه های

عمومی و مکاتب مسلکی تعمق و دقت بعمل میاید تا باردیگر عواملی که توازن معارف را برهم زده است مشکلات و پروبلیم های موجوده را بار دیگر سر راه انکشاف متوازن معارف قرار ندهد.

فارغان دوره ثانوی عمومی بعد از گذشتاندن امتحان کاتکور پوهنتون بدو دسته تقسیم میشوند.

یکتعداد آنها بفرض تحصیلات عالی شامل پوهنتون میشوند و تعداد دیگر در موسسات عالی تربیه معلم جذب میگردند. همچنان عده ای از فارغان مکاتب مسلکی بعد از سپری نمودن کاتکور اختصاصی مسلکی شامل پوهنخشی های مسلکی میشوند و عده دیگر آنها میتوانند داخل کار شوند.

در ختم تحصیلات ثانوی با زهم سوال تامین توازن در معارف مورد نظر قرار میگیرد. باین معنی که با توجه به نیاز تمام ساحات اقتصادی و اجتماعی کشور به پرسونل مسلکی و ماهر فارغان در شقوق گوناگون به تحصیل گماشته میشوند و در پوهنخشی های مختلف شامل میگردند. در عین زمان در پایان دوره ثانوی عده ای از فارغان بموسسات عالی تربیه معلم سوق داده میشوند تا ضرورت معارف کشور از رهگذر معلمان ورزیده و با سویه بالاتر مرفوع گردد. در پالیسی معارف به تربیه معلمان ب دانش و معلومات بیشتر جای نمایی داده شده تا با تدریج معلمان به سویه لیسانس و فارغان موسسات عالی تربیه معلم به تربیه و تعلیم جوانان کشور گماشته شوند و باین ترتیب کیفیت معارف بهبودی حاصل کند.

نظر به پالیسی معارف پرو گرامهای درسی بسویه های مختلف مطابق احتیاجات اقتصادی اجتماعی کلتوری و سیاسی جامعه تهیه و ترتیب میشود. مفردات این پرو گرامها با اساس تعلیم و تربیه معاصر متکی خواهد بود و بروی اهداف معارف طرح خواهد شد و بمنظور هم آهنگی معارف با پلانهای انکشافی و هم برای بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیه و تربیه معلمان لایق و ورزیده که از احتیاجات میسر معارف محسوب میگردد پرو گرام تربیه معلم برای معلمان دوره های کود کستان، ابتدائی، لیسه و تعلیمات مسلکی موسسات تربیه معلم بدو شکل طرح و تطبیق میشود. یکی پرو گرام تربیه معلم از طریق شمول فارغان در موسسات عالی تربیه معلم و دیگری پرو گرام داخل خدمت. در زمینه کتب و مواد درسی که بحیث وسایل آموزش تحت پلانهای منظم مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت وزارت معارف اقدامات لازم بعمل میاورد

تا کتب مضامین مختلف توسط اشخاص مسلکی بصورت انفرادی یا دسته جمعی مطابق اهداف و نصاب تعلیمی معینه تهیه گردد و در زمینه شرایط ذهنی روانی اجتماعی و کلتوری جامعه زمانی در نظر گرفته شود.

دیجی است به هر پیمانه ای که کتب و مواد درسی دوره های مختلف تعلیمی با در نظر داشت دانش و علوم معاصر و نیازمندی جامعه تهیه گردد و از تازه ترین اسلوب تعلیم و تربیه در تولید کتب معارف و تدریس شاگردان استفاده بعمل آید به همان اندازه هدف معارف مترقی و متوازن تحقق می یابد.

تعمیم سواد حیاتی شایان دقت و تا ممل بیشتر است.

گسترش سواد حیاتی طبقه مولد کشور را یاری میکند تا امور تولیدی خود را بشکل بهتر و اسلوب جدید تر پیش ببرند و از معلومات و دانش ابتدائی که برایشان عرضه میشود برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی خود استفاده نمایند دولت باتوجه به ضرورت افغانستان به سواد حیاتی در پالیسی معارف باین اصل مهم تاکید نموده و وزارت معارف را متکفل برآوردن این مامول نموده است.

از جانب دیگر برای ایجاد رابطه موثر بین مکتب و محیط و هم بمنظور واداری و مراقبت معقول و موثر از کار شاگردان انجمن های اولیای شاگردان و معلمان تاسیس میگردد و باین ترتیب در اثر تماسهای مفید و سودمند طرفین از یکطرف افهام و تفهیم بین شاگرد و معلم تقویت می یابد و از جانب دیگر فضای مکتب برای شاگردان گوارتر و صمیمی تر می گردد که بهر صورت بهبود کیفیت معارف و ارتقای سویه شاگردان را دربر خواهد داشت مساعد گردانیدن زمینه تحصیل برای مامورین و کار گران و فراهم نمودن تسهیلات لازم برای ادامه تحصیلات آنها از نکات عمده و قابل توجهی است که در پالیسی معارف گنجانیده شده است.

دولت برای تطبیق پالیسی معارف و ریفرم های بنیادی در معارف حتی الامکان زمینه آموزش بیشتر را برای مامورین و کار گران بدون در نظر گرفتن سن شان مساعد میسازد تا آنها بتوانند لیاقت و مهارت خود را در دوره ماموریت و کار بهبود بخشند.

برای کسانی که میخواهند تحصیلات خود را بسویه های مختلف پیش ببرند موسسات تعلیمی بعد از وقت و شبانه تاسیس خواهد شد و در چوکات توان مالی وزارت معارف توسعه و گسترش خواهد یافت. هرگاه به اهمیت تعلیم و تربیه نظر اندازیم مسلماً دیده میشود که یگانه آرزوی علاقمندان تعلیم و تربیه تکمیل تحصیلات عالی است آنگاه که ریفرم بنیادی معارف تطبیق شود و زمینه تحصیلات عالی برای مامورین و کار گران مساعد گردد هر فرد افغان اعم از مامورین و کار گران و اشخاص مسلکی میتوانند به تحصیلات عالی مبادرت ورزند.

دكتور اكرم عثمان ق



باور ندارم که قصه هایمان حد از بختی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

من نمی خواهم مانند برخی از سناریست های خارجی اخلاق گرگ رابه بره بدهم و از بره را به گرگ .

از نظر من ارزیابی تکنیک های قصه نویسی در قصه ها ، ارتباط مستقیمی به بختی فکری و درجه رشد شعور اجتماعی داستان نویس دارد .

نه تنها قصه نویسی بلکه قصه خوانی هم هنر است

به عقیده من هر کسیکه فاقد فلسفه معین و مشخص در زندگی است ، نه تنها در قصه نویسی ، بلکه در هر کار و پیشه ای راهش را گم میکند و از هدفش دور میماند .

من تا حدودی از طرفداران افراطی اصالت مضمون و محتوای داستان هستم .

قصه نویسان ما باید به گنجینه ادبیات مردم توجه کنند و در گفتگو ها شخصیت های قصه ، از این منبع استفاده برند تا هم مرحله از تکامل اندیشه و فکر مردم ثبت دفتر شود و هم محتوای قصه ها عینی تر گردد .

قصه نویس خوب باید نخست بروح قصه بهروال طبیعی رخداد های قصه توجه کند و در اینکار چنان خود را در استفاده تمایلات طبیعی و طبقاتی گرگتر ها بگذارد که انسان در زندگی عینی و در همان مقطع زمانی چنان کند .

ساز گفته های شما این طور فهمیده میشود که در تحلیل نوعی برداشت و دید فلسفی در قصه و آدمهای قصه رابه حرکت آوردن زندگی بخشیدن در چار چوب معین نوع فلسفه بی که قصه نویس با آن اعتقاد دارد به شدت اصرار می ورزید فکر نمی کنید میان قصه و مقاله سایی که قبلا خود تان هم اشارهای با آن داشتید فاصله هست که نباید از میان برداشته شود ؟

- درست است ، به عقیده من هر کسیکه فاقد فلسفه معین و مشخص در زندگی است ، نه تنها در قصه نویسی ، بلکه در هر کار و

خوش خدمتی چاکر منشانه ، ارباب محکرو ستمگری را چنان برهم آورم که تنها دخترش رابه عقد دهقان بچه در آورد و قسمتی از دارای اش رابه دماء فعلی و مزدور قبلی اشروصیت کند و یا از کار خانه دار پول پرستی را که با آگاهی از تمام فوت و فن بهره کشی از زیر دستانش ثروت زیاد اندوخته است چنان شخصیت انسان دوستی بدهم که بدون دلیل منطقی و صرف بر مبنای جنبه های عاطفی و اخلاقی شخصیتی ، موضع اصلی اجتماعی خود را ترک بگوید و آنچه را که اندوخته است میان کارگران و زیر دستانش تقسیم کند نظرم را خلاصه سازم ، من تا حدودی از طرفداران افراطی اصالت مضمون و محتوی داستان هستم و این کار را رسالتی برای روشنفکر زمان می شناسم نه آنکه تصور کنید که من عوضی قصه مثلا مقاله سیاسی می نویسم و یا اینکه تکنیک را قربان زمینه اجتماعی قصه میکنم ، که این طور نیست .

میگذارم تا هر کدام در قالب و چار چوب طبقه و سره راز ناسره جدا می سازید شما خود وقتی کار نگارش قصه بیرون آغاز می کنید ، برای محتوی داستان خود به چه ارزش های بیشتر قایلید و میگوئید آنرا به ذهنیت خواننده قصه خود القا کنید ؟

من وقتی کار نگارش قصه بی را شروع میکنم با تمام وجود تخیل و اندیشه ام را در اختیار زندگی قهرمانان و آدمهای داستان می گذارم تا هر کدام در قالب و چار چوب طبقه و قشری که با آن تعلق دارند واز میان آن بر خاسته اند رشد نمایند در جریان حوادثی که با آن برخورد می کنند . نصیت عاطفی خود را بیرون ریز کنند و در فرجام و نهایت در هر یک از لحظات زندگی خود در برخورد با هر رخدادی ، مرتکب همان کاری شوند که در زندگی عینی و واقعی آنرا به گونه های مختلف از گروه های مختلف اجتماع انتظار داریم .

منظور تان این است که در کار قصه نویسی شناخت ماهیت و خصلت قشری و طبقاتی و آنرا به همان گونه که هست به نمایش گذاشتن نوعی الزام روشنفکرانه است که قصه نویس خوب باید به آن با مسوولیت توجه کند و شما همین کار را کرده اید ؟

- اجازه بدهید از چار چوب قصه های خود بیرون نروم و این الزام رابه دوش دیگران نگذارم تعبیر شما از گفته های من درمست است ، من نمی خواهم مانند برخی از سناریست های فلم های شرقی اخلاق بره رابه گرگ بدهیم و از گرگ رابه بره و یا اینکه به خاطر

- فورم و محتوی چنانکه میدانید از هم جدایی ناپذیرند من در حد توان میکوشم که این اصل را در قصه هایم مراعات کنم ، ولی مشکل کار رعایت و تلفیق منطقی همین اصل است ، باور ندارم که قصه هایمان در آن حد از بختی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

در شماره گذشته بعد از گفت و شنید مفصل در پیرامون قصه نویسی در چشم انداز معاصر از دکتر اكرم عثمان پرسش شد ، که او در کار نگارش قصه و داستان به فورم و تکنیک بیشتر ارزش میگذارد یا مایه و محتوی ؟

و اینک دنباله این بحث با همین قصه نویس از پاسخ وی به همین پرسش .

- فورم و محتوی همانطور که آگاهی دارید از هم جدای ناپذیرند ، من در حد توان میکوشم که این اصل را در قصه هایم مراعات کنم ، ولی مشکل کار رعایت و تلفیق منطقی همین اصل است .

باور ندارم که قصه هایمان در آن حد از بختی و کمال رسیده باشد که تلازم منطقی و حتمی فورم و محتوی در آنها برهم نخورده باشد .

- تفاوت در باره تکنیک پروراندن قصه و چگونگی تلازم و هم آهنگی آنرا با محتوی ، در قصه های شما میگذاریم به عهده خواننده قصه شما نمی خواهم بدانم با آنچه که تا اینجا بر شمردید ، با چه معکی بار اندیشه خوب را از خراب در محتوی یک قصه تشخیص میدهید

قصه نویسی معاصر



در هر حالی باید از شرایط لازم و ضروری یک قصه خوب و منطبق با موازین قصه نویسی برخوردار باشد و آنگاه مسأله جهانیابی و عدهای اجتماعی اش را به میان کشد.

با چنین پنداری قضاوت شما در باره قصه های خود تان چیست و بهترین قصه شما قصه ای که هم با موازین و تکنیک های قصه پردازی هم آهنگ باشد و هم در محتوای آن ارزش گذاری ها از نظر اجتماعی، فلسفی، و سیاسی با تعبیر شما درست به کار گرفته شده باشد کدام است؟

در باره قصه های خودم قضاوت خاصی ندارم و نیز نمیدانم که این قصه هادر چه سطح و مرتبیتست باین وصف بی آنکه اجباری درین باشد خو است دلم را بروی کاغذ میریزم و منتظر ارزیابی دیگران می نشینم.

من در شمار قصه هایم به درز دیوار بیشتر علاقمندم چه آئینه های ناقص یا کامل زمانست که در آن عصری میمیرد و عصر دیگری تولد میشود.

من این قصه را خوانده ام و از زبان پر رمز آن لذت بردم و ولی دلم می خواهد در اینجا از زبان خود شما بشنوم که آدمهای این قصه چگونه در یک برش از زندگانی خود که پرداخته شماست با درو نمایه فلسفی و اجتماعی که دارد مثلا خصوصیت های دوعصر را که یکی در حال پذیرش زوال است و دیگری در حال پرورش به نمایش میگذارد.

و اگر قرار باشد دفاعی برای این بهترین داشته باشید، آنرا یاد داشت کنم؟

پس اجازه بدهید عمیق تر با نسا نهی قصه (درز دیوار) بنگریم و روی هر کدام لحظه بایستیم.

در این قصه از پدر سالاری در حد تحمل قصه نکوهش شده و بن بست هایی به نمایش گذاشته شده که روشنفکر فزون جو و حق طلب با آن مواجه میشود و نمیداند چگونه راهی روشنی باز کند.

چنانکه (حبیب) یکی از شخصیت های قصه ۱۱ اینکه دل و جرات بسیار ندارد، به مادرش میگوید:

— (مادر خدا مرد را برای قربانی و کار آفریده است)

پیشه بی راهی را گم میکند و از هدفش دور میماند، از اینرو قصه نویسا نیکه فاقد مشرب سیاسی و فلسفی معین هستند، ممکن است تکنیک های متعارف قصه نویسی را در آثار شان بکار بندند، اما محال است که منطق زمان شانرا درک کنند و قصه هایشان را هم آهنگ با قدهای تاریخ حرکت و زندگی بخشند.

— بیشترین قصه های که من از شما خوانده ام به زبان روایت تعریف شده است و غالباً توصیف های کامل جای گفتگو و محاوره را گرفته است، به همین نسبت می خواهم بگویم شاید شما صرفاً بغاطر ارزیابی نوعی دید فلسفی آدمهای قصه های خود را از میان قشر های برمی گزینید که به زبان اصلی آنها آشنایی کامل ندارید و به همین نسبت نیز آنچه را که آدمهای قصه با زبان خاص خود باید بگویند

شما بازبانی متداولتر روایت می کنید؟

— نمی خواهم ادعا کنم که کار من بی عیب است و نمی خواهم بگویم من زبان محاوره آدمهای قصه هایم را بخوبی خود آنها میدانم ولی تکارش قصه با زبان روایت هم نمیتواند معنی آشنا نبودن به حالات خاص و گزینشهای قصه باشد. به جرات می گویم آدمهای قصه های من را بر خورد هایشان با همدیگر و با درو شدن بار خداداد ها، همان هستند که در زندگی عینی میتوانند باشند.

— آدمها در قصه های شما غالباً از میان گروه خاصی انتخاب میگردند.

میتوانید بگویید چرا؟

— من در تمام قصه هایم به مردم توجه دارم، و این به خاطر علاقه و حرمت بیکران به آدمهای خوبی است که کار میکنند و رنج قرنهای و زمانه هارا بدوش میکشند.

توسل به چنین کاری به ظاهر ساده مینماید ولی انعکاس صادقانه جلوه های مختلف زندگی مردم کوچه و بازار، در قصه کار پس دشواری است که پیش از فرا گیری رموز و تکنیک قصه نویسی و تسلط کامل بر زبان مادری، ایمان می خواهد:

ایمان به حقانیت چیزی که پرداخته میشود و ایمان به التزام و تعهدیکه رسالت نخستین روشنفکر زمان ماست اما باز هم تاکید میکنم چنین عقیدتی نباید بمعنی قربان کردن قصه بغاطر ایده لوژی باشد، پرداخته قصه نویس

— بعد از چنانکه گفتم چی می گفتند؟ مادرش جواب میدهد:

بعد از چنانکه گفتم می خواندند:

— چنانکه گفتم لذت به گل میماند.

آستا برو ماه مان آستا برو

در این دیالوگ مختصر، بزعم من رنج تن فرسای آدمهای نهفته است که بغاطر طینت بیمار زمان شان تمام آغاز هایشان بسد فرجام است، حتی در عروسی آهنگهای در محافل شادی بدرقه راه نوین آنها میشود که با قیادار

.. و آنگاه کفهای پوتش را بروی زمین میساید (واو اف) میگوید:

همین سان وقتی که از پشت دیوار همسایه آهنگ (چنانکه گفتم) بگوش میرسد مادر

حبیب به پسرش میگوید:

— بچه جان قدیما بعد از چنانکه گفتم می خواندند:

خواران و برادران مرا یاد کنید.

تا بون مرا از چوب شمشاد کنید.

بر خاک سیاه باین و فریاد کنین

و حبیب میرسد:

تصحیح ضروری

در شماره گذشته در همین مصاحبه:

صفحه ۱۹ ستون چهارم سطر ۷ (زوال) به (جنبش) (دوران امانی) افزوده شود و «نسل» به (نژ) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون چهارم سطر ۳۲ (میکنند) به (نمیکنند) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ آخرین سطر ستون اول (کرد) به (نکرد) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون اول از طرف بالا سطر ششم (نخستین) به (نخستینش) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون دوم سطر دوم (عناصریکه) به (عناصر) تصحیح شود.

صفحه ۱۹ ستون دوم سطر نهم بعد از کلمه های مصاحبه نکات فوق را تصحیح نمایند.



از ابنیه تاریخی دوره اسلامی در ترکیه مسجد ایا صوفیه

ترجمه و تهیه دیپلوم انجیر عزیز الله کهدا

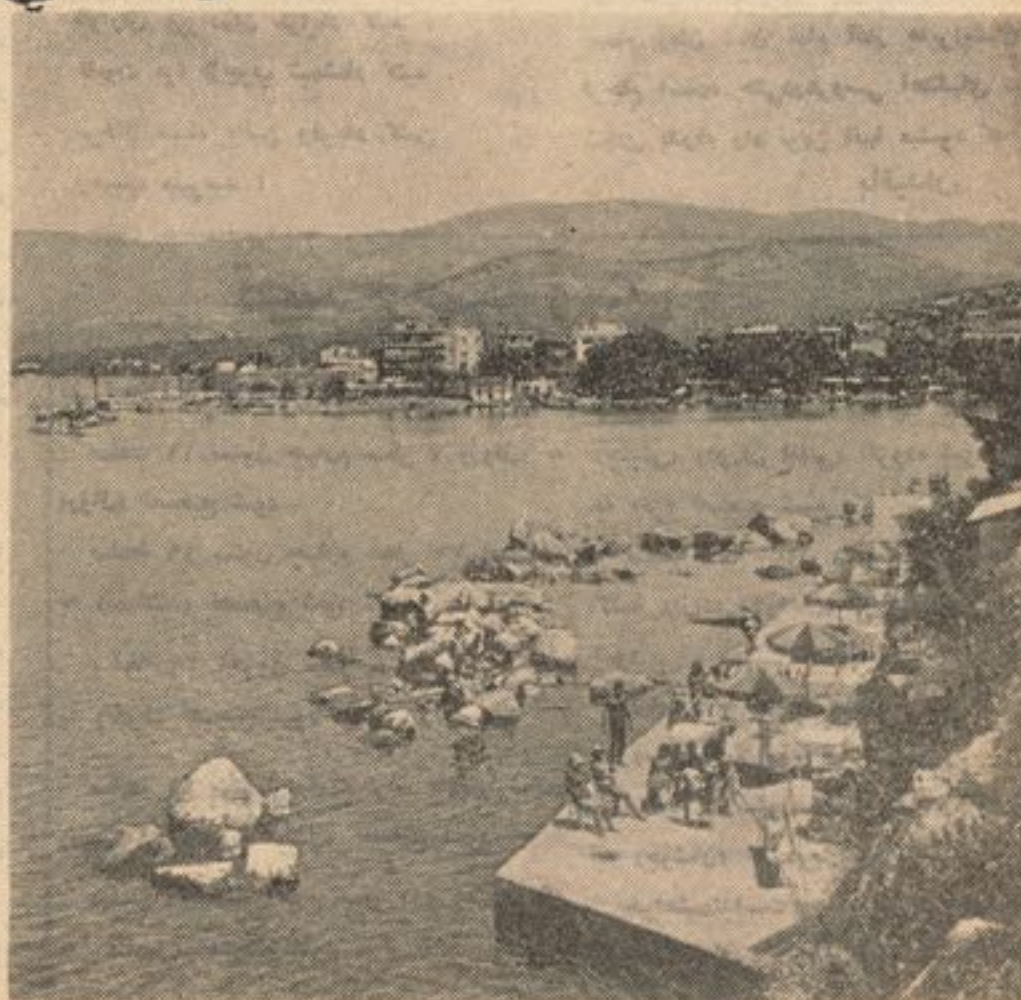
بکشور های جهان آشنا شوید

در کنار امواج آرام مدیترانه

سرزمینی که قاره‌ها را بهم وصل میکند

ترکیه

بازروازه آسیا



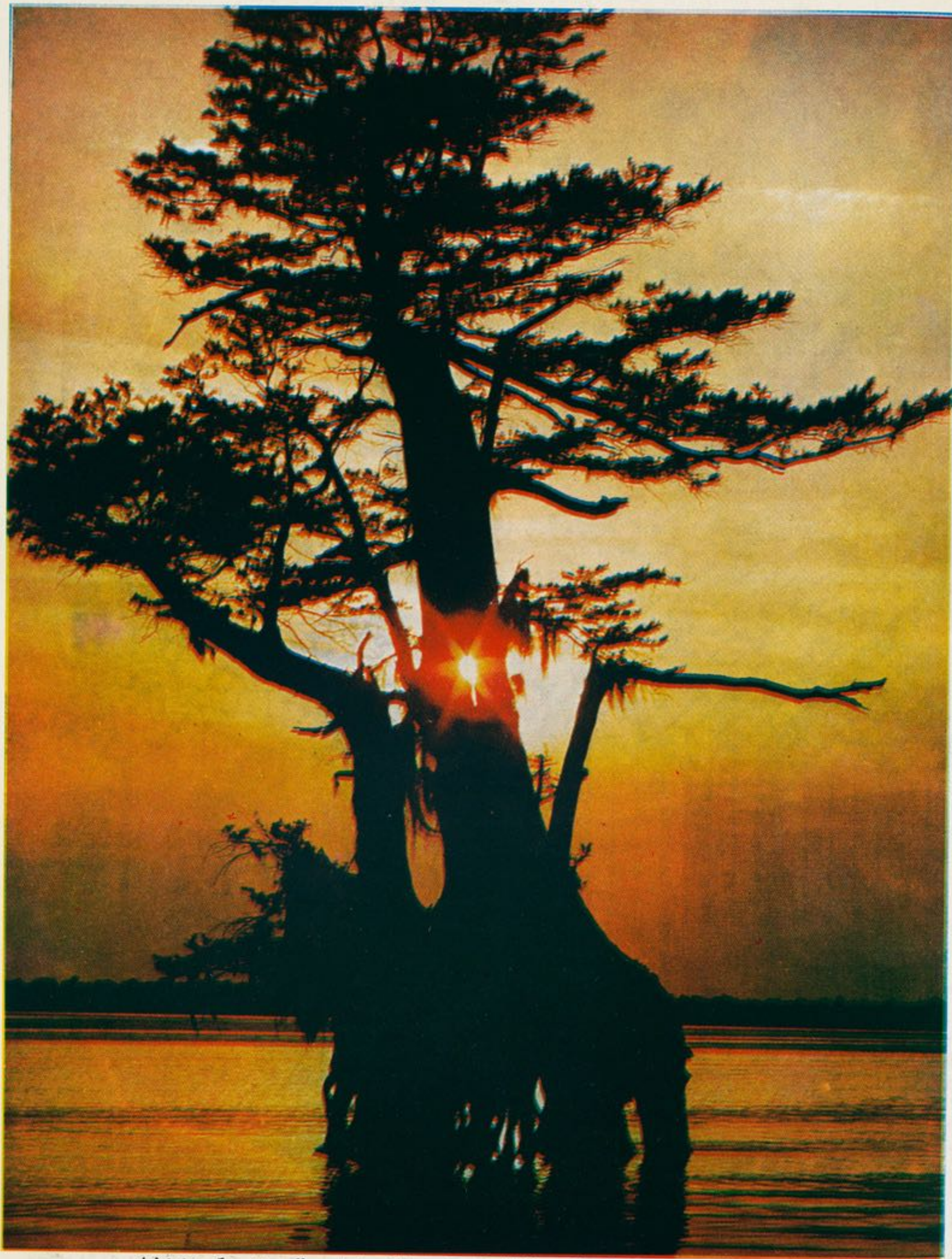
روز های گرم و آفتابی تابستان در حاشیه دریاچه مرمره گوارای شماست.

صفحه ۸

افلام ترکیه استقرار نداشته در سواحل
الظیم مدیترانه‌یی، در مرکز خشک، تابستان
آن گرم و سوزان و زمستان سرد دارد ..
ترکیه قبل از حرب عمومی اول يك
امپراطوری بزرگ و مهمی بود که فستمل
بممالك حجاز، فلسطين، سوریه (شام) عراق،
اناطولیه، بویک حصه‌ی بزرگ بالقان بود بعد
از ختم جنگ اول جهانی تمام امپراطوری ترکیه
را متحدین در بین خود تقسیم نموده از میر
(سمرنا) و علاقه مهم غرب اناطولیه را تحت
اثر یونان و استانبول (قسطنطنیه) را تحت
اثر خود در آوردند، نوجوانان ترک زیر
قادت مصطفی کمال با جاد و وسط سطح مرتفع
بقیه در صفحه ۹

ترکیه بین دو بر اعظم مهم جهان قرار
گرفته قسمت اعظم آنرا آسیای صغیر تشکیل
ده بکشور های اتحاد سردوی، بلغاریه،
یونان، سوریه، عراق و ایران همسرحداست
ترکیه به ۶۷ ولایت تقسیم شده که مرکز
آن شهر انقره و دارای ۹۵۰ هزار جمعیت
میباشد این جمهوریت دارای ۷۸۵ هزار کیلو
متر مربع رقبه و بیش از ۳۷ میلیون نفوس
است که در يك کیلو متر آن ۴۷ نفر زندگی
مکنند ..
ترکیها ۹۰ در صد اهالی این کشور را
تشکیل داده و در شرق ۱۵ میلیون (کرد)
زندگی می کند علاوه بر آن عرب، ارمنی، یهود
و غیره کم و بیش در ترکیه بود و پاش دارند.

ژوندون



این تابلو گذشته از آنکه از لحاظ هنر عکاسی انتخاب شده است بنظر ماحوای مطلبی هم است که برای ارزیابی آن درك شما آزموده می شود تاریده شود زبان این منظره بشما چه میگوید.

احل
باستان
..
يك
شميل
عراق،
بود بعد
ترکه
ز میر
تحت
و تحت
زیر
طرح مرتفع



بقیه صفحه ۴۸

دوشیزه زیبا

بعدی سوخته بودند که برای پولیس ناممکن بود هویت مرد را از زن تشخیص دهد. باهم پولیس در اثر مساعی زیاد در زمینه هویت دومرد و دوزن را اعلام داشت و گفت هویت شخص یغمی که یکن است چند ساعت مطالعه بیشتر را ایجاب میکند تا قبل هر نسبت که تشنه دیدار دختر اعطاف شده شان بودند اخبار منتشر در در زمینه با تگرانی زیاد گرفتند و برای زنده بردن دختر شان دعا میکردند.

تامس نا گوی یکن از موقوفین امنیه لاس انجلس در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت زن سفید پوستی که در جمله مقتولین بوده و هویت آن هنوز تشخیص نشده نمی تواند پاتریشا هر است باشد چه دندان های موصوفه بها گرفت دندان های پاتریشا مطابقت ندارد.

چون قربانی که هویت شان از طرف ناگاجی تأیید گردید عبارت بودند از:

۱- دونالد دیفریز سی ساله موسوم به لید مارشال شیک که رهبر دسته بود.

۲- نانسی پری ۲۶ ساله سابق از طرفداران سناتور گولد واتر

۳- پاتریشا سولو ستیک ۲۴ ساله

۴- ویلیام ولف ۲۲ ساله

پاتریشا دیفریز همه مقتولین سفید پوست بودند.

ناگاجی گفت دیفریز رهبر دسته رهزنان باجر جراحات متعدده شمول زخمی که بر ناحیه راست او ایجاد شده هلاک گردیده است.

نانسی پری نیز بعد از برداشت چندین جراحات مخصوصا جرح بزرگ در قسمت راست صدر که باعث خونریزی زیاد گردیدی بسود جان سپرده است.

پاتریشا سولستیک و ویلیام ولف نیز با اثر سوختگی و دود هلاک شده اند بعدا معلوم شد که شخص پنجمی انجیلا آتوود بوده و هم یک جسد ششمی در صحن حویلی کشف شد که از ۴۸ ساله دوشیزه ۲۸ ساله سفید پوست بوده است.

پاتریشا در جمله مقتولین نمی باشد پولیس بعد از تجسبات دامنه داری دریافت که پاتریشا هر است دو ساعت قبل از شروع جنگ خونین بین پولیس و اعضای اس ال ای از محل حادثه فرار کرده است با تشخیص این امر والدین پاتریشا دست کم توانستند نفس راحت بکشند بهر ترتیب آنها گفتند دیس بازود دختر شان نیز به سر نوشت همدستانش گرفتار شده و به قتل خواهد رسید باید یاد آور شد که پاتی قبل از الحاق به موسسه اس ال ای هرگز در سیاست علاقه نشان نداده بسود کسانی که او را می شناختند در او یک اراده قوی را مشاهده میکردند چنین فکر میشود که

بقیه در صفحه ۱۱

صفحه ۱۰

زن در همه زمانه ها

عنصر مؤثر تأمین سعادت و بقای جوامع

پدیده های منفی و خرافاتی در همه جای دنیا در پر تو نور معرفت و دانش آب می شود

به تاسی از آرزو مندی هایکه مجله ژوندون نسبت به توسعه حدود نشرات راجع به موقف زن و اهمیت این عنصر اصلی و اساسی در جامعه ما دارد موظف شدم با محترمه نظیفه غازی نواز رئیس انجمن رهنمای خانواده ویزنتون صحبت مختصری بعمل آورده و نظر شان را در مورد پرسش های آتی الذکر جهت مطالعه خوانندگان ار چند ژوندون درین صفحه منعکس سازم.

امراض خانمان سوز استیلائی مانند چیچک سرخکان، ملاریا، حمای لکه دار و غیره امراض طفیلی بوده و جگر گزیده های والدین را زین برده بخاک سیاه می سپرد. والدین بیچاره و غم دیده دوباره بفکر داشتن اولاد شده زحمات حملها و ولادت های متواتر را بخاطر داشتن دوسه فرزند میکشیدند.

اکثر اوقات این خانمهای غم دیده را تکالیف ولادتها، مریضی ها و اولاد داری مصروف ساخته نه باقتصاد خانواده خود و نه بانکشاف اقتصادی جامعه خود همکاری شده میتوانستند، بلکه چار و ناچار در چهار چوکات خانه مانده و تنها مرد متکفل نفقه عایله و مخارج کمر شکن آن شمرده میشد.

بجهان زن نوید میدهند که دیگر حقوق حقه شان تحت شعار دینی و مدنی محضو ظ بوده و استثمار نخواهند شد. خلاصه اهمیت این سال نوید بخش ویر ارزش برای جهان زن مورد انکار ندارد.

باز می پرسم: بنظر تان خواهران ما چگونه میتوانند در انکشاف کشور سهم بگیرند؟ زنسان کشور ما در طول ادوار تساریخ فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، انکشافی و حتی دفاعی از کشور خویش با تمام گرفتاری های مادری با مردان خود سپیم بوده اند. و لی متاسفانه بر سواد، جبل و نادانی، خرابی وضع اقتصادی که همه زانی از موجودیت

با محترمه نظیفه غازی نواز در اتاق کارشان معرفی شدم و بعد تعارفات و صحبت مختصری نخستین سوال را اینطور طرح نمودم.

خواهشمندم نظر تانرا پیرامون تجلیل سال بین المللی زن اظهار نمائید؟

به نظر بنده تجلیل سال بین المللی زن نظریه عالی و ارزنده است که بظن زین در صفحه تاریخ جهان ثبت خواهد بود و برای ارزش مادی و معنوی زن افتخار چویدان شمرده خواهد شد. این سال است که مردمان واقع بین جهان بهترین آرزو های قلبی خود را در تساوی حقوق زن تحت شعار مساوات انکشاف و صلح به کرسی عمل می نشاندند و

وبافوه بازو بابکار انداختن قسم و دا نش خود دیگران رانیز بکار انداخته جنبشی در حیات اجتماعی تولید می نماید. محدودیت ها و قیوداتی که زندگی را تاریک و هر چیز را ناشد، مشکل، خلاف رسم و رواجها و عنعنات منفی جلوه میدهد نیز از برکت سواد و دانش و تنویر افکار و مطالعات مزید از بین رفته همه ملتفت می شوند آنچه را که پی آن روان بودند بجز پسمانی و پریشانی فقر و بیچاره نمی حاصل نداشت.

لذا چنانچه خواسته اجتماع امروز و آرزو های دولت جمهوری عامی باشد لحظات گرامی این مرحله حساس تاریخی را که جنبش های نوین در کشور رونما گردیده از دست نداده همه بیک نیت پاک، بیک صمیمیت قلبی، بیک عمت عالی با گفتار ها و آرزوهای رهبر ملی خود همنا گردیده بیک دل و یک آرزو ی پاک دست بهم داده در راه تنویر افکار، تعلیم و تربیه، تشویق به صنایع دستی تشویق به رهنمایی خانواده، تشویق و رهبری برای بهبود وضع حیاتی و غیره شرایط مردم خود برآمده و راه را برایشان هموار گردانیم تا خدا بخواهد عقب ماندگی های این سرزمین آبابی و اجدادی ما از بین رفته زنان افغان همه منور و در فعالیت های اجتماعی همرو شمران کار و وسایل برآمده با سرمایه دست داشته قدم بردارند.

بقیه صفحه ۱۰

دوشیزه زربادر یک بانده

سایه در عقب اوست اورادست گیر خواهد کرد موضوع دستگیری پاتریشا • اکنون پرا بلمی رابه پولیس ایالتی و فیدرال امریکا ایجاد کرده و کفایت پولیس را مود سوال قرار داده است اکنون این دوشیزه زیبا روز ها را در مخفی گاه بسر می برد و شدیداً مسلح می باشد پولیس اخیراً برای دستگیری و پیدا کردن پاتریشا گماشته شده و هم تصویر او در ادارات بزرگ پستی و مخابرات نصب است •

دوماه قبل والدین پاتریشا بار دیگر از او تقاضا کردند تا از مخفی گاه اش خارج شده به فامیلش برگردد و خود را به پولیس تسلیم نماید والدین او گفتند درین صورت پاتریشا از مرگ حتمی نجات خواهد یافت و وکیل مدافع برای تخفیف جرایم او استخدام خواهد شد دیده شود که سر انجام پیدا شدن پاتریشا و دست گیری او از طرف پولیس چگونه صورت میگردد •

منور گردانند و از پدیده های منفی خرافاتی و عنعنات منفی پیشرفت و اقتصاد، جلوگیری نمایند خود عمل کنند و مثال دیگران خـسـون بیاموزند و دیگران بیاموزانند. طعنه و تمسخر دیگران را در خدمت مردمان هم قریه و همده همسایه و نزدیک خود به لب خندهای مهر باران و بر معنی جواب گفته پیش بروند تا بارزوی های ملی خود نایل آیند و نزد همجنسان خود سر بلند گردند رئیس انجمن رهنمای خانواده در مورد این پرسش که برای احیای شرا یط بهتر و گسترش بهتر فعالیت زن در همه نقاط کشور چه محدودیت ها و قیودات باید از بین برود تا زنان درین مرحله حساس تاریخی بیش از پیش فعال گردند ؟

پدینگونه ابراز نظر کرد: مختصراً باید بگویم که از بین بردن قیودات و محدودیت ها تنها بواسطه تعمیم سواد و دانش بین تمام طبقات مردوزن، خورد و کلان صورت گرفته میتواند و پس سواد و دانش است که حقایق را روشن میگرداند و مردم را براه حقیقت و دانستن عوامل و اسباب نقایص رهنمایی مینماید. باین دانش و سواد راه زندگی بهتر و رفاه و بلند بردن سطح زندگی دانسته شده انسان برای بدست آوردن زندگی بهتر به جستجوی کار و وسایل برآمده با سرمایه دست داشته



میرمن نظیفه غازی نواز به سوالات خبر نگار ها پاسخ می دهد

مردمان عرب که در عهد جاهلیت دختران را زنده بگور میکردند و از مزده تولد دختر در خانه شان راه را از چاه ندیده از شرم و خجالت ازدیده اقران خود پنهان میکردید ند، زن نزد شان حقوقی نداشته مانند برده و غلام خرید و فروش میشد مگر با شنیدن ندای حق از پیامبر اسلام (ص) ترك عادت کرده دیگر آن اعمال زشت و غیر انسانی شان از بین رفت همه از برکت علم و دانش تقا یصی خود را دانستند و از کرده های خود ندا مت کشیدند. پس چرا خرافات و پدیده های منفی اجتماعی ماکه یک بر هزارم آن پدیده های منفی زنده بگور کردن دختران معصوم نیست از بین برده شده نتواند و این بشر طیکه همه زنان و مردان روشنفکر خصوصاً زنان منور و تعلیم یافته بایک مبارزه ملی تحت رهبری خردمندانه رهبر ملی ماکه چنین جنبش ها از آرزوهای قلبی شان است برخاسته در راه مبارزه بابی سواد، تنویر افکار، تدوین دوخت، بافت، ساخت، پخت و پز، حفظ صحت تدبیر منزل، و داشتن تعداد اطفال متوازن و متناسب به عایدات و اقتصاد خانواده دست از آستین بر آورده کمر همت ببندند و خواهران خود را در دهات قراء و قصبات در محوطه های رسمی و شخصی، به معاونت های فردی و اجتماعی، تحت یک پرو گرام معین با سواد و

امروز که به فضل خداوند اکثر ایمن امراض از بین رفته و یا تحت کنترل درآمده حمایت طفل و مادر بهتر گردیده و خصوصاً درین عصر جمهوری جوان ماکه در خصوص مادران و اطفال توجه بخصوص صورت گرفته دیگر آن وضعیت سابق باقی نمانده و نخواهد ماند. دیگر اطفال شان طعمه امراض نخواهد گردید. باین صورت زنان می توانند که با خاطر آسوده با وسایل طبی مدرن با صلح هائیکه بخواهند طفل بدنیا آورند تا هم وقت کافی برای پرورش اطفال و امور خانه خود داشته و صحت خود را حفظ نمایند و هم سواد آموخته با فرا گرفتن کمالات در بلد بسرند وضع اقتصادی خانواده و جامعه خود سهیم گردند.

در مورد این سوال که نظر به خویش راجع به نقش زنان روشن فکر در مبارزه پایدیده های منفی که ریشه عمیق در جامعه مادارد اظهار نمائید ؟ چنین تذکر دادند.

پدیده های منفی و خرافاتی که از اثر جهل و نادانی پیداود بین یکعمده مردم ریشه های عمیق آن یافت می شود تنها در مملکت مانده بلکه در اکثر ممالك میان مردمی که از نور معرفت و دانش دور مانده باشند ریشه های عمیق تر داشته و دارد اما اصلاح شدنی است.

نیش کودک و یک پیلوت

چگونه از عمق جنگل های پیرو

جان بسلامت بردند



این دوتن نقشه موقعیت پرواز طیاره و محل سقوط آنرا در اعماق جنگل های پیرو نشان میدهد.

ایدوارد وستیدر پیلوت جوان هفت روز تمام باطیار اش سطح جنگلها را جستجو میکرد تا هرگز بتواند اثر از برادر نه کودکی بدست بیاورد که در اثر سقوط طیاره باسرنوشت مجهول گرفتار شده بودند دوتن از کودکان نتوانستند جان بسلامت ببرند و گیتی کوچک درست در آخرین لحظه ای که به دهکده ای رسیده بودند از فرط ناتوانی چشم از زندگی پوشید واپسور تاژ ذیل ماجرای سقوط طیاره و روزهای دشوار این قضاوتدگان را بشما تقدیم می کند.

اوسکار ستیدر باچشمان از حدقه برآمده حادثه سقوط طیاره را تماشا میکرد او میدانست که فاجعه شومی به استقبال وی و سر لشیرانشان طیاره است.

اوسکار یک طیاره ماشینه نوع گازینا ۲۰۶ را اداره میکرد وقتی به داش بورد طیاره نظر انداخت متوجه شد که طیاره از سطح بحر ۲۲۹۰ متر ارتفاع دارد ولی درعین حال عقربه هائز غیر نورمال بودن انجن طیاره، پیلوت را هوشیار میکنند. از چنانی هم ارتباط رادیویی طیاره باامید انهای هوایی کاملاً قطع گردیده و خود طیاره نیز فاقد دستگاه (گراش لوکیتور) بود زیرا این دستگاه طیارانی را که در جستجوی هواپیمای گارینا بود کمک و راهنمایی میکرد. همچنان هوا پیمای قضاوتد قدرت آنرا نداشت که با مخایره بین المللی (اس اوس) از واحدهای نجات طالب کمک شود.

در محلی که طیاره دچار چنین عارضه شده ساحه وسیع جنگل وحشی و غیر مسکون اندن را تشکیل میدهد که بنام اندن معروف است (به نقشه مراجعه شود) هوانورد بر طرف که نظر من انداخت هیچ محل مناسبی را برای فرود آمدن اظهار نظر طیاره خود را نداشت نمیتوانست و تا جاییکه چشم کار میکرد آثاری از حیات و مدنیّت به ملاحظه نمی رسید.

خطر هوانورد نزدیک شده حیرت زده الیزش انجن طیاره بیشتر محسوس میشد و میدید که طیاره ارتفاع را به شدت از دست میدهد و هر چند هوانورد میگوید که وضع طیاره مجداً تنظیم گردد بر خلاف روزهای گذشته سودی



بخشد.

این حادثه روز شنبه ۷ دسامبر ۱۹۷۴ درست ساعت دوی بعد از ظهر اتفاق افتاد اوسکار سنیدر حامل نه کودک در طیاره خود بود آنان پسر خاله، پسر کاکا، دختر ماما و دختر عمه یکدیگر بودند که اجداد شان صد سال قبل به امریکای جنوبی مهاجرت کرده بودند.

اوسکار سنیدر فقط ۲۵ دقیقه قبل از رسیدن خامه هوایی شیر کوچک سان را مون با سر نشیستان خرد سال به پرواز درآمده بود. بدون تردید اوسکا تا کنون چنین موجودات خوشحال و با نشاطی را در طول هوانوردی خود بخاطر نداشت آنان در سان ری مون درس میخواندند و شبانه در خانواده های بیگانه بسر میردند و حالا میخواستند سه ماه تعطیلات سالانه خویش را در آغوش خانواده و والدین خویش سپری کنند. به این ترتیب کودکان بعد از گذشت یک دوره مشکل تحصیل در مدرسه و دوری از کنار خانواده شان حالا فرصت می یافتند با دیگران در آغوش خانواده شان پناه ببرند و خستگیهای طولانی را رفع گردانند همه غرق شادمانی و مسرت بودند که محل بود و باش خانواده آنان فقط ۴۰ دقیقه پرواز فاصله داشت.

اوسکار سنیدر جوان بیست و پنج ساله از ۶ مارچ ۱۹۷۴ بحیث پیلوت و از ۷ مارچ ۱۹۷۴ به حیث راننده طیاره متعلق به شرکت (سرویس زراعتی) منسوب گشته بود این سرویس یک موسسه شخصی بود که در خدمت دهقانان قرار داشت و برفع مشکلات شان همیشه میپرداخت همین پیلوت بود که طیاره حامل کودکان را به وادی مرگ و نابودی پیش میبرد.

طوری که در بالا گفتیم کیتان طیاره متوجه شد که طیاره ارتفاع خویش را مرتباً از دست میدهد و راس اشجار جنگل در انتظار برجسته تر میگردد چندی از این لحظات نگذشته بود که طیاره بعدی ارتفاع خود را از دست داد که حتی راس اشجار یکه روی سطح تپه های جنگل روئیده بود نسبت به ارتفاع طیاره بلندتر می نمود و اوسکار سنیدر کاملاً متیقن بود که ازین کوه بی هیچ صورت جان سلامت برده نخواهد توانست کلاهی مسیند را برادر هفده ساله کیتان طیاره که بهلویش نشسته بود از برادر خود پرسید که برادر جان چرا طیاره اینقدر پایین پرواز میکند اوسکار در واقع امر نمیتوانست پاسخ قناعت کننده به برادر خود بدهد اندکی مکث کرد و بعد در جوابش گفت برای اینکه بهتر اطراف خود را دیده بتوانم و از وقوع خطری حتی الامکان جلوگیری کرده باشم در خلال پرواز باید هیچ پیش آمد صوبی رخ ندهد و اگر چنین اتفاق بدی رخ داد جان همه در خطر خواهد بود.

چند لحظه ازین وضع نگذشته بود که راس درختان بشکل بهتری تشخیص داده میشد و در همین لحظه بود که متوجه شد بسوی صخره نزدیک میشوند و اوسکار این حالت را دیده و وحشت افتاد و فریاد کشید بچه ها خود را محکم بگیرند.

کودکان با شنیدن فریاد اسکار همگی دفعتاً خاموش شدند.

وقتی بدنه بی اداره و همان گسیخته طیاره با نخستین شاخ درختان تماس گرفت با دیگر کودکان را متوجه کمر بند های شان ساخت تا آنها سخت تر بندند. اوسکار آخرین کوشش خود را بکار برد تا طیاره با ردیگر اوج بگیرد بالاخره طیاره با درختان تصادم کرد و راس و بدنه طیاره از هم متلاشی و روی سطح پوشیده جنگل پرتاب شد یک جناح چپ طیاره در درختی گیر افتاد و متعاقبان صدایی شکستن و خرد شدن محیط خاموش جنگل را اغلال نمود.

اوسکار سنیدر پوره بخاطر دارد که انتونی سیمون تلاش مزبوحانه میکرد تا از طیاره بیرون بجهد. دیگر چیزی بیادش نیست زیر احوال زفته و با کمر بند در کمرش پشت فرمان طیاره در یک گوشه لغزیده بود.

به اطفال بیشتر توجه کنید:

انتونی سیمون که چارده سال عمر داشت در آن واحد مرده بود بعد ترو پراپا جمجمه خورد شده از گوشه جنگل یافتند. جان وینگارت شش ساله که در آغوش انتونی بود در اثر ضربت صندوق قهوه و یکسای مسافرین حال زاری داشت و خون از سروریش جاری بود. شانش

لطفاً ورق بزنید



هیرتا در داخل کابین طیاره درآورد و زیاد راه خود را گم کرده بود لاجرم سرش را به جناح راست طیاره زد اتفاقاً توانست اطراف خود را يك لحظه تشخیص بدهد. همچنان سایر اطفال وقتی از بیحالی برآمدند والهو حیران شدند و نمیدانستند چکند تنها کتی ازین حالت مغممه آهسته فارغ بود گلاوی کتی را با دستمالی که داشت او را در ساقه درختی محکم بست تا مبادا از سر اشویی ایکه لاشه طیاره سقوط کرد بود پائین نلغزد.

جنگل وحشی ایکه اطراف کودکان قضا شده را احاطه کرده بود هراسی در دلهایشان تولید نکرد دلیل این اطمینان آن بود که در همین محیط جنگل چشم بدینا کشوده و بزرگ شده بودند و اشجار بلند چنان تالیری درآنان ایجاد میکرد که در نهاد کودکان شهری عمارات آسمانخراش تولید میکند. هیرتا سینه را بعداً به خبرنگاران گفت همیشه از حالت بیپوشی بیرون برآمدم متیقن شدم که در مقابل سایر دشواریها نیز فیروز خواهیم شد.

اوسکار سینه را سه ساعت تمام بیپوش بود گلاوی و هیرتا اوسکار سینه را مانند دیگران از داخل اطاق خرد شده طیاره بیرون کشیدند و بوتلی از شربت های سرد را کنار او گذاشتند. سیزیل کوچکترین سر نشین طیاره کنار اوسکار نشست پیوسته میگفت اگر اوسکار دو مرتبه بحال بیاید یقیناً ما را نزد والدین ما خواهد رساند. گلاوی سر را به سینه گذاشت و نبض او را گوش داد و بعد با خوشحالی و اطمینان خاطر گفت که شکر قلبش مرتباً میزند و دیری نخواهد گذشت که دوباره بحال خواهد آمد و همینکه بالاخره او بحال میآید نخستین سوال او این بود که مادر کجا واقع هستیم گلاوی از کنارم دور مشو من امشب خوابم مرد. گلاوی در حالیکه او را میبوسید مقداری از شربت مقوی که با خود داشت در گلولی او فرو ریخت و این يك جوعه درام بیپوش او کار خود را کرد.

هوا خیلی سرد بود و باران شدت میبارید.
شب نخستین را در کنار اجساد مردگان و بدنه متلاشی شده طیاره در حالیکه از قوت سردی میلرزیدند صبح کردند. چون موسم بارانی بود باران شدت میبارید و هوای جنگل را خیلی سرد ساخته بود. قضا زدگان ماهیچ چیزی نداشتند تا از گزند سرما خود را در امان نگهدارند. شب طولانی بود گویی اصل سحری بدنبال خود ندارد.

رعد با خشمگینی زیاد میفرید و صدای آن در عمق جنگل دقایق طولانی میپیچید. با هر صاعقه ای که بر جنگل فرود میآمد شاخه های اشجار را میشکست. در مناطق استوایی و در بقیه در صفحه ۵۴

بیش گفت گریه چه فایده دارد کوشش کن اطفال را ازین ورطه نجات بدهی. اما گوشش هیرتا به این سخنان بدعکار نبود و همچنان به گریستن خود میپرداخت. زیرا او در تمام عمر کوتاه خود حتی روی پرده سیتما نیز چنین صحنه وحشتناک ندیده بود. گذشته از آن چیزی را تشخیص داده نمیتوانست زیرا بنزین محتوی تانک طیاره پیچم میسوخت و بدن تانک او را نیز آهسته آهسته کوب میکرد تا اینکه طاقش طاق شد و فریاد برآورد گلاوی آخر گداخت ولی گلاوی او را ازین کار مانع نشده

میان سکوت و خاموشی دوباره بحال آمد. او متوجه شد که از کابین مچاله شده طیاره خون جاری است و همه جای بوی بنزین به مشام میرسد وقتی این صحنه را تماشا کرد فریاد برآوردن آخر بیرون شوید چرا معطلید بیرون شوید ولی دید که صدای او بیجواب ماند. جوابی از هیچ طرف نشنید. چون دید که داد و فریادش بجایی نمیرسد در صدد افتاد همراهی از کابین طیاره بیرون بکشد. هیرتا با تماشای این صحنه و بیچارگی خود بنای گریستن را گذاشت ولی گلاوی او را ازین کار مانع نشده

آنان را نجات داده بود. هیرتا سینه را که چارده سال داشت تقریباً بدون جراحت مانده بود اما کتی خواهر سه ساله کوچکتر از او جراحت زیادی برداشته و ضمناً پایش نیز شکسته بود. سیزیل سینه را که یکی دیگر از اقربای سینه را نیز درین ماجرا جان سلامت برده و جراحتی نبرداشته بود. سایر سر نشینان طیاره از قبیل هربرت دوازده ساله و کارلوس ده ساله جز چند خراشیدگی مختصر احساس تکلیف نمیکردند.

گلاوی نخستین تن از قضا شده گانی بود که در



دو تن از قضا زدگان که از طرف پدرشان استقبال گردیدند.

مونگ مادر

قرن چهارم قبل المیلاد

فیلسوف شهر چین مونگ تسه بود
میشیوس (انطوریکه در غرب سمیرت
دند) تعلیمات فلسفی کشف سوس
فیلسوف بزرگ چین را انکشاف داد
و یک سلسله نظریات جدید را بر
تعلیمات استاد خویش افزود و تعلیمات
فلسفی کنفوسیوس را با سنگ ملازم
و براق (بادیت) مقایسه نموده اند
که جایش و در خشخاش چشمگیر اثر از
مونگ تسه میداند.

اینک مونگ تسه به مقام دومین
فرماندها - این کنفوسیوس نیست و معلم
بزرگ ملت چین بلند مرتبه شد خود
مونگ تسه خویش را مدیون لایلیت
و درایتها در بزگوار خویش
میداند.

مونگ مادر بهجت معجزه برین چهره در
تاریخ کشور پهناور چین در عصر دولت
وسطی (ساخته میشد مونگ مادر با
ارزوی ناپایانی در زمینه آموزش و
پرورش تمام تدابیر و اقداماتی را بکار
برد تا جوانان به اوزان رشد جسمی و
فکری خود به منابع عمده معلومات
و دانش رهنمایی شوند او پیوسته
جوانان را تشویق میکرد تا با دانش
و نیروی معنوی خویش را در مدارس
دانشمندان تحت ستایش و از مون
قرار دهند.

بزرگترین ظفر این مادر دانشمند
که باعث سرور قلبی او گردید هنگامی
ظاهر شد که پسر فرزانه اش استاد
مونگ تسه یک دعوت وسیع ارشاد
در اکناف کشور چین پرداخت.
او در حالیکه پیرامونش را گروهی
از شاگردانش احاطه کرده بودند در
داخل چین که در آن دو لایلیت متخاصم
وجود داشت و در مقابل هم داخل
مصادف و یکدیگر بودند به تبلیغ پرداخت
و همیشه از حکومت نیکان و فرمانداری
حقوق و قانون سخن میگفت.

هنگامیکه فیلسوف مونگ تسه از
سفر طولانی خویش بازگشت و خطاب
بهادر گفت : که چون دوسر از مین
(کسی هین) هیچکس حاضر نشد
بالتر زها و سخنان او گوش فرا دهد

بناء این بهترین است که از تبلیغ و
اندروز وادامه چنین سفرها دست
بکشند؟ مونگ مادر باو در کمال
ارامش یادهایی کرد که :

یک زن نه تواند در چنین موردی قرار
صادر کند زیرا یک زن اصلا به سه چیز
انقیاد دارد :
دوگاه جوانی بوالهین در هنگام
ازدواج به شوهر و در زمان بعد از مرگ
بفرزندان ، فرزندم عنقه جهان مرا
چنین است تو اکنون جوان شده ای
ولی من پرور کنسالم پس تو بهان
راهی تمام بگذار که خویش را به صلاح
خود میدانی !

پدینمناوال مونگ تسه میان همت
بر بست و به پروی از (کونگ فو تسه)
ترک وطن گرفت و راه ایالات مختلف
چین را پیش گرفت و در همه جا
بندیس و تبلیغ مشغول شد و سعی
میکرد تا انسان های گمراه را براه
صلاح و درستکاری یونان سازد اما مادر
پیش گاه و همه دار و ندار معنوی
خویش را مرهون او میداشت چون
همراهی با و فاقد مقدم در تلاش
بود.

ایسوپ

در حدود ۵۵۰ قبل المیلاد

در تاریخ بشریت همیشه مر دان آئینه صفتی وجود داشته اند که بسا
چهره های طنزگو را معرفی کرده اند. طنز گویانی که با بخند های معنی
داری آواز ناقوس حوادث عصر خویش را بگذارند «کلا هک زنگ» بآند ترو
رسانر ساختند .

چون سبب و حقیقت را با لطیفه و استهزاء بیان کردند. آنان و سیط و
مدافع منافع بیچارگان و کسانسی بوده اند که قامت شان تحت فشار
ناهنجاری ها و بی عدالتی های اجتماع سخت خم گردیده بود. و یکی از این
چهره ها ایسوپ فیلسوف خندان عصر داستان سرایی یونان بود.

افسانه ها و داستانهای گرد آورده شده او که مملو از دانستنی ها و حقایق حیاتی و تلقین کننده مفکوره
های نوین بود، در بین مردم یونان دهان به دهان می گشت از آن همه مردم آن سا مان شمرده میشد.

چهره ایسوپ مانند فخری بود که در افاق نامعلوم عصر داستان سرایی و تاریخ نگاری یونان شروع به دمیدن
کرد. او باید چندی در «ساموئن» به صفت برده ای عجیب و غریب ، زشت و گوشت پست و مفلوج حیات بسر برده
باشد . اما نابغه ، هشیار و زیرک و لطیفه گوی مادر زاد نیز از اوصاف بود .

نام او در سال های پایان عمرش درسا موهن آنقدر معروف و محبوب شده بود که توانست اذهان مردم را
از سلطه «افسانه های هومر» رهایی بخشد. از مسافرت های ایسوپ در داخل یونان و دول شرقی اطلاعات و
اخباری ذکر می کنند.

ایسوپ در دلفی - سرزمین دارای ثقافت باستانی و فرهنگ کهن - به ارشاد مردم پرداخت و آنان را از
پیروی کاهنان حیل و گر و ریاکار سرزنش و توبیخ نمود و کاهنان هم بر سبیل انتقام یک قدح طلائی
معبد را در جامه دان و بستنی او مغلطی کردند که در نتیجه یک تفتیش و تحقیق محیانه بدست آمد و در پایان
محاکمه بجرم این سرقت در و غی محکوم بمرگ شد و مردانه زیر تیغ جلاذ سرنهاد .

بر حسب اساطیر ادبای انواع در کفر این قتل ناجوانمردانه و غیر عادلانه او بر مردم دلفی شیوع دامنه دار
طاعون رانازل کردند. مردم دلفی در آغاز جز خاموشی و تحمل رنج و قبول جزای عمل چاره ای نداشتند . اما بعد ها که
باشند گمان سرتاسر یونان به بیگناهی ایسوپ پی بردند آنگهی آنها هم به اعمار مجسمه او پرداختند .

داستان های یونانی ایسوپ همه در طول قرون وسطی اروپا و خصوصاً صدر عهد نو مانیزم قسمت اصلی ادبیات
اروپایی را تشکیل میداد و همه به زبان های علمی و ادبی جهان ترجمه شد.



مترجم و نگارش : حسین هدای



نوشته دکتور محمد اکرم عثمان

مردهاره

قول است

برف میبارید (شیر) دانه هایش را از پشت شیشه یگان یگان می شمرد يك دو، سه يك، دو، سه، چهار يك، دو سه، چهار، پنج... اما اندام آسمان با چنان سرعتی بنده هایش را بادمیزد که در دقایق کوتاهی بر و بالین خانه های گاهگلی و قدیمی را زیر لعالی از برف پنهان کرد و شیر از نفس افتاد و دم گرفت. نگاهانش بسوی طاقچه بی افتاد که در آن جرخه تار چنگه بی رنگش قرار داشت و از آن بالاتر بسوی میخچه بی که گدی پرانهای سه یارچه و پنج یارچه اش از آن آویزان بودند. شیراز قدیمها تار میزد دو گدی پران میساخت و درینکار در تمام کوچه شور بازار و جوك و یابن جوك طاق و بی جوره بود.

او اولها گدی پرانهای واسکتی، چشماندار کله گنجشکی و گلدان میساخت ولی همیشه پایش به چهارده رسیده و پشت لبهایش کمی سیاه شد دلش از اینها سیر شد و خواست گدی پرانهای زیباتری بسازد. برای اینکار کاغذ های روشنتر و بهتری بر گزید و نقش های مقبولتری بر کتاج و کتاره های کاغذ پرانها نشان داد ولی هیچکدام چنگی بدلتش نزدند. دلش چیزی میخواست که نمی توانست بر

زبان بیاورد و صورت بندیهایی شمایلش را بر روی کاغذ پرانها تکمیل کند. باز هم بر میل و وسواسی به کاغذ پرانهایش که از طاقچه کتال بودند تری تری سیل کرد و چیزی را جست که در آنها نیافت. طاهره دختر خاله اش که در دینته بالای ستدلی نشسته بود همیشه شیر را مشغول چیز های دیگری دید صدازد:

شیر خان چه شده مثل اینکه سرکه برات آوردی...؟ طومار جرت های شیر باره شد نگاهانش از طاقچه و میخچه به چشمهای سیاه طاهره برگشت.

چشمپانکه چون چشمهای آهو معصوم و زیبا بود. مژه های برگشته طاهره کمی تنگ شد و برقی از درویشش چید و در سینه شیر نشست عرق سردی از سر انگشتان شیر چکید و دلش به آرامی لرزید. طاهره بی آنکه می دیگری بزنند، خندید و رسته دندانهای صدفگونش نمایان شد. شیر شلیقه دندانهای طاهره شد. خیال کرد سفیدی آنها به سفیدی و درخشش برفها در روز های آفتابی است شیراز شیشه به برفها نظر کرد دید که برفها به سفیدی رخساره های طاهره

نیستند. دلش ذوق زدواز داشتن چنان دختر خالهی بخود بالید و در جایش استوار تر نشست. طاهره دستش را از زیر لعالی ستدلی بیرون کشید و خواست از روی سینی مقداری کشمش و جلفوز به برچند. چشم شیر بر سر انگشتهای دراز و خوش تراش طاهره افتاد که دوسه انگشتش فیروزه زینتش داده بودند. شیراز اوسى به آسمان نظر کرد دید که فیروزه هایش به درخشش فیروزه های طاهره نیستند. برق گوم و سوزان مردمک های چشمهای شیر به دست های ظریف طاهره افتاد که جلفوز را میچید و کشمش هارا دورتر میکرد. شیر بید ساق های نازک رواس های (کوهستان) افتاد و آنگاه از اوسى که مشرف به کوه ها بود نظر افکند. برف چون بوشی از تفرقه سفید، قله هارا آراسته بود و شیر با خود گفت: چه خوب است آدم مثل کوه مغرور و سر بلند باشد.

آنگاه خواستش را جمع کرد و در برابر طاهره که جلفوز، پوست میکرد قیافه جدی گرفت. طاهره گفت:

مثل ای که هوش نبود چه پرسیدم؟

شیر جواب داد:

ما يك سرو هزار سودا داریم اگر هوش نبود معاف کو.

طاهره گفت:

برو انداره، وخت چرتت اس!

شیر با خود اندیشید که چرا وقت چرتش است. آیا ازین پس اتفاقی، حادثه بی باغی پیش میشود. با خنده گفت:

کارنوت، میارلا، مثل اینکه فالینام شدی.

طاهره، با شیطنت گفت:

مه روی طایفه واکدیم. تو زیاد ترازی جرتی میشی. خواز چشمپانته میره. خوراكت كم ميشه و رنگت زرد ميشه!

شیر خندید و گفت:

دانه بغیر واکو، چیز دمه، یاد نداری که بگوئی؟

طاهره چیزی نگفت ولی باز بانگاهای مست و دازگو بش، شیر را الحسون کرد و بالحن معنی داری از شیر پرسید:

شیر جان همی طور نیست؟

شیر دست و پاچه شد. رابطه گپها از یادش رفت با خنده، خنده، جواب داد:

والله نمیدانم چه بگویم مثل اینکه راست میگى.

طاهره مست خوشحال فریاد زد:

دیدى که بزبان خود اقرار کردى؟

شیر چیزی نگفت و سرش را بر زیر انداخت. وقتی چشمش را از زمین برداشت باز نظرش به کاغذ پرانها افتاد که همچنان بیروح، و بی جاذبه آویزان بودند. خواست از طاهره جاره عیب شانرا بجوید ولی شرمید و لب فرو بست.

طاهره پرسید:

به چه فکر میکنى؟

شیر گفت:

بـتو.

طاهره با تعجب پرسید:

بـمن؟

شیر گفت:

هان بتو چه خوب بود اگر کاغذ پرانها چشمکهای بغویب چشمهای تو میداشتند.

طاهره پرسید:

فایده یش چی؟

شیر جواب داد:

فایده یش ای که او وخت کاغذ پرانها از سر تمام کوچه ها و خانه تار میدادم تا کل کوچکیها مردم (شور بازار) و (علی رضا خان) - (ریکا خانه) و (باغ علی مردان) حیران چشمکهای کاغذ پرانم میشدند.

طاهره پرسید:

او وخت کاغذ پرانته چند می فروختی؟

شیر جواب داد:

يك لك.

طاهره گفت:

چقه كم!

شیر گفت:

خى ده لك.

طاهره گفت:

حالی شد، يك دفعه بیسه دار میشى مگم تكفتى كه ایقه بیسه ره چه میکنى؟

شیر با تامل گفت:

ایقه بیسه رمه ایقه بیسه ره بازام کاغذ و بانس میخرم و کاغذ پران میسازم.

طاهره گفت:

عجب!

شیر گفت:

عجب نداره. ته كل ای کاغذ پرانها چشمهای توره می کشم و باز هم ده هوا میکنم تا مردم ببینند که چه چشمهای داری.

طاهره با خنده پرسید: باز چه میکنى؟

شیر جواب داد:

بازام همین کاره میکنم تا آخر دنیا تا آخر عمرم.

فردای آن روز شیر دوسه - کاغذ پرانش را از میخچه برداشت و به بیچه همسا به بخشید از آن پس شیر تانیمه های شب کاغذ هارا برش کرد و کشید در آنها صورت طاهره را نقش بندد. چراغ چشمپانته را، با قوت لبپایش را و حتی برقی خرم سوز نگاهانش را که دل از دلخانه آدم میبرد و مغز استخوان را مسوخت.

کاغذ ها کون میشدند. یکی بد یکی می جسیدند، صورت های مختلفی پیدا میشدند ولی طاهره پیدا نمیشد. از اینرو، شیر برای ماه ها کاغذ پران قیل نکرد و جنگ لیستاخت. روزی بر سر در، فسلو که حریفش بود ازش پرسید:

شیر ده ای وخت با لبایت خوکده ده بام دیده نمى شى...

شیر گفت:

فسلو به چیز دگى میسازم که ده خویتام ندیده باشى.

فسلو گفت:

چه میسازدى بالون یا قیاره؟

شیر جواب داد :

بهتر از اینها، عار و س میسازم

عاروس .

فضلو باتمسخر خندید و گفت :

مبارک باشه، انشاء الله که ، نقلشه میخوریم !

شیر چیزی نگفت و راهی را که آمده بود پیش گرفت .

فضلو هر چند مثل سیم تار میزد و در کارش استاد بود اما نزد کوچکیها اعتبار چندانی نداشت و به (پوده) معروف شده بود چه زود می خورد زیاد دروغ میگفت بسیار حرف میزد و از بغل بیره هاوسنج ها نا مردانه و دزدانه چشم جرائی میکرد و مزاحم دختر های همسایه میشد، او، از سالها، همسایه در برادر محسن خان پدر طاهره بود و همواره دخترش را در کوی و برزن آزار میداد .

شیر از زبان طاهره بوبرده بود که فضلونیز به او نظر دارد ، ازینرو همینکه فضلو را میدید خوتش بجوش می آمد و میخواست پوست از سرش بکند .

فضلو هم از شیر نفرت داشت چه میفهمید که تا شیر زنده است دستش به طاهره نخواهد رسید . بنابراین خبر چنی کرد و پهلوان محمود، برادر گلان طاهره را از قصه عشق

اندو که در تمام کوچه و خانه ها پیچیده بود آگاه ساخت . محمود نه تنها بای شیر را از خانه شان برید بلکه باعث شده دو خانواده رفت و آمد را با هم قطع کنند .

از آن پس شیر با غمپایش تنها ماند. طاهره از او دور بود، در خانه اش کنار مادرش، کنار پدرش و برادرش ، کنار برادر های پهلوان و خطرناکش .

شیر ریاکاری طلبکاری از او نبود چه قصه رسوائی او، باعث شده بود که روزی محسن خان پدر طاهره طی برخاش و گفتگویی به زنتش بگوید :

«اگر آسمان به زمین بخوره، دختر من، به کاغذ پران باز و گفتن باز نمیتیم، دزد دنیا، مردم نیست که دختری به خوارزادی بی سرو پایست (بتم) .

شیر، نمی دانست چه کند دووازه های دنیا برویش بسته شده بود طاهره را در خواب هم نمیدید . رنگش زرد ترمی شد ، دست به نان نمزد و شب هاستاره هارو میشمرد و در تف تبسوزان و گنگی چون ماهی در کرائی، گلاب میشد .

صبح که از خواب برمی خاست مو هایش زولیده و چشمانش سرخ، و بیحال، می بود جرئت دیدن (فضلو) را نداشت چه او در کوچه

همواره ، پرسرش صدا میزد:

شیر، شیرطیاریت چه شد، بالونت چه شد، نقل عاروسه کی بخوریم ؟

اما شیر از کارش روگردان نبود و در تمام نقش ها و چهره ها، سروگردان طاهره را میپالید و کاغذ پرانها را به امید میساخت و هوا میکرد ، ولی هیچکدام، خرام قامت طاهره را نمیداشتند، ماه هاتر شدند ، رمضان و قربان آمد و عید

نزدیک شد، کسی از شیر به طاهره پیغامی نمی برد و از طاهره نیز آدمی ، خط و خبری نمی آورد، شیر هر چه کوشید نتوانست راهی بدیاریار باز کند بناچار به تارو کاغذ پران روی آورد و در شب عید، با خط خوانا و خوشی روی کاغذ پران نوشت : (عیدت مبارک) .

شیر وقتی به بستر رفت، هوا آرام بود، صدای باد شنیده نمیشد و پنجه های خشک و مرده مانند درخت هایی صدا و خاموش، با شب تنهایی نجوای غم آلودی داشتند و شیر گوش به صدای پشت شیشه داشت . ولی صدایی نمی آمد و با دها همه در دره های بادگر مرده بودند .

شیر بیاد کودکیهایش افتاد. بیاد روزها ای که هوای تپیل و بی جنب و جوش فراز با ما می خوابید و او با بچه های دیگر برای بیدار کردن با دها دسته جمعی چنین می خواندند :

(ای درک جیلانی شمالاره تورانی) .

امشب هم خواسته و ناخواسته، همان سرود کودکانه پر زبانش جاری بود :

(ای درک جیلانی شمالاره تورانی) .

ولی از اد خبری نبود، شیر بار دیگر، زیر اعداف رفت و مانند تب زده ها انگار که هذیان بگوید افسون مستی با دها را خواب و بیدار تکرار کرد و در خیال طاهره ، غرق شد، آنگاه دایره ای که حکم از او غرق شدن، ایجاد شد و در رنگهای مختلف بزرگ و بزرگتر گردید و سراسر گنبد جمجمه شیر را فرا گرفت. صدا هایی به سهیمگی صدا های رعد، درین گنبد هولناک شکست و انعکاس شد، از گوشه های دیگر گنبد، بالا شد، شیر جیغ زد و در جایش نشست . دید تاریکی همه جا را در آغوش کشیده و هیچ صدایی بالا نیست . (لاحول) گفت و شکر خدا را بجا آورد که خواب بود. آنوقت دستی به نبضش برد ، دید که دستش سرد سرداست باور کرد که تب ندارد باز، دراز کشید و سر سنگش را روی متکا گذاشت و به فکر فرو رفت، طاهره؟ طاهره از دست رفته؟ طاهره فالین؟ طاهره شوخ؟ طاهره افسونگر و خندان؟ آه چه دلدانها داشت ! چه لبها بی داشت ! چه دستهای سفیدی ! سفید تراز ساقه های روانش و سفید تراز سننه کبوتر .

باقی دارد



کاغذ پران بازی از تفریحات تاریخی و عنعنوی مردم ما ست که اخیرا با تنظیم و دستپلین خاصی در نقاط معین مسابقات آن دایر میشود در عکس نباعلی محمد آصف و پهلوان دل آغا که در ین سپورت شهرت دارند دیده میشود

فابریکه نساجی

بگرامی

دایود از: راحله راسخ

صنعتی کشور از امتیازات مادی و معنوی برخوردارند.

انجنیر عبدالقیوم در جواب سوالی چنین گفت:

کار گرانیکه در خواست شمول بفابریکه رامیدهند باید طبق مقررات صنعتی برای ششماه دوره‌سازگاری را طی‌کنند که معاش‌اینگونه کارگران ماهانه هفتصد افغانی بوده یک وقت‌نشان نیز برایشان داده می‌شود همچنان اضافه نمودند:

سطح اجرتها و تادیه معاشات مستقیماً متناسب است به سطح کار بیشتر. روی این اصل کلیه اجرتها بدو سیستم ذیل پرداخته می‌شود.

سیستم اکو رد و سیستم اجر تی

سیستم اکورد:

سیستم تادیه اکورد در بسیاری کشورهای صنعتی نتیجه مثبت و قابل قبولی را داده‌است عبارت از تادیه یک نوع اجرت در برابر تعداد معین تولید دریکوقت معین میباشد. در نظر داشت تطبیق این سیستم از یکطرف کار گرتشویق بمزد بیشتر شده و ازطرف دیگر سطح پروسه تولید بلند رفته و به تقاضای بیشتر از یکتای داخلی جواب مثبت گفته می‌شود. در پراسیک تولیدی این سیستم مهمترین نوع سیستم تادیه بوده و برای راه حلی کار گران اهمیت سازنده و چشمگیری را دارد.

سیستم اجر تی:

نوع از تادیه اجرت معینی درطرف یکوقت معینی کار است که دربرخی ازکشورها بصورت هفته وار و در برخی دیگر بصورت ماهوار تادیه می‌شود.

کار گران فابریکه نساجی بگرامی طبق پالیسی حمایت و تشویق کار گران صنعتی از پشتیبانی دولت‌مترقی جمهوری جوان برخوردار است

در ده ماه امسال یازده میلیون و سه صد هزار متر پارچه در فابریکه تولید شده است.

پارچه عایکه در نساجی بگرامی تولید می‌شود مواد اولیه آن یعنی پخته تحت پروگرام معینی اقتصادی دولت از داخل کشور تهیه می‌شود برای اینکه منسوجات این فابریکه به پیمانانه وسیع توزیع شده باشد در هجده ولایت کشور «۵۹» باب مغازه فروش وجود دارد.

فابریکه نساجی بگرامی از جمله دستگاههای صنعتی کشور محسوب می‌شود که از زمان تأسیس تا کنون خدمات با ارزش و چشمگیری را به هموطنان انجام داده است.

روی این منظور خواستیم مصاحبه در زمینه پیشرفت اقتصادی و ارتقا سطح تولیدی این بوسه عام المنفعه ترتیب دهم و آنچه خواننده گان درینجا مطالعه می نمایند دست آوردها از ریاست فابریکه نساجی بگرامی است.

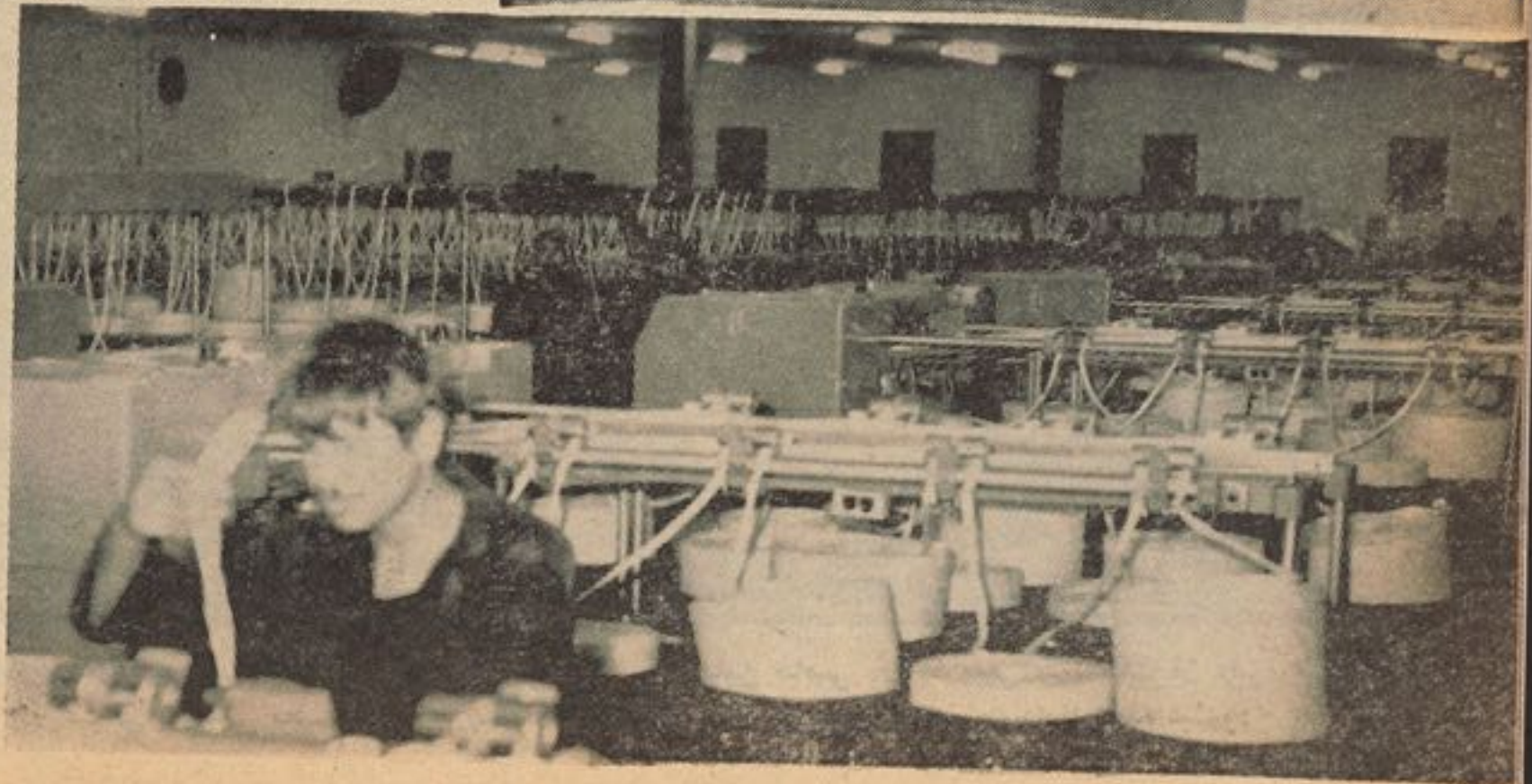
پناغلی انجنیر عبدالقیوم سمندر کفیل ریاست فابریکه نساجی بگرامی در پاسخ سوالی چنین گفتند:

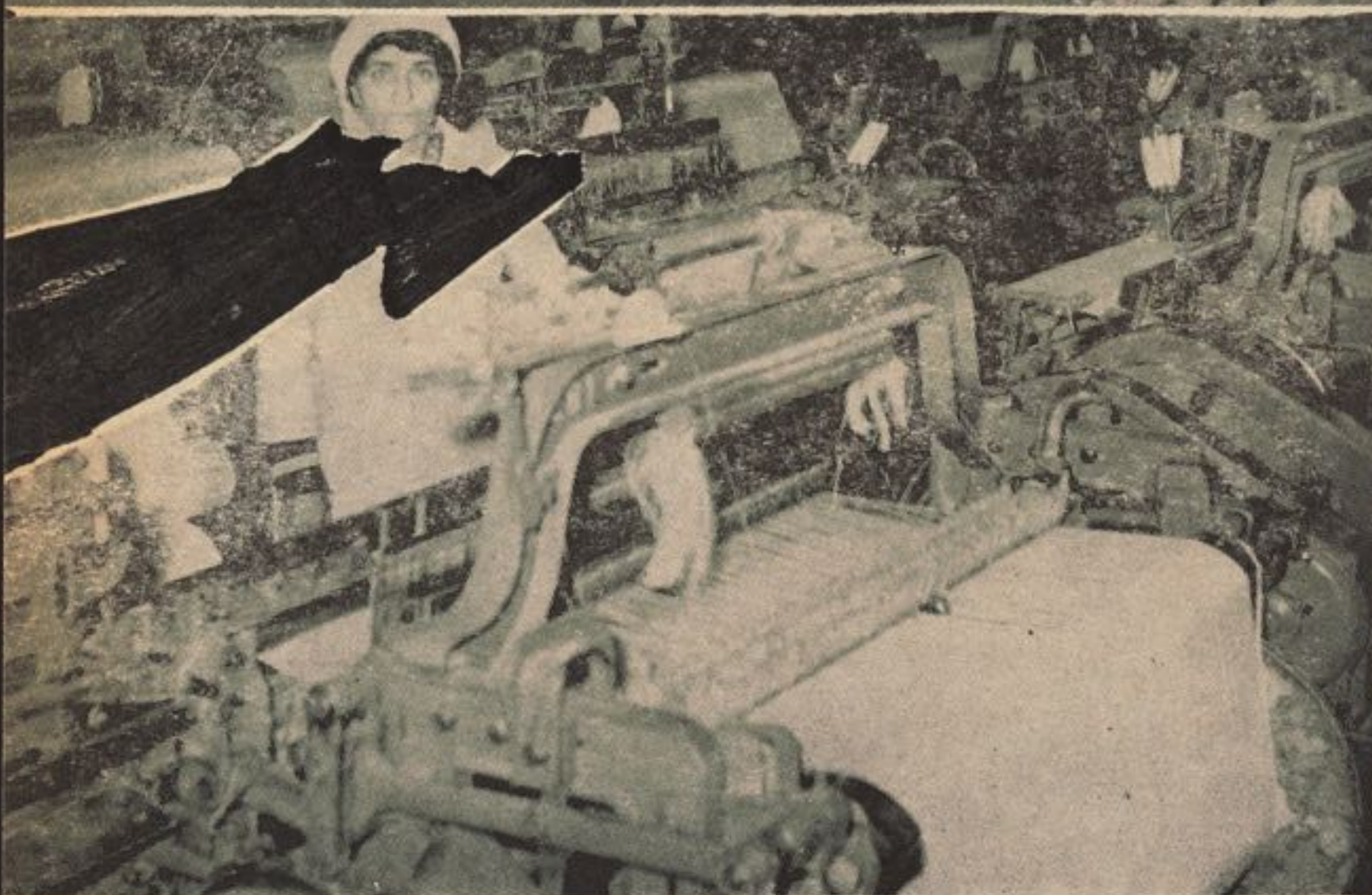
فابریکه نساجی بگرامی همواره در خدمت مردم کشور قرار دارد و کلیه پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایش را مرهون تشویق مردمش میداند. همچنان اضافه نمودند این فابریکه بدون وقفه به فعالیت تولیدی مصروف بوده و طی سه شفت کاریش از پنجاه هزار متر پارچه کوره رنگه و گلدار تولید می نماید.

پناغلی سمندر افزودند: درین فابریکه درسه نوبت کار در حدود ۲۶۴۹ نفر کارگر مصروف میباشند که همه ایشان مطابق استاندارد



انجنیر سمندر علاوه نمودند: خوشبختانه کار گران فابریکه نساجی بگرامی طبق پالیسی حمایت و تشویق کارگران صنعتی از پشتیبانی دولت‌مترقی جمهوری جوان برخوردار است و همه کارگران ماز امتیازات داشتن کوپون مواد ارتزاقی و وسایل حمل و نقل، لباس کار، غذا و غیره استفاده می نمایند هرگاه کارگران درحین کار دچار تکلیف جسمی و احیاناً مریضی گردند نخست به کلینیک فابریکه تحت معاینه قرار میگیرند و در صورتیکه مریضی ایشان ایجاب تدایب بیشتری را نماید شخص مریض به مصرف فابریکه بیکی از شفاخانه‌ها اعزام می‌شود همچنان کار گرانیکه سابقه کارشان بیشتر باشد طبق استاندارد از پنج روز الی





یکماه معاش طور بخشی در جریان یکسال
برایشان تادیه می شود .

بناغلی سمندر درمورد همکاری های تخنیکی
و اقتصادی جمهوری مردم چین، چنین توضیح
دادند فابریکه نساجی بگرامی از قرضه های
بدون ربح جمهوری مردم چین و به همکاری
تخنیکی و اقتصادی آن کشور اعمار گردید و در
۱۳۴۹ رسماً افتتاح گردیده و به تولید
اساسی آغاز نمود چنانچه در همان آغاز
تولیدات این فابریکه طرف استقبال گرم
عموئان مواجه شده و در اثر تشویق و تقاضای
متواتر مارکیت های داخلی کشور است که از
شروع فعالیت تا اکنون بیش از دوصد نوع
پارچه به هشتصد رنگ مختلف تولید کرده ایم
همچنان بیش از سیصد نوع دیزاین که
(۲۵۰۰) نوع رنگ را احتوا می کند توسط
بخش تاپه و رنگ آمیزی فابریکه بعد از کنترل
و نظارت فنی به اختیار مارکیت های داخلی
کشور گذارده می شود .

بناغلی سمندر به صحبت شان چنین ادامه
دادند باید بگوئیم که کلیه دیزاین ها بعد از
مطالعه و خواست مارکیت ها تولید می شود تا
از یکطرف جنس نفیس و قابل پستند به علاقمندان
(مستهلکین) کشور عرضه شده از جانب دیگر
از توهم تولید و رکود معین اقتصادی جلوگیری
گردد .

بناغلی رئیس در جواب سوالاتی دیگر
چنین معلومات ارائه نمودند :
پارچه هائیکه در نساجی بگرامی تولید می
شود مواد اولیه آن یعنی
پخته و زغال سنگ تحت پر و گرام
معین اقتصادی دولت از داخل کشور تهیه شده

شماره ۴۷

راکه عبارت از پارچه های نخی، سندی،
فلاین و غیره خواهد بود به مشتریان عرضه
نماید .

انجنیر سمندر در مورد چگونگی توزیع
تولیدات فابریکه گفت:

برای اینکه منسوجات این فابریکه به
پیمانه وسیع توزیع شده باشد در هجده
ولایت ۵۹ باب مغازه فروش موجود بوده که
بقیه در صفحه ۵۸

نساجی بگرامی به تعداد ۲۴۰ پایه ماشین
بافت افزایش یافته که قبل از اتمام تور
تحت شرایط بسیار مساعد به جمهوری مردم
چین به انفا رسیده بود بدینصورت ظرفیت

تولیدی فابریکه مجموعاً در یکسال از پانزده
میلون متر به بیست میلیون متر بالا برده
خواهد شد و بدینسان فابریکه نساجی بگرامی
قادر خواهد بود تا بیش از چهار صد کارگر
تازه وارد را جذب نموده و منسوجات خویش

و بقیه مواد کمکی مانند مواد کیمیای، رنگباف
و پرز جات ماشینزی از خارج کشور تهیه و
تدارک دیده می شود ایشان چنین افزودند:
در سال آینده فابریکه نساجی بگرامی منسوجات

سندی رانیز بدسترس علاقمندان قرار خواهد
داد مواد خام این منسوجات طبق هدایت
دولت از کشور های دوست بعد از مقایسه
قیمت ها خریداری خواهد گردید .
در بخش پروژه توسعه جدید فابریکه

آثار تاریخی افغانستان در جهان

علاقه‌مندان زیادی دارد

رسیده و دسته دسته سیاه چینی که به مملکت ما می آیند ، یکی از پرو گرام های شان ، باز دید از آثار موزیم کابل است.

نبی‌اعلی احمد علی معتمدی مدیر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور درین مورد میگوید :

- اگر چه موزیم موجوده ، از شهر کمی دور تر واقع شده است اما با آنهم علاقه‌مندان خارجی و داخلی ، همه روزه برای تما شای آثار باستانی به اینجا رجوع می‌کند و گاهی تعداد باز دید کنندگان آثار موزیم دریک ماه به هزار نفر و بیشتر از آن می‌رسد .

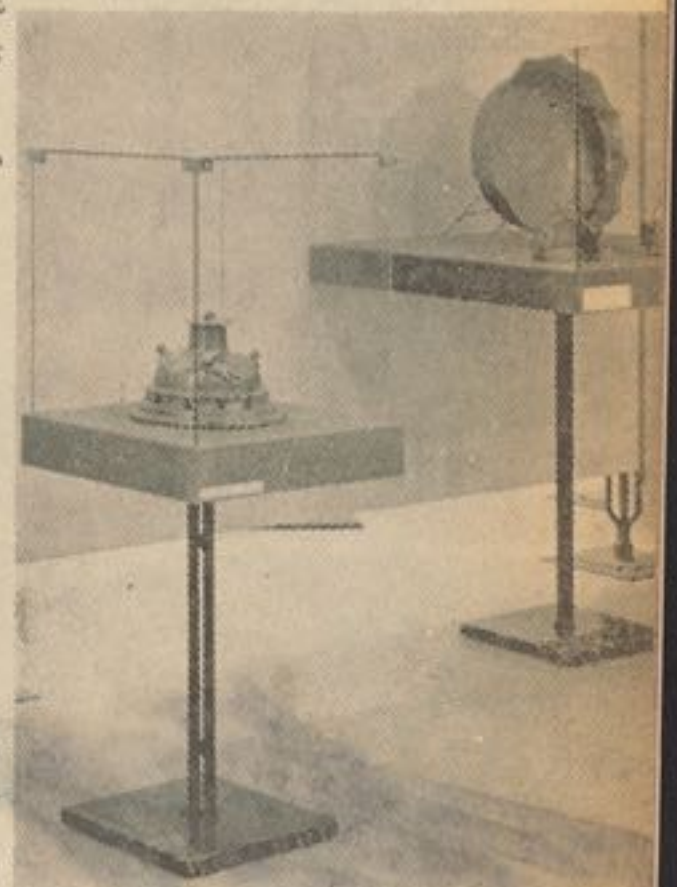
وی علاوه میکند :

حفظ آثار باستانی در خود کشور ، تهیه کتب البته در آینده به معرفی اتاق‌های موزیم ادامه خواهیم داد . به منظور آثار باستانی و کلتور کهن افغانستان ، گاه گاهی ، آثار تاریخی و هنری موزیم کابل ، به ممالک دوست نیز نمایش داده شده

اینکه بر زوایای دور تاریخ باستانی افغانستان روشنی می‌افتد ، آثار ارزشمندی که در محدوده عمارت موزیم گرد آمده‌نیز برای شناساندن شده و به اهمیت علمی و قدامت تاریخی هر یک ، آگاه شوید . اینبار طبق معمول وقتی قدم به موزیم کابل گزاریم ، عکسی چند ،

در شماره های گذشته ، بالای قسمتی از آثار موزیم کابل روشنی انداختیم و البته این سلسله را ، همچنان ادامه می‌دهیم ، تا در پهلوی

* کتیبه یونانی درمد خل موزیم تاریخ زنده یی از عهد باستان است.
* در جاپان، آثار تاریخی افغانستان مورد توجه قرار گرفت .
* تاحال در جاپان، امریکا، ایتا، لیاو کشور های دیگری آثار موزیم کابل نمایش داده شده است .



نمونه از آثار قیمته دار موزیم

همچنان محققین و باستان شناسان بسیاری ، به افغانستان سفر میکنند و از آثار باستانی افغانستان در موزیم دیدن کرده ، تحقیقات خویش را تکمیل می‌کنند .

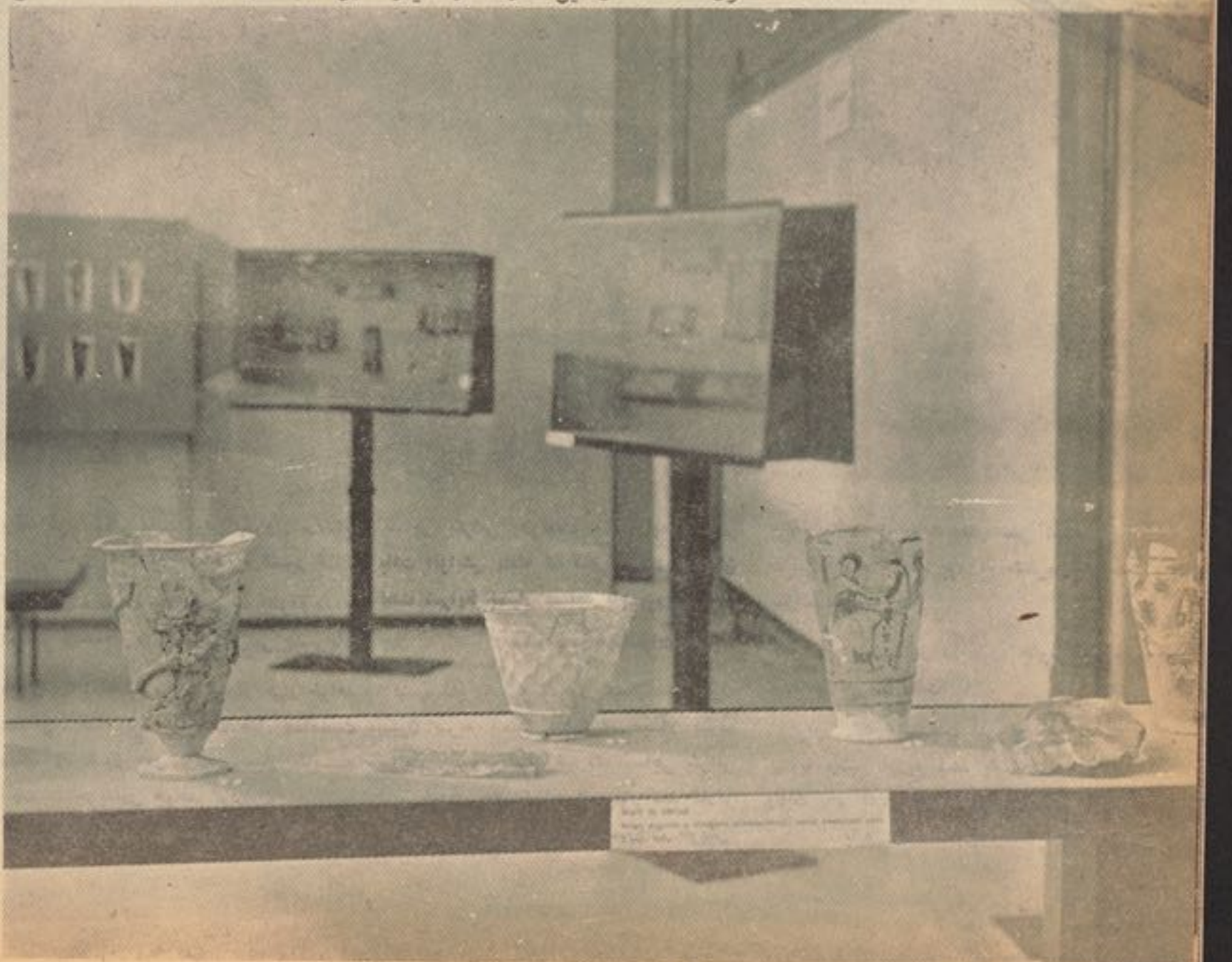
مدیر عمومی موزیم ها ، در مورد نمایش آثار تاریخی افغانی ، در ممالک خارج میگوید :

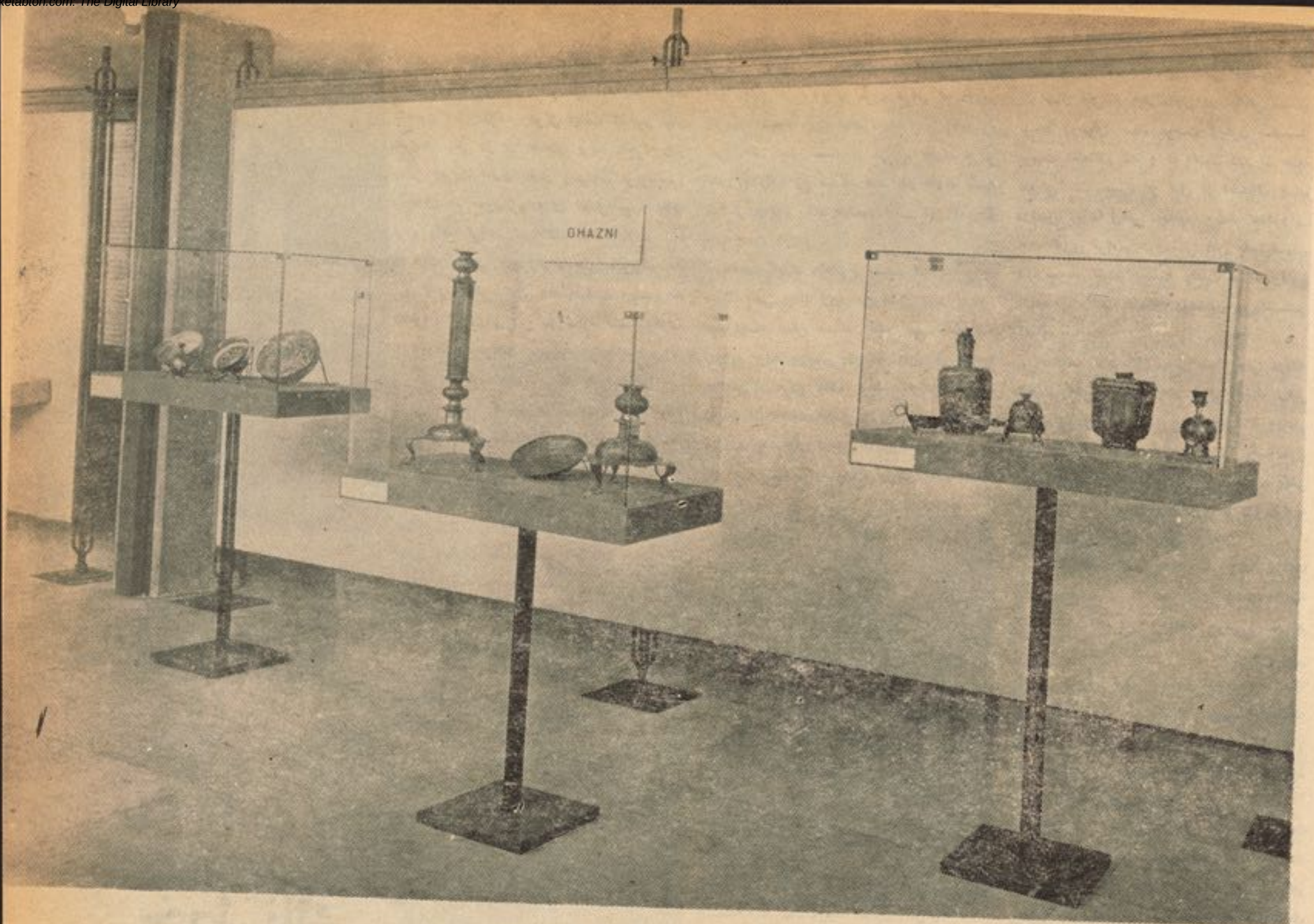
معرفی آثار باستانی و تاریخی کشور در خارج ، از دیر زمانی به دینسو مد نظر ما بوده است ، چنانچه ، به این سلسله در بعضی کشور های دوست ، قسمتی از آثار موزیم کابل ، به نمایش گذاشته شده است .

موضوع مهمی که قابل تذکر است ، حفظ آثار تاریخی و باستانی است ، ما همیشه نگهداری آثار را چه در موزیم و چه در نمایشگاه ها ، خیلی مهم شمرده ایم و برای کشور های که به آثار افغانی علاقه گرفته و خواسته اند ، تا قسمتی از این آثار در آنجا نمایش داده شود ، شرایطی را در باره نگهداشت آثار تعیین کرده ایم .

نبی‌اعلی معتمدی علاوه میکند :

نمایش کلاس های یادگار هنر گریک و رومن





نمایش قسمت آثار باستانی دوره اسلامی افغانستان

قدیم محلی کشور آشنا بی ندارند ، با دیدن نمونه های آثار تاریخی و باستانی ، به آرت محلی و کهن این سر زمین آشنا شوند و به مزیت های این آثار نسبت به آثار ممالک همجوار بی ببرند .

بقول مدیر عمومی موزیم ها ، در گذشته یکبار آثار موزیم کابل در موزیم گیمه و در سال ۱۹۴۶ به کلکته و به تعقیب آن در دهلی و قاهره نیز نمایش داده شده است . از مدیر عمومی موزیم ها تشکر می کنم و وقتی می خواهم ، ازمدخل موزیم خارج شوم در آنجا دو کتیبه جالبی را می بینم ، که در خلال خفريات شهر کندهار بدست آمده است .

یکی ازین کتیبه ها ، از سرپوزه کند هار کشف شده ، که اصل آن بقیه در صفحه ۴۵

محصول قرن هاوسده های باستان



همچنان آثاری از دوره های مختلف باستانی کشور ، در سال ۱۹۶۱ به ایتالیا انتقال داده شد و در شهر تورین به معرض نمایش قرار گرفت .

علاقمندان و باز دید کنندگان این آثار ، در ایتالیا نیز بیش از حد بود .

به همین ترتیب آثاری از موزیم کابل ، در لاس انجلس امریکا و ایشیا سوسیاتی (انجمن آسیا) نیز به نمایش گزارده شد .

در سال ۱۹۶۸ پارچه های مختلفی از بین آثار تاریخی و آثار کشف شده باستانی ، به لندن انتقال داده شد و در آن جا به معرض تماشای علاقمندان قرار گرفت .

در انگلستان نیز گروهی کثیری از آثار موزیم کابل دیدن کردند . بنا غلی معتمدی در برابر سوالی گفت :

این نمایشات سبب شد ، تا بسیاری از مردم جهان که به هنر

یکصد و نود و پنج پارچه از بین آثار موزیم کابل در جاپان به نمایش گزارده شد ، این آثار که نمونه های از مجموعه های هنری بود ، به منظور معرفی آرت قدیم افغانستان انتخاب شده و به اثر تقاضای جاپان ، برای مدت سه ماه در شهر های توکیو ، ناگویا و او ساکا ، به نمایش گزارده شد .

استقبال مردم جاپان ازین آثار و هجوم آن ها ، برای تماشای آن بسیار زیاد بود ، به حدی که درین مدت بیش از دو صد هزار نفر ، درین شهر ها ، به تماشای پارچه های تاریخی افغانستان آمده و از آن دیدن کردند .

روز نامه ها و جراید جاپان تبصره ها نوشتند و این آثار را روشنگر تاریخی کهن آسیا خواندند .

مدیر عمومی موزیم ها ، در مورد نمایش آثار موزیم کابل ، در دیگر ممالک دنیا ، میگوید :

ناشر يك روز نامه مشهور لاس انجلس تقريباً يك سال قبل از ايلدتمانش در سانفرانسيسكو توسط دوجوان سياه پوست ويكزن سفيد پوست اختطاف شد و تا اكنون دور از حلقه فاميلي بسر ميبرد او قبل از اختطاف يك دوشيزه نسبتاً آرامي محسوب ميشد كه مصروف آمادگي گيري مراسم عروسي اش باستيفان اندريوييد جوان بيست و هفت ساله و فارغ التحصيل رشته فلسفه پوهنتون بريكلسي كليفورنيا بود.

اختطاف كنندگان پاتريشا يعني دونالد ديگريز مشهور غليد مار شال سنيك رهبر دسته (اردوي رها بخش سايمانيز) ترووهرل ويك دوشيزه سفيد پوست تقريباً يكسال قبل داخل آيار تمان كرايي پاتريشا در بريكلي كليفورنيا شد ستيفان ويدنامزد او رالتوكوب كردند و پاتريشا را با خود بردند.

سانفرانسيسكو چايكه پاتريشا از آنجا اختطاف شد يكي از شهرهاي مزدحم امريكا است كه شاهد قتل و حوادث جرمي زيادي بود و اشنا سسي از يك جاني نامهي حاصل كرده كه در آن شخص جنايت كار بقتل (۳۷) نفر و ادامه همچو جنايات اعتراف كرده است كذا در سال گذشته (۱۲) نفر سفيد پوست درين شهر در ظرف چندروز طوژ مرموزي بقتل رسيدند.

اين قتل ها با حادثه اختطاف پاتريشا هرست نارامي هاي رادر مورد مصونيت اشخاص در خانه هاي شان ايجاد كرد تادر گردش هاي شبانه و روزانه شان محتاط باشند تراژيدي اختطاف پاتريشا هرست بايك سلسله اختطاف هاي ديگر مخصوصاً اسباب تشويش ويگراني بسياري امريكا بيان داراي دوآمد نسبتاً زياد و فراهم ساخت تادر مورد مصونيت شان بيش از پيش متوجه باشند در پرتوهمين حوادث بود كه عده يي از آنها اشخاص را براي حفاظت شان استخدام كردند ، تعداد ديگر از سگ بحيث محافظ دخانه كار گرفتند و يا سيستم هاي اخطاريه رادر خانه هاي شان نصب نمودند .

درو تيراي آمرا ن يك تعداد موسسات و شركت ها، ساعات رفت آمد بدفتر وحتي خطالسير شان را براي مصون ماندن از اعمال جنايت كاران تغير دادند كه اين امر مخصوصاً بعداز حادثه اختطاف ريگ مورفي مدير مسوول روز نامه (كانستيتوشن) در اتلانتا مشهور گرديد . مورفي كه در اوایل شب باز خانه اش توسط يك شخص مسلح موسوم به ويليام اختطاف گرديد چند ساعت بعد، پس آنكه موسسه نشراتي مربوط تقاضاي اختطاف كننده را بنابر دادن پنجاه هزار دالر قبول و پول رادر نقطه مطلوب بردند رهانند . در قبال اين امر مدير ان مسوول و صاحب امتياز روز نامه هاكثر ترجيح ميدادند كه نزد اشخاص مجهول الهويه و نامعلوم باشند .

تلاش براي پيدا كردن پاتريشا

حرفه شان استفاده ميكنند . از جانب ديگر عده زيادي از مردم در مورد جرائم كه در دور و نزديك شان صورت ميگيرد پوليس رايسور نمي دهند . بطور مثال از هرينج حادثه جرمي كه در فلادلفيا رخ ميدهد فقط يك حادثه به پوليس راپور داده ميشود علت اين امر دو چيز است :

نخست اينكه موضوع نسبت فقدان شواهد مستند نمي تواند زود حل و فصل شود . دوم اينكه ممكن مساله آنقدر مهم نباشد كه ايجاد توجه پوليس را بكنند البته در همه جا پوليس از مردم تقاضا ميكنند كه دادن راپور در مورد حوادث جرمي براي كار پوليس ضروري است ولي در عين حال پوليس بايد براي يك جرم شواهد و اسنادي نيز در دست داشته باشد .



نانسي پري در سرقت بانك



پاتريشا سوستيك در سرقت بانك علمای اجتماعي و تحليل كنندگان جرائم در جوامع غربي مخصوصاً ايالات متحده ريشه جرائم را در شرايط مدني و حالات رواني جامعه مذكور جستجو ميكنند .

هر گاه ماجرای اختطاف پاتريشا دوشيزه بيست و يكساله امريكايي را كه بعداً باختطاف كنند گانش پيوست مورد مطالعه قرار دهيم در خواهيم يافت كه اين مساله مانند مسایل ديگر به چگونگي ساختمان رواني جامعه كنوني امريكا ارتباط دارد و بايد در پرتو آن شرايط مطالعه كرد .

پاتريشا كامبيل هرست دختر رونالد هرست

ماجرای اختطاف پاتريشا كامبيل هرست دختر رونالد هرست ناشر ترومند يك روزنامه مشهور لاس انجلس مركز ايالت كليفورنياي امريكا ، يكي از پر هيجان ترين ماجرا هادر داخل امريكا است اخبار و حوادث مربوط به اختطاف اين دوشيزه جوان بعدی مورد علاقه مردم واقع گرديد كه انكشافات اين حادثه به علاقه خاصی در پروگرام هاي خبري دستگاه هاي راديو تلويزيون تعقيب ميكنند و بصيرانه منتظرانند تا روزي اين دو شيزه قشنگ و آواره با فاميلش بپيوندند .

در ايالات متحده امريكا با وجوديكه مردم ناراي بسترين سويه زندگي بوده و از لحاظ اقتصادي حيات نسبتاً مرفه يي دارند ، معيشت جامعه كنوني امريكا از لحاظ سايكولوژيك بريك مرحله خطرناكي قرار دارد وقوع جرائم چون قتل ، اختطاف ، سرقت ، چور و چپاول عمليات تشدد آميز ، تخلفات جنسي ، اعتياد بادويه مخدره ، بعدی جامعه امروزي امريكا را تكان داده كه مقامات پوليس ايالتي وفيد رالي عليرغم همه وسايل الكترونيكي و دستگاه هاي خود كار بشمول كمپيو تر نميتوانند طور لازم و موثر با اين مسايل مقابله كنند .

شهر هاي بزرگ و مزدحم ايالات متحده مخصوصاً نيويارك ، لاس انجلس ، شيكاگو ، فلادلفيا و ديترايت از لحاظ وقوع جرائم متنوع شهرت خاص دارد بعدی كه بعضي از اين شهر ها چون نيويارك بنام جاي سا هسته جرائم ياد ميشود .

راپوري كه اخيرا از طرف شعبه تطبيق قوانين مربوطه وزارت عدليه امريكا انتشار يافت نشان ميدهد كه در قبال افزايش نفوس درين شهر ميزان جرائم نيز طوقابل ملاحظه بالا رفته است

جواب هر بيست و دو هزار نفر يكه (بطور نمونه با آنها مصاحبه شده) در هريك از اين پنج شهر بزرگ راجع با اينكه آيا آنها گاهي مورد حمله و تخلفات قرار گرفته اند يا خير؟ چنين بوده است . از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه نيوياركل از هر ۱۰۰۰ نفر ۳۶ نفر گفتند كه آنها قربانيان همچو حوادث بوده اند .

از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه لاس انجلس از هر ۱۰۰۰ نفر ۵۳ نفر در زمينه جواب مثبت دادند . از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه شيكاگو از هر ۱۰۰۰ نفر ۶۱ نفر بلي گفتند از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه فلادلفيا از هر ۱۰۰۰ نفر ۶۳ نفر جواب مثبت دادند از جمله ۲۲۰۰۰ نفر سكه ديترايت از هر ۱۰۰۰ نفر ۶۸ نفر بلي گفتند هيچيك از پنج اداره پوليس در شهرهاي پنجگانه مذكور اين سروی رادر تكرده اند . در مورد افزايش جرائم در جوامع غربي بايد گفت كه در قبال پيشرفت هاي تكنولوژيكي مجرمين نيز از تكنولوژي پيشرفته در هنر و



پاتريشا بشار ميدان تنس در سال گذشته

دوشيزه زيبا

در

يك بانك

خطرناك

و مسلح

ترجمه و نگارش غلام رسول يوسفزي

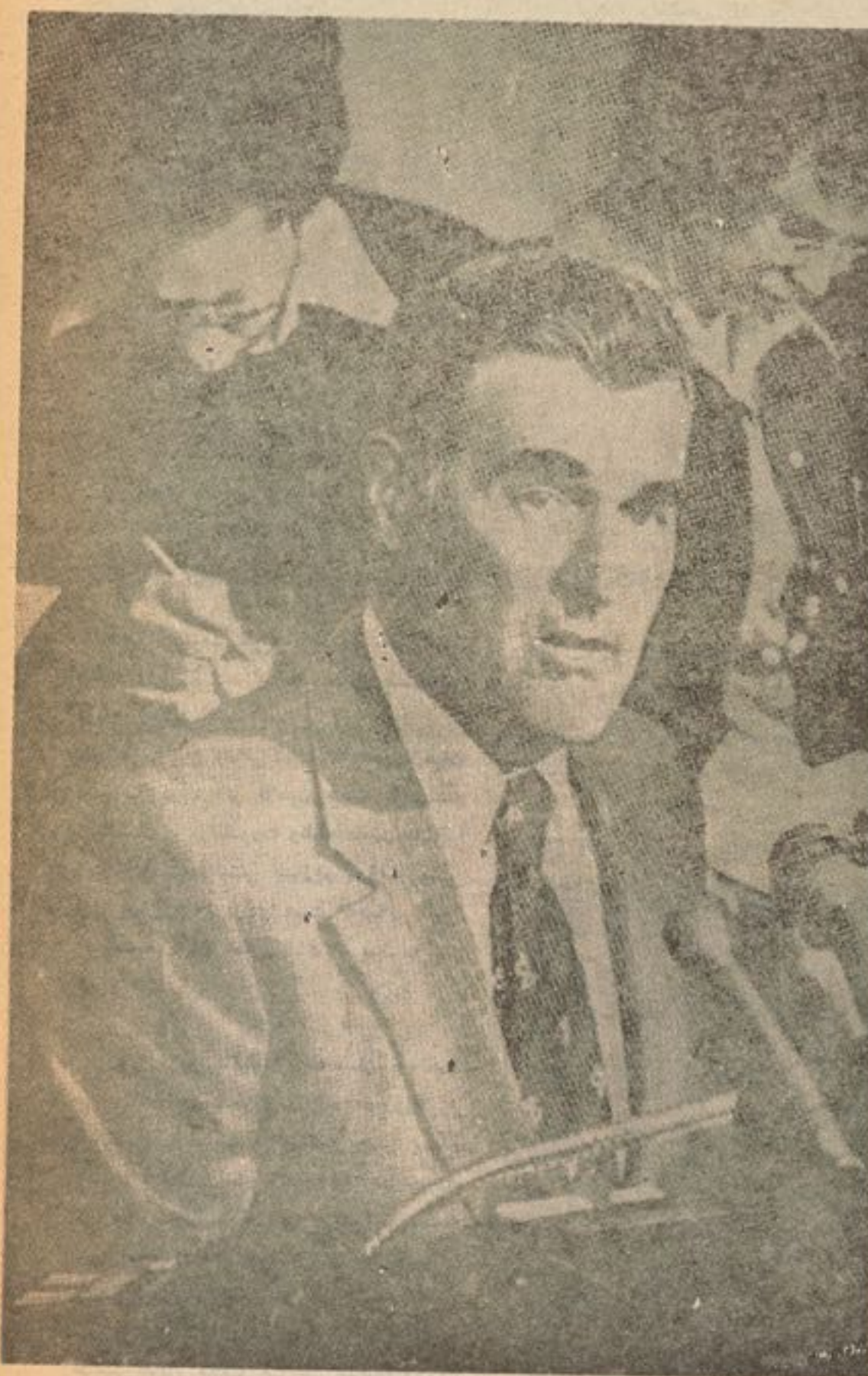
ماجرای اختطاف پاتريشا از پر هيجان ترين حوادث در تاريخ جنايي امريكا



اين تصوير پترا دولباس مخصوص چند سال قبل نشان ميدهد .



دلوف مقتول و هیلر مخفی پاتریشا سوسنک مقتول نانسی پری مقتول ویلیام هارس مخفی ایمل هارس مخفی



ویلیام سولیوان آمر اداره «اف بی آی» لاس آنجلس راجع به پاتریشا در حال مصاحبه.

یعنی الحاق مجدد بفامیل ویا ماندن بانها و مبارزه در راه تامین عدالت یکی زابریگز یند که موصوف راه دومی را انتخاب کرد و فیصله نموده که تا آخر در راه اهداف این سازمان مبارزه کند.

پاتریشا گفت او همچنان نامش را به تائید تبدیل نموده است. موصوف در عین حال حیات گذشته اش را تقبیح کرد و هم والدینش را نام گرفته نکوهش نمود والدین هرست باشندین فیه دومی پاتریشا خیلی دچار تعجب و نگرانی شدند ولی سر انجام چنین نتیجه گیری کردند که ممکن این فیه را کسی دیگر که آوازشیبه به دختر شان داشته برگرد و یا اینکه پاتریشا در نتیجه زور و تحت فشار این کلمات زاکه اختطاف کنندگان با و دیکته کردند گفته باشد بهر ترتیب آنها تاکید نمودند که احساسات شان نسبت به پاتریشا رقیق و دو ستانه میباشد.

هنوز دیری از امر نگلشته بود که فیه ثبت شده سومی پاتریشا نشر شد و گفته های قبلی مشارالیهایی بنابر نیکویش از فامیل و الحاق به (اس ال آی) طور دوا طلبانه و بدون هیچ نوع زور و فشار تاکید و تایید شد که ایسن مایوسی بزرگی را برای فامیل او بار آورد مصدا والدین او همچنان به عقیده اولی مبنی بر اینکه دختر شان اکنون کنترل برادره را بر شرایط که او را احتوا کرده از دست داد است محکم ماندند.

پاتریشا با دسته دزدان بانک را سرقت میکنند.

هنوز موضوع اختطاف پاتریشا بر سر زبانها بود که انکشاف تازه در زمینه رخ داد روزنامه ها حادثه سرقت بانک رادر سانفرا سیکو نشر کردند که تصویری از پاتریشا بجهت یکی از سارقین نیز انتشار یافت.

رونالد هرست پدر پاتریشا ضمن تبصره بر این انکشاف جدید گفت دخترش شصت روز قبل يك دوشیزه آرام و دوست داشتنی بود اما اکنون عکس او را در حادثه سرقت بانک مشاهده میکند که این يك امر مایوس کننده است نقشه سرقت بانک چنین عملی شد.

حوالی ساعت نه صبح دسته پنج نفری «اس ال آی» بشمول پاتریشا بایک موتر فورد استیشن واگون سبز به سوی بانک دولسمت آفتاب نشست سانفرا نسکو به حرکت افتادند این ناحیه اکثر محل بود و باش حرفه و روان

مساعی پولیس ایالتی و فید رالی امریکا برای پیدا کردن پاتریشا و دسته اختطاف کنند گانش در ماهای اول متمر نمیشد ولی اختطاف کنندگان دو ماه بعد از حادثه او مین فیه ثبت شده پاتریشا را عنسوایی والدینش انتشار دادند.

پاتریشا درین فیه ثبت شده با صدای حزین ولی آرام از والدینش تقاضا کرد تا به تقاضای اختطاف کنندگان مبنی بر توزیع کوپون های غذا به مردم نادار و معمر کلیفورنیا بلا درنگ جواب گوید. پاتریشا گفت اگر والدین او واقعاً او را دوست داشته و خواهان برگشت سالم وی بفامیل است باید این کار را بکنند در غیر آن اختطاف کنندگان دل های از سنگ دارند، او را خواهند کشت.

فامیل هرست با کمک سایر دوستان بعد از آمادگی يك هفته بی کوپون های غذا به مردم نادار و فقیر توزیع کردند که حتی بیش از هشتاد دالر رالی کوپون در بر میگرفت. اختطاف کنندگان این مصرف بیش از دویلمیون دالر را توسط هرست غیر مکی داشته پروگرام توزیع غذا و کیفیت غذا را نیز انتقاد کردند و مصرف دویلمیون دالر دیگر مطالبه کردند والدین هرست این مطالبه را نیز قبول کرد مشروط بر اینکه نخست دختر شان رها شده و طور سالم نزد آنها بر گردد.

باید یاد آور شد که پولیس فید رال هنوز رسماً تعقیب اختطاف کنندگان پاتریشا را بنا بر توصیه والدین پتی (پاتریشا) شروع نکرده بود چه اختطاف کنندگان تهدید نموده بود ند که در صورت تعقیب پولیس پاتریشا را بقتل خواهند رسانید از جانب دیگر باید نا گفته نگذاریم که حادثه اختطاف پاتریشا در وقتی رخ داد که تطبیق کنندگان قانون نسبتاً اطلاعات کمی راجع به سازمان رهایی بخش سایمپا نیز داشتند. همین قدر معلوم بود که این سازمان که مخفف آن (اس ال آی) میباشد از سال ۱۹۷۱ برای جلب اعضا و همکاران جدید فعالیت داشت و مخصوصاً جوانان سیاه پوست و افراد مطلقه بان ملحق میشدند. این سازمان هفت مارکبری را که در بدن یکی بودند بجهت سمبول برگزید که معنی آن اتحاد اشتراک و کار دسته جمعی در تولید بود. به عقیده اعضا این موسسه مجاز است تا برای اهداف خود از عملیات دهشت انگیزی نیز استفاده کرد.

پاتریشا تغییر عقیده میکنند و با «اس ال آی»

میوند.

هنوز گوشش پولیس برای پیدا کردن پاتریشا و اختطاف کنندگان او بگدام پیشرفت قابل ملاحظه نه انجا میده بود که بطور غیر مترقبه فیه ثبت شده دومی پاتریشا انتشار یافت که در آن پتی الحاق دایمی اش را به موسسه (اس ال آی) اعلام کرد. پاتریشا بجهت و یکساله درین فیه ثبت شده گفت اختطاف کنندگانش او را آزاد گذاشتند تا از ایندوراه

پاتریشا دختر تریک میلونر امریکایی که نخست اختطاف شد بعد با اختطاف کنند گانش بیوست خود پسر هژده ساله بی را اختطاف نمود.

اودر سرقت بانکی شرکت کرد

متوسط را تشکیل میدهد. بانک تعقیب میکند. بانک ساعت نه باز شد و چهار عضو دیگر (اس ال آی) در یک موتر ساعت ۹:۰۰ دسته اولی داخل عمارت بانک سرخ ها زنت سپردی موتر اول را تانزدیک



محمود طرزی پدر مطبوعات افغانستان

(حی علی الفلاح) بقلم محمود طرزی نوشته شده است. در مقاله مذکور بدینگو نه مطالب برمیخوریم:

(آتشها افروخته میشود. جهانرا طوفان آتش فرا میگیرد. کره زمین شکل یکولکان مویبی را کسب مینماید. انفجارهای عظیمی بعمل می آید. سیلابهای مواد مذاب شده مانند آژدهاهای سهمگین از هر طرف سیلان مینماید. خشک، تر، خوب، بد، هر آنچه در پیشرویش تصادف میکند، پاک سوخته و محو کرده میرود ...)

(حی علی الفلاح) ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خودرا محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خودرا صیانت نمائید! افغان که بدیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری در تمام دنیا مشهور و معروف بوده باشد، آیا این را بروجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی ... بر او بوده باشد؟

حاشا، حاشا! کلا، کلا! افغان به بسیار آسانی و خوشگواری مرگ را قبول کرده میتواند، ولی هیچگاه به هیچ صورت قطعاً قاطباً کلمات تابعیت و حمایت را هضم کرده نمیتواند ...)

(۳)

حقیقتاً هم در آرزو هائش جنبش آزادی خواهی ملی که در نتیجه انقراض داخلی کشور

(۳) عبدالحی حبیبی، یک ورق گذشته تاریخ

شایان دقت است. این مقاله تحت عنوان کابل، ۱۹۶۷.



محمود طرزی در راس وفد افغانی در ملاکرات استقلال. «وسط - نشسته»

ژوئنون

بقیه از گذشته

ترجمه و تلخیص از: س.ح

نوشته: داکتر عارف عثمان

محمود طرزی

پدر مطبوعات افغانستان

در اینجا بيمورد نخواهد بود اگر خوانندگان محترم را به طرز دید و عقیده محمود طرزی درباره زیبایی آشنا بسازیم:

«زیبایی این جهانی است که مادر آن حیات بسر میبریم. اگر تاکنون جهان مایهوسته و زیباییست، در آن صورت وظیفه ماست تا آنرا زیبا و دوست داشتنی بسازیم. زیباترین چیز جهان همانا آزادی است که مبیاید آنرا بهر وسیله ای که ممکن است، بسدست آوریم»

اکنون، روشنفکران افغانستان به نحو حق بینانه، محمود طرزی را بنام پدر ژورنالیزم افغانستان میخوانند. او بانشر جریده (سراج الاخبار) سر از سال ۱۹۰۵ درین راه گام عملی برداشت. این جریده بنا به تفسیقاتیکه در زمان امیر حبیب الله خان وارد می آمد، بارها متوقف ساخته شد، ولی باانهم نشر آن تا سال ۱۹۱۹ ادامه یافت. جریده مذکور مخصوصاً طی سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۹ از لحاظ ایدئولوژیک به منبع اثری مهمی مبدل گردید. محمود طرزی در اطراف اخبار خود روشنفکران پیرو مفکوره مترقی جمعیت (جوانان افغان) را گردآورد.

جریده مذکور دریک مرحله حساسی که جنبش آزادی بخش ملی در سراسر شرق باوج خود رسیده بود، موضوع تحصیل

(۲) صابر میرزایف، فعالیت ادبی - معرفت پرورانه محمود طرزی و جریده (سراج الاخبار) (ار) مسکو، ۱۹۶۴، صفحه ۴۱.

لطفاً بعد از صفحه ای مقابل به صفحه ای ۵۸ مراجعه شود.



از راست به چپ شخص چارم مرحوم محمود طرزی در مذاکرات منصوری میان هیأت افغانی و برتانوی .

و مدیر کار آزموده کشور خود بر عرصه سیاست گام نهاد.

اوطی مدت اقامت خود در ترکیه دست آورد های علمی و ادبی پیشرو اروپای غربی را وسیعاً مطالعه کرده و به شیوه خلافتی از آنها استفاده کرده بود. حلاشرایط و زمان ایجاب می نمود تا تمام تجارب و اندوخته های معنوی خویش را در افغانستان مورد تطبیق و عمل قرار دهد. او پیوسته روحیه عالی و وطنپرستی را به امیر جوان امان الله خان تلقین می نمود. دختر خویش ثریا خانم را به عقد ازدواج او در آورد و روابط خویشاوندی با وی برقرار ساخت.

در سال ۱۹۱۹ در تاریخ افغانستان چرخش عظیمی روی داد و مردم این کشور به موفقیت بزرگی دست یافتند: شب ۲۱ فبروری آن سال امیر حبیب الله خان در محلی بنام (کله گوتی) نزدیک جلال آباد شهید شد و حکومت به امان الله خان که تحت تأثیر اندیشه های اعضای مدیر جمعیت (جوانان افغان) قرار داشت انتقال یافت. درست در همین سال در جنگ سوم افغان و انگلیس، افغانها پیروز و سر بلند بدآمده بعیت او این کشور زنجیر استعمار را در شرق پاره کردند و به تحصیل استقلال سیاسی خویش نایل آمدند.

محمود طرزی و دیگر اعضای جمعیت (جوانان افغان) در فعالیت و ییکاری که طی سال ۱۹۱۹ بخاطر تحصیل آزادی افغانستان صورت می گرفت، سهم قاطع و برجسته داشتند.

جمعیت (جوانان افغان) که در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان تشکیل یافته بود، کاملاً در نقطه مقابل جمعیتی قرار داشت و در جهت تطبیق مفکوره هایی نظیر رهایی افغانستان از نفوذ و تسلط استعمار گران انگلیس، تأمین حیات آزاد و مستقل برای مردم کشور، برهم زدن مناسبات عقب مانده ملوک الطوائفی که از قرنهای بایسنو در افغانستان مسلط بود، آشنا ساختن کافه ملت با دانش و معرفت و یک سلسله پروگرام های مترقی و وطنپرستانه دیگر از همین قبیل حرکت میکردند.

محمود طرزی حیثیت ایدیولوگ (رهبر مفکوری) این گروه را داشت و در زمینه فعالیت موثر نشان داد. طبعاً گروه به مذکور مبلغ ایده های بورژوازی ملی جوان و مترقی همانوقت افغانستان بودند که در راس جنبش آزادی ملی کشور قرار داشت.

در لحظات بسیار حساس تحصیل استقلال افغانستان، بخاطر انجام مذاکرات بسیار مهم محمود طرزی فرستاده میشد.

حبیب الله طرزی طی مقاله ای که راجع به محمود طرزی نوشته و در مطبوعات افغانستان انتشار یافته، در مورد مذاکره ای که محمود طرزی با سرهانی و افسر نمایند برطانیای کبیر انجام داد چنین مینویسد:

(سر هانری دابیس ... مذاکرات را میخواست با تهدیدات و استفاده از بی تجربگی طرف مقابل از پیش برد. ولی بعداً مقابله مقتدری دانست که من با یک وزیر خارجه که رسماً وزیر خارجه باشد روبرو نیستم، بلکه مدیر سیاسی زیر دست مقابل هستم و هر قدر از سطوت و وصولت شیر برطانیه سخن بمان می آورد، محمود طرزی در مقابل او به تر می میگفت ما هم در جزیره در قد و دریای آمو شیرهایی داریم ولی برای ما شیرهای وحشی بکار نیست، بلکه اقوام ما از پنج هزار سال باینطرف حدود طبیعی ما را بزور بازو و شمشیر بران خم نداشتن خود محافظت و صیانت کرده توانسته اند، بعد از این هم از عهد حفاظت آن ضرور خواهند برآمد.

روزی که زور آزمایی آخرین سر هنری دابیس بود باندازه ای از شیر برطانیه و قدرت آن بهت زیادی میراند. محمود بیک همانروز اگرچه لباس مذاکره را بتن داشت، ولی دستاری بجای کلاه سر بسته بود و آهسته سیگار میکشید و به اراجیف سرهنری گوش نهاده بود. دابیس ازین بی اعتنائی و خاموشی او به تنگ آمد و پرسید: (سردار صا حب، نمیدانم امروز دستار چرا بسته اید؟) محمود بیک گفت: (نخیر این دستار نیست، امروز شنیده ام که یک شیر وحشی یله شده (رهانده) و ممکن است درین اطاق حمله بیاورد و با ذیست ساکنین آن بپردازد. من چون در اطاق کنفرانس مسلح آمده نمیتوانستم ایمن

دستار را بستم تا از آن گمنامی ساخته و با آن سر وحشی را بگیرم: حصار بخنده شد و سرهنری میز کنفرانس را ترک گفت تا دوباره در میسوری بعد از انقلاب بر میز مذاکره برگردد.) (۴)

بدین سان مردم افغانستان موفق شدند در دوره امان الله خان و محمود طرزی پیش از تمام ملل کشور های شرقی، استعمارگران انگلیس را برای همیشه از خاک خویش برانند و افغانستان را در راه رشد و حیات مستقل سوق دهند.

ژورنالیست معروف شوروی لاریسه ریسنیز در کتاب خود بنام (افغانستان) که در جریان سالهای مذکور نوشته شده، مطالب ارزنده ای ذکر میکند. او این ملی قبایل مختلف افغانستان را در کابل - پایتخت کشور به مناسبت تجلیل سالگرد افغانستان ما را نه توصیف میکند.

(اینک اعضای مهمترین قبیله هابه اتن آغاز میکنند. اکنون این رقص بیک عادت دیرینه و یایک عنعنه زیبای بدیعی شباهت ندارد، این یک حقیقت است، زیرا آنان در رقص ملی خویش آن پدیده های حیاتی را که قرون و اعصار گذشته پیرا مون در افغانستانی خیر روی داده و یا ممکن است روی دهد،

(۴) ح طرزی. محمود طرزی که من میشناسم کابل ۱۹۶۹.

منعکس میسازند.

(آنها در رقصهای خویش نه جنگهای عادی بل بیکاری را که بادشمن خارجی آنان (انگلیس ها) صورت گرفته بود، تصویری مینمایند.

(اتن چنان گاه بشکل نیم دایره روی زمین می نشینند، درست در همین لحظه بهتر این سراینده خوش آواز در وسط استاده شده، باشور و حرارت میسراید، دهل نواز، آرام آرام او را همراهی میکند. سراینده با صدای نسبتاً خفه اما نیرومند آمیخته با تبسم و خنده میسراید:

دشمنان (انگلیس ها) سرزمین ما را محصب کردند، ولی ما آنها را از خود را ندیم، دشت و هادون، مرزوبوم و خانه های خویش را از آنان واپس ستانیم)

تمام افراد قبیله با سرود هم آواز میشوند.

او بازم میسراید:

((همانطوریکه اسب سرکش علف تازه را می بلعد، مانیز ما همین انگلیس را نیست و نابود خواهیم ساخت.))

درین موقع گروه بیشمار تماشاچیان خنده گنان به تریبون نزدیک می آید. و...)

(۶)

بدین سان ایده های وطنپرستانه محمود

(۶) لاریسه ریسنیز، آثار منتخب، مسکو ۱۹۵۸.

زمین ۵۰ سال بعد

با ۶ میلیارد نفر احساس به نگرینی خواهد کرد؟



ترافیک چایان موجودیت مواد مضره را در نل گاز خروجی موثر ها تعیین می نماید

برلن و غیره بحیث لباس از چند سال باین طرف ساحه استفاده را پیدا کرده است و جای تردید نیست که این جریان هنوز به سرعت پیشرفت خواهد کرد. در جریان تاریخ بشری انسانها استحصال مواد خوراکی و مورد ضرورت خویش را که برای حیات ضروری است زیاد ساخته اند.

قبل ازینکه مراجع به قطع تولید استحصالات صنعتی داخل اقدام شویم لازم است از مصروف کار انسانها برای خراب ساختن محیط طبیعی که عبارت از اضمحلات برای محاربات و اجرای عملیات نظامی و غیره میباشد جلوگیری نمائیم. مشکلاتیکه در ساحه تحقیقات ذخایر طبیعی گوناگون کشور های مختلف موجود است باید با اساس همکاری دوستانه و تجارت مساویانه برطرف گردد. گفته شده است که کثیف شدن محیط طبیعت در نتیجه رشد صنایع و زیاد شدن مصارف تا اندازه مربوط میباشد. در تحقیقات دانشمندان معر و ف امریکا یسی نشان داده شده است که دو مرتبه زیاده باین صورت واضح می گردد که کثیف شدن محیط اطراف مربوط به قانون طبیعت نبوده و نظریه عقیده دانشمندان امریکایی آقای کومونیر بحران اکولوژی و علم مطالعه روابط جانداران با محیط زندگی دارای اساس اجتماعی بوده و برای برطرف کردن این بحران فعالیت های اجتماعی ضروری است.

موافقت نامه بین دولتین و اتحاد شوروی با کشور های عضو شورای اقتصادی همکاری اروپای شرقی، سویدن، فرانسه، ایالات متحده امریکا و یکصد کشور های دیگر با فشار سانیده و این موافقت نامه ها اثرات خوبی از خود گذاشته است. در نوامبر ۱۹۷۳ در واشنگتن دومین کنفرانس کمیسیون مختلط اتحاد شوروی و امریکا درباره پراپلم محیط اطراف دایر شده بود. در کمیسیون مذکور نمایندگان دولتی هر دو کشور ذکر کردند که در کمتر از یک سال گروه متخصصین نه تنها با اوضاع بلکه با نتایج تحقیقات و شروع همکاری دو جانبه آشنا شدند. درین ساحه تهیه طرق تصفیه هوا ساختن وسایط تکنالوژی جدید مثل بر طرف

چندی قبل عقیده جهانیان چنین بود که هیچ چیز نمی تواند مارش موفقانه تمدن بشری را توقف دهد. تولید و پیشرفت انرژی اعمار دستگاه های تولید برق عظیم و بحیره های مصنوعی، زیاد شدن سرعت حرکت وسایط پرواز به فضا کیهانی و یک عدد موضوعات مهم عصرها این را تأیید کرده است که برای قدرت و قوای بشری سرحدی را تعیین کرده نمی توانیم.

مگر در زمانهای اخیر راجع به یک مانع مهم دیگر سخن زده میشود و نظریه عقیده یک عدد محققین این موضوع غبار و تاز مضطرب است که در اثر زیاد شدن نفوس و پیشرفت تکنیک به میان آمده است. مگر



مظاهری از صحنه های نشاط آفرین در آغوش طبیعت

نقاشی بادید واقع گرایی

هوپکنز با خود دیدنوی را از نقاشی به ارمغان آورد

اوسعی کرد تاراهای منحرف نقاشی دیگران را پیروی نکند



لئونارد «آبی» کشیده شده در سال ۱۹۶۸

انجا سعی نمی‌کند پیوند از افکارش را که در بسیاری موارد لازمه اینگونه تصاویر بوده و همراه با اهداف واقع گرایی اجتماعی است ، در آن راه دهد .

در تصویر دیگرش از جمعیتی در کنار ساحل هوپکنز با خطوط نقاشی سعی می‌کند تا از درونمایه زندگی جوانان استرالیا پرده بردارد. آنچه بر هوپکنز وارد میشود آنست که او نمی‌خواهد به تصاویرش چنان اجازه بدهد که هویت های واقعی را فدای خواسته های ذهنی نمایند . آنچه باقی می‌ماند احساس شخصی انسان از واقعیت است و هوپکنز بر خلاف صادر کردن دستور برای تظاهر طبیعت است. بقیه در صفحه ۳۸

جان هوپکنز، که چند ماهی را برای نقاشی در استرالیا گذرانده است ، توانست بادید واقعی گرایی که دارد صحنه هایی را ترسیم کند. او با وجودیکه در زندگیش رومانتيك و تخيلي بوده ولی توانایی آنرا دارد تا در کار هایش درونمایه های واقعی را با شکل زیبایم بیامیزد. مادر کار هایش نه فقط دیده های خودش را مینگریم بلکه احساس خود را می بینیم و به این ترتیب مضامین در روی پرده های نقاشیش يك وجود روشن دارند .

وابستگی واقع گرایی هوپکنز به مضمون دريك اثرش تبلور نیافته است بلکه ماندهای آنرا در تمام آثارش می بینیم. به صورت مثال یکی از نقاشی های اولیه اش نقش يك پرس ریش تراشی گننه است. نیروهای وقمرت در این تصویر در عظمت مضمونش نهفته است . این پرس ریش تراشی نیروی نقش های رامی گیرد که مادر آنارنقا شان اولیه چین وچاپان می بینیم در آنجا یک عقلت مذهبی در درون بسیاری از مضامین نقاشی نهفته است . هوپکنز حتی پوسیدگی و فرسودگی را روی همین برس نشان میدهد و این يك کاوش روانی با عظمت است. به صورت نسبی تا همین اواخر، واقع گرایی در نقاشی با همان شکل ناب و خالصش در نقاشی های استرالیا راه نیافته بود. در حقیقت کمبود این شیوه هنر استرالیا را در يك وضع بدی قرار داده بود زیرا واقع گرایی «ریالیسم» ناب یکی از بین المللی ترین شیوه نقاشی بوده که سال های زیاد فقط در غرب ماندگار شد. گرچه برخی آثار نقاشی منفرد از گذشته استرالیا ، مانند تابلوی «موی چیدن از گوسپند مسورتوس» ساخته تام روبرت می تواند نمونه یی از هنر نقاشی واقع گرا باشد، ولی در تمام آثار نقاشی گذشته گان، يك دید عمومی رومانتيسم با روح



جمعیت منتظر در ایستگاه ریل



از آنسوی قرصها و سالها

علیشیر نوایی

شاعر (صدر کاتب) همیشه میخواست، هیچگاه در حرکات و سخنانش حالت طبیعی ندیده نمیشود! شاعر مولانا ایازی شعر خود را قبل از خواندن به اهل مجلس آنقدر میآلایه آمیز میستود که بعدا کسی بخود جرات نمیداد حتی نارسا نیسای آشکار شعر او را نیز مقرر رد انتقاد قرار دهد.

نوایی شیخ حسین جراح را مخا طب ساخت :
میگویند عملیات بس دقیق و حساسی انجام داده اید ، لطفا مارا نیز از آن آگاه سازید.

جراح تندخو، کم حرف و کهنسال، چشمان تیز بین خود را از زیر ابروان پر پشت بسوی حاضرین دوخت و همینکه دید همگان بنظر دقت طرف او میگردند ، گفت : (کدام کار قابل ذکر است صورت نگرفته) و آنگاه با کلمات شمرده شمرده به توضیح و تشریح پرداخت . او پیرامون این موضوع معلومات داد که چگونه توانسته است امکان تسد اوی تمام جراحات یکی از پهلوانان سرای را که رقبایش بر هشت قسمت بدنش زخم زده بودند به آسانی دریابد ، اما برای حل پرابلمی که از ناحیه دوختن روده های پاره شده عسر و وجود نموده ، از اسلوب جدیدی استفاده کرده است.

نوایی با بیتابی پرسید :
ساگون وضع بیمار چطور است؟
طبيب باطمینان پاسخ داد :
تازفته روه ، بهبودی میروء.

شاعر حافظ یاری گفت :
تمام مردم هرات باشوق و بهیجری منتظر اند تا هر چه زودتر پهلوان مجروح را در صحت و سلامت کامل ببینند و پیروزی او را در مسابقه کشتی گیری در (حوض ماهیان) بر رقبایش مشاهده کنند.

در اطراف علم طب عمومی و فن تسداوی جراحات ، صحبتی گرم و جالب در گرفت . درباره عملیات عجیب و بی نظیر شیخ حسین و یکمده جراحان متوفی وزنده ، حکایات جالب افسانه مانند گفتی گفته شد .

خبر بازگشت علیشیر نوایی به هرات و انتصاب او بهیت میر دار دولت چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این تقرر را بفال نیک می گردند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یا د گار - یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکنند و با وجود شکستی که از حسین باقرا میخورد و موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرگردگان و بیگها شهر هرات را اشغال نماید بر اریکه قدرت بنشیند.

حسین باقرا پس از مدتی آوار گسی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی مخفیانه بر هرات هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته را دو باره بدست می آورد.

دوستان همین سال بر اساس فرمانی، علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب می گردد. این اقدام در عین حالیکه حسن خصومت و کین تیزی مخالفان را بر می انگیزد مورد تأیید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

ترجمه : ع . ح .

اثر : م . ت . آی بیگ

گردد و برای انجام این کار هر چه زودتر آمادگی گرفته شود. شاعر برای لحظه ای استراحت به اطاق هوا دار داخل گردید.

بعد از ظهر مهمانان آمدند و روی صفا نشستند . اکثر آنان دوستان همیشگی شاعر علما ، شعرا و موسیقی نوازان بودند برخی از آنان به نحو شکفت انگیزی در هر سه ساحه تبحر داشتند. در جمله آنان آدمشای عجیب و خوشایندی نیز بنظر می رسیدند : آنکه در صدر مجلس نشسته و در جریان صحبت پیهم میخندد ، دانشمند پر صلایت میرمرغاش است. وی از همان خرد سالی به تحصیل انواع علوم اشتغال دارد، شب تا سپیده دم و روز تا شامگاهان مشغول مطالعه است. هر گاه بخواهد با کسی داخل مناظره شود، کاملاً خود را از یاد میرد و طرف خود را تا زمانی که مجاب نسازد، رها نمیکند. گذشته از آن وی آنقدر به شطرنج حریص است که هرگاه شطرنج بازی با وی مواجه گردد، به آسانی میتواند از دستش خلاص شود! هرگاه با دوشطرنج باز ملاقی گردد، با یکی بازی میکند و دامن دو می را یافت.

سخت در دست میگیرد : (یکبار بازی میکنیم، بعد امیروی) گاه گاه یکی دو قطعه شعر نیز میسراید .

دانشمند میانه سال لاغر اندام شوخ طبعی که در کنار وی می نشست، خواجه غیاث الدین - دهمدار دانشمند آذربایجانی بود که خصلت های شکفت انگیز را برخی نه و برخی دیگر یازده میسر دهند . غیاث الدین دهمدار در هریک از رشته های علوم باحرارت و گرمجو ش مطبوع صحبت میکند . با آوازی بسیار موثر سرود میخواند. هنگامیکه به قصه خوانی آغاز مینماید، دهان همگان از حیرت باز می ماند . در آشنیزی دست هر نوع طباخ ماهر را می بندد. علاوه او مقلدی بی مانند است .

هنگامی که در منزل نوایی آمده بود ، لیاقت خود را در هر ساحتی یکایک با ثبات رسانده و سر انجام با در آوردن ادوات و اوار یک برده و یک کبیر که در گوشه ای استاده اند، تمام اهل مجلس را بشدت خندانده بود و این واقعه فقط همان روز در سراسر هرات انعکاس یافت.

فراگرفت و برای این منظور باید قسمت زیاد وقت خود را به مطالعه تخصیص داد. حیدر ناگهان علاقمندی خود را به قشون عسکری اظهار داشت و درین باره مصلحت خواست. نوایی به تصور اینکه آرزوی او ناشی از احساسات گذر اوجدم ثبات وی است، ابرو درهم کشیده سکوت کرد. اما حیدر کوشید تا اثبات نماید که عشق عسکری سراسر قلبش را احاطه نموده است و با شور و هیجان گفت :

- آبا و اجداد من شعر و موسیقی را با شمشیر و کمان، در نهایت هماهنگی پیهم آمیخته بودند. من نیز این راه را برگزیده ام . عجیباً مگر ممکن نیست ؟

نوایی با جدیت سر وی را نگاه کرد :
- چرا ممکن نباشد . میدان کارزار به جوانان زیبایی می بخشد. آبا برای جوان فضیلتی برتر و عالیتر از مردانگی و قهرمانی میتوان سراغ کرد؟ مایه پهلوانان غالباً جنبایی نیازمندیم که بخاطر وطن و دولت، از آب و آتش نهر استند و در فتن پیروزی مانرا چون آفتاب بلند نگهدارند .

اما زسان باید به هرفن و حرفه مورد پسند خود با اراده ای بی شائبه و با علاقمندی صمیمانه روی آورد. جای که عشق و علاقه موجود نیست انسان نمیتواند در هیچکاری پیروز گردد . هرگاه شور و هیجان علاقه به عسکریت را در قلب و روح خویش احساس میکنی باید در این راه گام برداری. من ترا تبریک میگویم.

حیدر خوشحال شد و در حالیکه راجع به جوانان دلیر شمشیر زن، سرشار از شوق سخن میگفت، عده ای از ملا زمان و ارد گردیدند. حیدر بایک نگاه از وضع آنان پی برد که فرصت خیلی کم در اختیار دارند بنابر آن به سخنان خود خاتمه داده وداع کرد و در میان باغ بزرگ ناپدید شد.

تازه واردان کسانی بودند که امور دهقانی اراضی باز مانده از آبا و اجداد نوایی را انجام میدادند . نوایی با آنها در اطراف قلیه و زراعت ، چگونگی زندگی دهقانان و نرخ و نوا مفصلاً صحبت کرد و برای شان دستور داد تا یک قسمت غله ای که از سال گذشته در انبار ها باقی مانده به همسایگان و یک قسمت دیگران به زنان بیوه و بیچارگان مستحق توزیع

باده پیوده شد. باده سرخ قام پسر خسی
برگ گل، چشمها را نشه، کیف و صحبتها
را شور و حرارت بخشید. استاد قل محمد
شیخ نایی و دسته ای از نوازندگان که تحت
تربیه این استادان موسیقی هرات پرور ش
و یاقیدارده

سان باشور و صمیمیت ادامه یافت. حافظ
باری، آصفی، شیخیم سبیلی و دیگران
اشعار و قصاید خویش را خواندند.
خوان گسترده شد. گلهای گامه ها،
پاله ها و ساغر ها یسان چمنزارهای بهاری
نفس و رنگین بنظر میرسیدند. درسه پیمانه

سخن پسر شعر دور خورد. شا عر
مولانا هلالی غزلی را که بتازگی نوشته بود،
خواند. نوایی بانگهای حاکی از ذوق لطیف
و باوضعی مسرتبار چنین آرزایی نمود:
(شما حالا در آسمان شعر نه هلال، بلکه ماه
تمام شده اید!) این سخن مورد تائید
اهل مجلس قرار گرفت. آنها بامبادله جملاتی
چون (واقعینانه بود، عالی بود) بسا هم
خندیدند.

شاعران بشور آمدند. هر يك آخرین
آرزایی قاطع را درمورد چاهه ها، معماها و
چیستانهایی که بدقت و طرافت زرگران، بشیوه
های نفیس و زیبا روی کاغذهای رنگه
نوشته شده بود، از نوایی انتظار داشتند.
نوایی از نقطه نظر (معنی ویژه) و (تخیل
ویژه) برجستگی های بدیعی اثر را تعیین
می کرد و همانطوریکه خطاهای کاملاً نهفته و
نارسایی های پس جزیی موجود در وزن، قافیه
ترکیب و غیره را فوراً مستو چه میشد،
میتوانست جلوه های پس لطیف اندیشه ها
و الوان دقیق تخیلات را نیز عمیقاً بی برد و
با تبسمی ملایم به خطاهای موجود، آهسته
اشاره میکرد.

نوایی مولانا ایازی را که از چشم و رویش
غرور میبایرد، و یکپارچه کاغذ در دست بسا
کمال بی صبری انتظار میکشید، مخاطب
ساخت:

جناب، پاچه تحفه ای تشریف
آورده اید؟
حا ضرین تبسم کنان چشم به شاعر
دوختند.

مولانا ایازی کاغذ را دو لایه رانده روی زانو
گذاشت و آنگاه مطابق عادت، خوشتر دانه
به توصیف خصوصیت های بدیعی غزل خود
پرداخت.

نوایی خنده کنان گفت:

آیا برای ماهم جایی برای اظهار نظری باقی
میکذارید...؟

کمی صبر کنید - مولانا ایازی با بی
پروایی ادامه داد. مابین شرح و توضیح را
بغایت لازمی میدانیم یکی از شوخ طبعان
اعتراض کرد:

- آیا مادر محفل شعر اقرار داریم و یا
اینکه در میان اهل رسته و بازار؟

یکی از نوازندگان اظهار داشت:

- غالباً مولانا ایازی میخواهد در برابر
حملاتی که بر او صورت خواهد گرفت، قبلاً
سد بزرگی برپا دارد!

نوایی کنایه آمیز گفت:

- مولانا ایازی برطبق عادت سبب بالای
ریگ بنا می نهد.

مولانا ایازی بعد از آنکه تو ضیحات تفصیلی
مکملی ارائه داشت، قد خود را استوار ساخته
باصدای بلند و باریک بخواندن آغاز کرد. هیچ
یک از مصارع شعر عاری از خطا نبود.



کله چه له ده نه پوښتنه وشوه چته تاپسه شوی نه دی .
 راديو افغا نستان گڼی خو سندرې ثبت دده باغ نومی شعری مجموعه درې سوه او پنځه پنځوس اشعار لری .
 کړی دی ډیر فکر یی وکړ خو د ثبت شویو سندرو ثابت اندازه یی ونه شوه ښودلی اووی ویل مایه راديو افغا نستان گڼی بی شمیره سندرې ثبت کړی دی .
 ده ددی پوښتنی په خواب گڼی چه ستا کومه سندره زیات اوریدونکی لری؟
 وویل :
 زما ټولی سندرې زیات اوریدونکی لری دی په خپلو ثبت کړو سندرو گڼی خپلی ټولی سندرې خوښوی خودالسلام سندره یی جوړه نه لری .
 یوه ستره غونډه گڼی خپله دغه ترانه اورولۍ هرځوانه خوشحالی ده خوښ غونډه ټول ملت دی نن جشن جمهوریت دی .
 نو زیات اوریدونکی یی جلب کړی او دده دغه ترانه د موسیقی په څپو گڼی زیات استقبال شوه .
 رحیم غمزه دغه کسرت په نامه په جلال آباد کی دیوی ننداری دچلولو امتیاز هم لری چه دغه څارنه او مسوول مدیریت هم دهمده په غاړه دی .
 رحیم غمزه هغه شعر ښه شعر بولی چه ده په ۱۳۵۲ کال کی د اطلاعاتو او کلتور دوزارت له خوا سندره غاړی په نوم دهنر لومړی تری پند واخلی او دقوم په گټه تمام شی . درجه جواز ترلاسه کړی دی .

هم شاعر هم سندر غاړی

رحیم غمزه په موسیقی کشی استاد نه لری



رحیم «غمزه»

باندنیو هیوادونو ته یی سفر نه دی کړی خو د هیواد زیاتې برخې یی لیدلی دی .
 ده ته دگلوونو روزنه او پالنه هم زیات خوند وړکوی او خپل فارغ وختونه د هغو په روزنه او پالنه گڼی تیروی .
 ده واده کړی او اوس یو زوی او درې لوڼی لری .

په دی گټه گڼی مو د ژوندون د مجلی لوستونکو او علاقه مندانو ته دیو خوان او محبوب سندر غاړی او شاعر ښاغلی رحیم غمزه سره دغه دهنر په باب یوه لنډه مرکه کړی او په لاندی ډول یی وپاندی کوو

هغه وخت چه ده دروان کال د چنگاښ په شپږ ویشتمه نیټه د لومړی جمهوري انقلاب د جشن د گالری پمناسبت په جلال آباد گڼی په

رحیم غمزه وایی زه په موسیقی گڼی استاد نلرم ، درباب د زده کړی شا گردی می له پلار څخه کړی ده او له هغی وروسته می د موسیقی نوری آلی د خپل استعداد او هغی مینې په برکت یادی کړی دی چه ماله موسیقی سره در لوده .

ده په ښونځی گڼی په منظم ډول تحصیل نه دی کړی خو د خپلو شخصی تشبثاتو په اثری د مرکبیلو په سپین کلی کی دملایانو او عالمانو څخه داوونکولو په موده کی لیک او لوست زده کړی دی او کله چه یی لیک او لوست زده کړنو ځینی دینی کتابونه لکه خلاصه مونی ، پنج کتاب ، تفسیر شریف او قرآن کریم یی هم لوستی او په دی برخه گڼی یی دخپل توان په اندازه معلومات ترلاسه کړی دی . دی وایی کله چه زموږ آرکستر کوم واده ته بلل کړی نو دیوی شپې حق الزحمه یی نیژدی دی یا څلورو زرو افغانیو ته زیسیری اوداتر زیاته حده پوری د واده والا په اقتصادی حالت پوره اړه لری ، که واده والا شتمن وی کېدای شی چه مونږ ته زیاته حق الزحمه را کړی رحیم غمزه له موسیقی نه پرته دشعراو شاعری سره هم زیاته علاقه لری .

۱۳۴۷ کال نه یی دمخه په شعر ویلولاس پوری کړی خوله هغه وروسته یی بدولس گڼی دیو شاعر په حیث هم شهرت پیدا کړ .

رحیم غمزه داشعار ودری دیوانونه لری چه یوی دباغ په نامه بل یی دقوم مینه پالنه اودریم یی دیاد مار په نامه لیکلی خو چاپ

رحیم غمزه نری خو نسبتا لوړه ونه لری خوله یی تل له خندا ډکه اوپه خبرو گڼی موسکی موسکی کیری . دده نوم رحیم گل او د امین گل زوی دی ، په قوم خوریاڼی ، مر کیخیل شیر زاد خان بولی دی وایی زموږ استوگنه هم د ننگرهار په مرکز جلال آباد گڼی او هم د ننگرهار د خوریاڼیو په مرکبیلو گڼی وه چه په دیوی گڼی په مرکبیلو ته تلو اوپه ژمی گڼی په جلال آباد ته کپار تلو نو ځکه په ۱۳۲۳ کال کی د جلال آباد په زار بهار گڼی زیریدلی او عمر یی نږدی دیوشس کلنی ته زیسیری .

دی وایی څرنگه چه زما پلار په محلی هنر مندانو گڼی درباب استادونو په کوچنیوالي کی زما مینه دهنر دیوی خانگی یعنی موسیقی سره ورو ، ورو زیاتیده او کله چه دیارلس کلن شوم درباب په وهلو می لاس پورده برشو ، وروسته می شپیلی ، بیانجو ، ارمونیه اودموسیقی دنورو آلو په غږولو او اورولو پری وموند .

که څه هم دی ادعا لری چه دموسیقی دنژدی لس دولس آلو په غږولو پوره پوهیږی خورباب ارمونیه اوبیانجو ډیر ښه غږولی شی .

رحیم غمزه وایی زما مینه پخوا درباب سره وه خو اوس زما ارمونیه زیاته خو ښیری دی . دموسیقی یو آرکستر هم لری چه په هغه گڼی نزدی اته تنه گڼون لری . دی دخپل دغه آرکستر مشری په غاړه لری .



قصه ای از غصه ها



یغما گر زمان سلی ظالمانه ای
خویش را به رخسار دیگر کوفت
یعنی مادرم به اثر ابتلا به مریضی
سل درگذشت مثل پر نده بی آشیان،
برایم پنا گاهی جستجو میکردم، تا
اینکه زنی بنام خاله ام مرابفرزندی
خویش قبول کرد. آنچه از این زن
دیدم و آنچه بنام کار در منزل انجام
میدادم چیزی نمی گویم سکوت بهتر
از گفتن است. بشنو تا از مردی
برایت قصه بگویم که پیشتر مانده
احساساتم را پایمال کرد و غرور
دخترانه ام را جریحه دار ساخت.
این مرد نمی دانستم کی بود؟ و از
کجا بود؟ فقط با اولین سلام هر دو
دانستیم که اکنون هیچکدام ما تنها
نیستیم، دیگر من و او یکدیگر خود را
باید کامل میساختیم و این واقعیت
ذهنی را با پندارهای دروغین هر دو
قبوم کردیم. و من صمیمانه تر از او
این دوستی را پذیرفتم.
در خلال این آشنایی، حرکت کند
زمان سرعت گرفت و ماه ها و ماه های
دیگر فرار سید و با فرار سیدن
فردای دیگر مایه هم نزدیک و نزدیک-
تر میشدیم و انس می گرفتیم. به
نجوایی فریبیده او که چون سیل
میامد و هر چهار غمها بود با خود می
برد و بدینگونه بایک جمله مختصر ولی
پرمعنی که برای من یک جهان خوشی
همراه میآورد اینطور در گوشم می
ریخت:

صمیمانه دوستت دارم...!
من چه خوش باور بودم که فریب

(بقیه در صفحه ۶۳)

اگر نمی توانی با کسی در دل کنی، قلم بگیر
بنویس و به من بگو، شاید بتوان
به تو... به تو که نمی شناسمت کمی
بشود.

این هفته نامه داشتیم از یک هم
شهری و نامه اش چنین آغاز می یابد.

...

در چشمانش درخششی موج میزد و
این درخشش در درونش رمزی را
نهفته داشت. نگاهش پر از تمنا بود
و این تمنا وسعت نا محدودی داشت.
من با اولین برخورد به این چشمان
سحر آفرین و جادویی آتش گرفتم.
دود شدم و سو ختم و خاکستر
گردیدم و در لای پندار
های اختراعی خودم گم شدم و به
سیرو سفر نا متناهی تخیلات و رویا
های گونه گون بار سفر بستم. به
بلند ترین قله خیالاتی که خود خالق
آن بودم، بار سفر گذاشتم، خواستم
در همین نقطه بایستم ولی آنقدر
عطشان و دیوانه بودم که جلوه های
مبهم این فراز با شکوه هم نمی
توانست نیازهای نا محدود مرا
ارضاء کند و باز هم رفتم و رفتم ولی
غافل از اینکه این رفتن ها و این
تلاش ها بیسوده بود. میان تهی بود
و من ناسنجیده به آن دل خوش بودم

...

وقتی دو سال بیشتر ندا شتم از
محبت پدری محروم شدم و دستم

زندون و مردم

مکتوبی با کریمه رانین

زبان شعر جدا از زبان مردم نیست

هرگاه اندیشه بلند، پرواز نان دوفضای از خود از زندگی از دیگران و از انبساط احوال شعرو زبوا کند و در قلمرو شعر های سروده ها شاعران نو پرور کشور درنگست نهاده اشعار هم از شاعر به اسم (ویداه) می باید سروده جای (ویداه) با معنوی و اورم چه بد چیده راهی خویش را در دل سبلات مجلات و روزنامه های کشور باز کرده است.

این شاعر آناه و لطف طبع کریمه رانین گویند مسند و ادبوست که در اشعارش ویداه لطفی میکند.

داستانهای رنگین اما السوده (سیدامت) (فرار از عشق) فقط عشق حکم فرماست. و توهم باور لغزانی کرد (نیلو قره آفتاب میرو) (کدام عشق) (بازی های سرگشته) (طیپ قلب ها) غرور شکسته را به اسمای انتخابی خویش (مسند) - غروب المسون و انیس) به دست شعر سپرده است حالا ویدا در برابرم نشسته و با صراحت لیچه و لعن چلی به سوالات پاسخ میدهد وی در مورد نخستین سوالم چنین گفت:

قبل از پرداختن به جواب این سوال نان به خواهم برای اشتناکی بیشتر خواننده گان عزیز را به شعر مختصری از شعر گتم - شعر معنوی است: جس ها در یافتها و برداشت های شان از زندگی از جامعه - از محیط و انبساط که اطرافش را احاطه کرده اند این در حالت غلو جس ها - باید با یکتو تفکر تربیت شده و اجتماعی شود همراه با نوعی آگاهی

شعر محصولی است از:

حس ها در یافت ها و

برداشت های شاعر از

زندگی و جامعه ...



رانین در جلسه ها در خرمه جتر این صابریات و جرو هستند



در جلسات اجتماعی نقش خود را با میراث و مسندیت ویداه می نمایند



تأسیسات محلی ما از زبان قلم و وظیفه است در خرمه جتر



از عید عیسی به تاسیساتی بعد می شود

زنان افغان در عصر ما و ظایف خود را با سر بلندی و افتخار به پیش می برند

این صفحه - راجعت - تحلیل - ارسال - بین المللی زن اختصاص داده ایم.

بودن و نبودن دارد

بدون ویداه سوانی برتری را اینطور مطرح میکند: من تا جاییکه برخی از شعر ها را می شنیدم و خواندم سروده های شما از اینکه از حرف های بلند و بیشتر یا کمتر خوانده های شخصی آن است.

این را چگونه توجیه میکنی؟ وی در حالیکه خود را با این کج جاده جا می بیند و اینقدر زود گوی روی آبی و پوسه - ترکیبی از مکتب و با حسن کرد و صفا و از میگوید:

از شما بظن این سوال آن شعر مکتب برای توضیح بیشتر این مسئله میگویم که هر کس در اجتماع باید وظیفه ای داشته باشد و من ترجیح دادم این وظیفه را با قلمت شعر بهتر وיותר از اجزای و مشغول شود همه به یک راه یک راه میروند و میتوانیم صرفاً با شکر کلام درین جمع پیدا می کنیم و این اجازه داریم و رسمیم بعد مکتب ای مردم آنا بود او در دست و این حق بود - و شعر نگارنده ای که میتواند دستهای گرفته بین اجتماع و جهانی که کنونی و دانی که میتوانست از راه آن با عین نگار (ویداه) به عین باشد به عین منظور هرگز نمی شود عین باشد آن نیست و میگویم که - اینس ها جواب و حال آناه که خواب - و خیال است و اینقدر در خواب و اینقدر به مکتب که در آن در آن حال است دیگر در خواب خیالی های بودا بودی های شاعر گذشته در جامعه های زمان ما کار های ضروری تر و دانی تر دیگری که با آنرا عشق است و جسود تا در آنجا می بینیم مسجدها که در آن مختص بخودش را تحت شرایط عمل عصر و شرایط زمان حال زمان عاشقانه زمان فراتر هم میسر است - باید فراتر برای مکتب زمان و شرایط آن با رجوع به شرایط امروز آنکه قلب گره های کلمه را اول می زند و اینست که فراتر از شعر فراتر از ...

کریمه ویدا شاعره جوان



در هنر های زیبا استعداد و اهمیت قابل قدر را نصیب



این بدست من نیست. پدرم می خواهد تا به مسلک عسکری پیوندم هر قدر، اصرار کردم عقیده اش تغییر ننمود. من پسر بزرگ خانواده هستم. و باید عسکر شوم جانی مناسب تر است و لی اینکار فرقی را بر جود نمی آورد.

ایزابیل پرسید:

و تو نمی خواهی؟

آنها اکنون نزدیک جایی که پنهان بودم رسیدند.

رینس جواب داد:

لی! من ترجیح می دهم به پوهنتون بروم و لاله ام نیز این چنین توصیه داده است. فقط پدرم فکر دیگری در کله اش دارد.

چیزی در صدای سرد و ناخوش آیندش احساس می شد. ایزابیل متوجه نشد. او خندید و شانه هایش را بالا انداخت بعد دو باره پراهی که آمده بود نگرست. موی های سرخش زیر نور لرزان شمع زیبا و قشنگ معلوم می شد. بعد صدا کرد.

جانی اینجا است. جانی! من اینجا هستم. اینجا!

جرات آن را ندارد.

دنیس باسردی در حالیکه چهره سبزه اش قدری درهم پیچید گفت:

این راست نیست من فقط خاطر نشان کردم که در اینجا چیزهای دیگری وجود دارد که دزدانگی ام آنها را ترجیح می دهم.

او چرخ زد و چپن درازش با او یکجا چرخ زد.

ایزابیل گفت:

دنیس کمی تائر آوراست و بیشتر پراهی های ماند ولی توجانی اینطور نیستی.

آهنگ جدیدی در لفظش راه یافته بود و بیشتر صدایش به زن های ماند تایل دختر که به سختی بیش از ۱۶ سال عمر داشت. جانی در حالیکه او را به آغوش می کشید زمزمه کرد:

(تو مرا دوست داری، نداری؟)

او سعی کرد که متوجه شود و بیان نمود:

(ممکن، ولی کمی)

(من می خواهم تا مرا بیشتر دوست داشته باشی. من هر کسی را که جرات نماید تو را از من بگیرد خواهم گشت)

ایزابیل با آرامی که می توان گفت از کلمات لذت برده بود گفت:

(کلمات جنگ آمیز)

جانی او را بوسید و گفت:

نوشته الکساندر هنزوس

ترجمه: کاوشگر رهجو

شمع های یکه در قلبم میسوزد

(ولی برستی. این کلمات همیشه خواهند بسوزد.)

وقتیکه بالاخره ایزابل را رها کرد، آنها هر دو به سوی آخر دهلیز برای التانند ولی در عین زمان بگوش همدیگر زمزمه می کردند. من از جایی که پنهان شده بودم برآمدم بفکر اینکه هنوز بقدر کافی وقت دارم تا اتاق شکنجه را ببینم می دانستم که آن اتاق به قسمت آخر سرداب قرار داشت.

با احتیاط برای اقدام گوش هایم متوجه کوچکترین صدای پای بود.

دروازه ای که به سرداب منتهی می شد و پرویم قرار داشت. در کنار آن چراغ تیلی آویزان بود به صورت یقین سر کریک شراب بیشتر

از صدایش خوشی و سرور می بازید و نشان می داد که او برادر رینس را بیشتر دوست دارد.

شمع های یکه در قلبم می سوزد در اول جانی را نشانم ولی بعد از آوازش دانستم که کیست. او پراهنی که روی آن کل های طلایی نقش یافته بود، بسر داشت و یک نوع کلاه آهنی که در قسمت بالای آن ناجی فرادانت بسر داشت و با نقاب درخشانی که چهره اش را پوشانیده بود سخت زیبای داد او در برابر ایزابل به شکل در باوی خم شد و این کار او را به خنده واداشت ایزابل با کمی تمسخر گفت:

(دنیس می گوید که او بجنگ می رود ولی

خواهد خواست. مادرم گفته بود که او قدرت آنرا دارد تا مقدار زیاد شراب بنوشد بدون اینکه بر او اثری وارد کند و بخصوص در شب های مهمانی در نوشیدن شراب افراط می نمود، به همین دلیل خواستم پیش از اینکه کسی بیاید اتاق شکنجه را ببینم.

چراغ تیلی را گرفته و دروازه را باز نمودم با صدای نا هنجاری باز شد و در آنسو زینه های پر خالک بیان بسوی تاریکی می رفت. در آخر، قطار در قطار بوتل خالک زده بر تاریکی می افزود. با آهستگی بینشان برای التانم هوای آنها کمی سردتر بود و بوی دلبردی در فضا موج می زد. به صورت عمومی دیدم چیزی نبود ولی حس مرموزی از همه چیز خبر بدمی داد دهانم خشکید و گلویم خار خار می نمود و بیم فشرده شد.

نامهان صدایی بروی پته های زینه مرا بسوی خویش متوجه ساخت با سرعت در عقب یکی از خمره های شراب که بنزدیکم قرار داشت، خزیدم.

اولین کسی که در چار چوب دروازه ظاهر شد لنتوکس گرانر بود بلند و لاغر اندام لباس درازی که حاشیه های پوستی داشت پوشیده بود. مثل اینکه از کدام کتاب تاریخی بیرون قدم زده باشد. با او تعدادی از جوانان همراه بودند با خود چراغ های تیلی. حمل می کردند. نور چراغ هاسایه های دراز و ترسناک به اطراف شان می انداخت ایزابل فوراً بسو بادنیس همراه بود.

لنتوکس در برابر جمعیت سرش را خم کرد و بسوی دروازه اتاق شکنجه رفت صدایش در حالیکه با خنده قطع شد رویش را بسوی جمعیت نموده گفت:

(داخل شوید. داخل شوید اگر جرات دارید)

بعد دروازه را که با صدای دلبره کننده باز شد تیله نمود و دیگران بدنبالش داخل شدند و دختران از رفتن امتناع نمودند و جیغ زدند.

در حالیکه روی انگشتان پایم راه می رفتم از درز دروازه بیرون دیدم. کناره های اتاق زیر سایه بدن مردان پنهان شده بود ولی چرخه های نورطلایی روی شکل تیره (قلل باکره) که مثل مرده معلوم می شد، بازی می کرد. تصویری بر آن کشیده بودند. چهره وحشتناک با چشمانی که انسان فکر می کرد تبسم مرگبار دارد.

دنیس در حالیکه در برابر (قلل باکره) ایستاده بود گفت:

(و حالا ایزابل به نمایندگی مادرب (قلل باکره) را باز می کند و می گوید که در درونش چیست؟)

ایزابیل چهره اش را در هم فشرد و لسی دستش را به گیره کوچکی که پوش (قلل باکره) را بازمی نمود دراز کرد و آنرا به شدت کشیدم با وحشت می دیدم. درون آن چیزی بود. چیز وحشتناک. یک چیزه چمک و خاکستری رنگ باموی هاپریشان، یک جسم رنگ پریده و استخوانی که بر آن چنگه های خون خشکیده قرار داشت. در آن خاموشی منجمد گنبد حساس کردم که کسی در عقبم قرار دارد. رویم را گشتاندم و دیدم که سر کریک یک قدم آنطرفتر قرار دارد و تنه بزرگش بطرفم خم است. چهره اش را تبسم و وحشتناکی پوشانیده بود. جیغ زدم و صدایم با فریاد دخترا نیکه بادیکن (قلل باکره) وحشت زده شده بودند. پیوست. و بعد از اینکه دیگر قدرت جیغ زدن را از دست دادم بیپوش شدم چشمانم را بر اثر گر های آتش بزرگی که

در یک اتاق که تاکنون آنرا ندیده بودم، گشودم خانم گرانر برویم خم شده بود. بیادم چهره وحشتناک درون (قلل باکره) آمد و بدون اراده بجایم نشستم و جیغ زدم

(چیز وحشتناکی بود ترس آور ترین چیزی که در عمرم دیده بودم)

خانم گرانر با آهستگی و نرمی گفت:

(اوش طفلکم. آن یک بازیچه بود. از فکرت دورش کن. نامت هلن است. نیست؟) سرم را تکان دادم. پایبایم می لرزید. تنها آن بازیچه نبود که مرا ترساند بلکه چهره سر کریک مرا با آن وحشت انداخت بالاخره گفتم: (ببخشید. مادرم بمن گفت که فضولی نکنم او با من خیلی قهر خواهد بود) خانم گرانر در حالیکه لباس از شیفون خاکستری مرصع با جواهر ببر داشت بطرف دخترش کرد:

(دخترم لوسی نمی توانی چیزی پیدا کنی که توجه طفلکم را بسوی دیگر جلب کند تا اینکه مادرش خلاص شود و او را با خود ببرد؟ و ممکن تولنتوکس چیزی را بتوانی از آتشیز خانه بیاوری چیزی که فکر او را به خود مشغول بسازد تا ترس را فراموش کند)

لنتوکس گفت:

(البته) و بعد دور شد از بوت های نرمش هیچ صدا نمی برآمد.

لوسی دستم را گرفت.

(بیا به اتاقم برویم. من خانه گدیگ های خود را نشان می دهم).

اتاق لوسی بزرگ بود. قسمت های چوبی را سپید رنگ کرده بودند و کاغذ های دیواری نقش گل داشت. خانه گدی هادر گوشه اتاق قرار داشت. جلو آن راطوری برداشته بودند که انسان بخوبی بتواند اسباب و سامان درون خانه گدی را ببیند. درون آن چنان به صورت

دنیس را در اتاق دایه‌ها، جانی را در آبدار
خانه و بعد تمام نوکر هارا در اتاق سالونو
نان، بسیار دیدنی بود که آدم می دید که
نقش اشخاص تغیر یافته و سر گریک، پشت
میز آشپز خانه در حالیکه بدو طرفش سبید
پراز پیازوسیر قرار داشت، نشسته است.
مرا به شدت خنده گرفت و آنقدر خندیدم که
اشک از چشمانم سرازیر شد.
لننوکس هم خندید و هیچکدام ماموجه آمدن
سر گریک نشدیم. بعد دیدم که او با نگاه
های خیره به گدی گکی که بجایش در آشپزخانه
گدیخانه لوسی قرار گرفته بود، می نگریست
ناگهان، گدی بی که بدست لننوکس قرار
داشت قاپید و روی کنده های سوزان که در
بغاری دیواری می سوخت انداخت. آتش به
زودی به لباس گدی، موم و موی های عجاج
رنگش راه پیدا کرد. بزودی گدی گک به یک
سی سیاه وید شکل که از شناخت برآمده بود
بدل شد.
باترس به لننوکس نگریستم.
رنگش مانند گل چراغ سبید پریده بود.
روی کوری پایش چرخ خورد و از اتاق برآمد.
لفسا را موج سنگینی ترس پر نموده بود.
خانم گرانث به اعجله به اتاق آمد، تمام
خطوط چهره اش گپ می زد و پرسید:
(گریگوری با او چه کنیم؟ کجا خواهد رفت؟
خدایا چطور کنیم؟...)
در آن لحظه همه چیز را فراموش کردم.
حادثه بوقوع پیوسته بود لذا گفتم:
(می خواهم خانه بروم)
خانم گرانث روی سرم خم شد (تو باید
شجاع باشی دخترم، مادرت جایی رفته است)
(کجا؟ کجا؟)
بقیه در صفحه ۳۸

بلکه ترسی زیاد از پدرت)
چشمایش بایرق سوالگر گشاد شد.
(من نزدیک شدنش را احساس نکردم سایه
اش روی بدنم افتاد و سخت ترسیدم)
من اضطرابی را احساس می شدم بدون
اینکه علتش را بدانم و به همین سبب اشتباهم
دفعتا بند شد پرسیدم:
(می توانم به خانه گدی هابا ردیگر نظر
بندازم؟)
(بلی البته! ببینم که مادرم نمی تواند
چشم های نوی برایش بسازد) و بدنبال آن
گدی بی را که شباهت کامل بغودش داشت
برداشت و با دقت مشغول بررسی آن شد بعد
تمام گدی هارا از درون اتاق برداشت و آن
هارا بجای هامتلف گذاشت. مادرش رادر
اتاق رخت شویی، پدرش رادر آشپزخانه

واقعی تزئین یافته بود که احساس نمودم یک
عمر می توانم بسوی آن بنگرم.
اتاق سالون با عظمت و شکوه تزئین شده
بود و در آن گدی های قرار داشت که شباهت
کامل با خانواده گرانث می داد. من به شکل
کوچکی که لباس شیون خاکستری بپوشیده
اشاره کردم (آن بکلی مانند مادرت معلومی
شود)

لوسی گفت:
(آن مادرم است بین آنها همه خود ما
عستیم. آن تام، دیگری جمعیتی آن یکی آشپز
و به این ترتیب همه خانواده ما)
چیمز شکفت آورد بودحتی سبزی هاییکه در
گفتم:
آشپز خانه قرار داشت واقعی بنظر می آمد.
(ببین چقدر زیباست)

لوسی خندید بر ساعتش نگاه کرد:
(باید پیش مهمانان بروم. توهمن جا
می مانی؟ در اتاق کتاب های زیاد است اگر
خسته شده از آنها استفاده کن)
(من هیچوقت از این خانه گدی ها خسته
نمی شوم)
از بس که متوجه زیبایی خانه گدی گک ها
بودم متوجه رفتن نشدم. این شکل باشگفتی
سمبول خانواده گرانث بودند. تنها شکل
لننوکس داشت نموزیرا چهره های کوچکی
که بجای چشمش بکار برده بودند با او نمی
آد کس.

ناگهان صدای نرمی از عقبم بلند شد:
(چرا چنین متأثر شدی؟ آن را دوست
نداری؟)

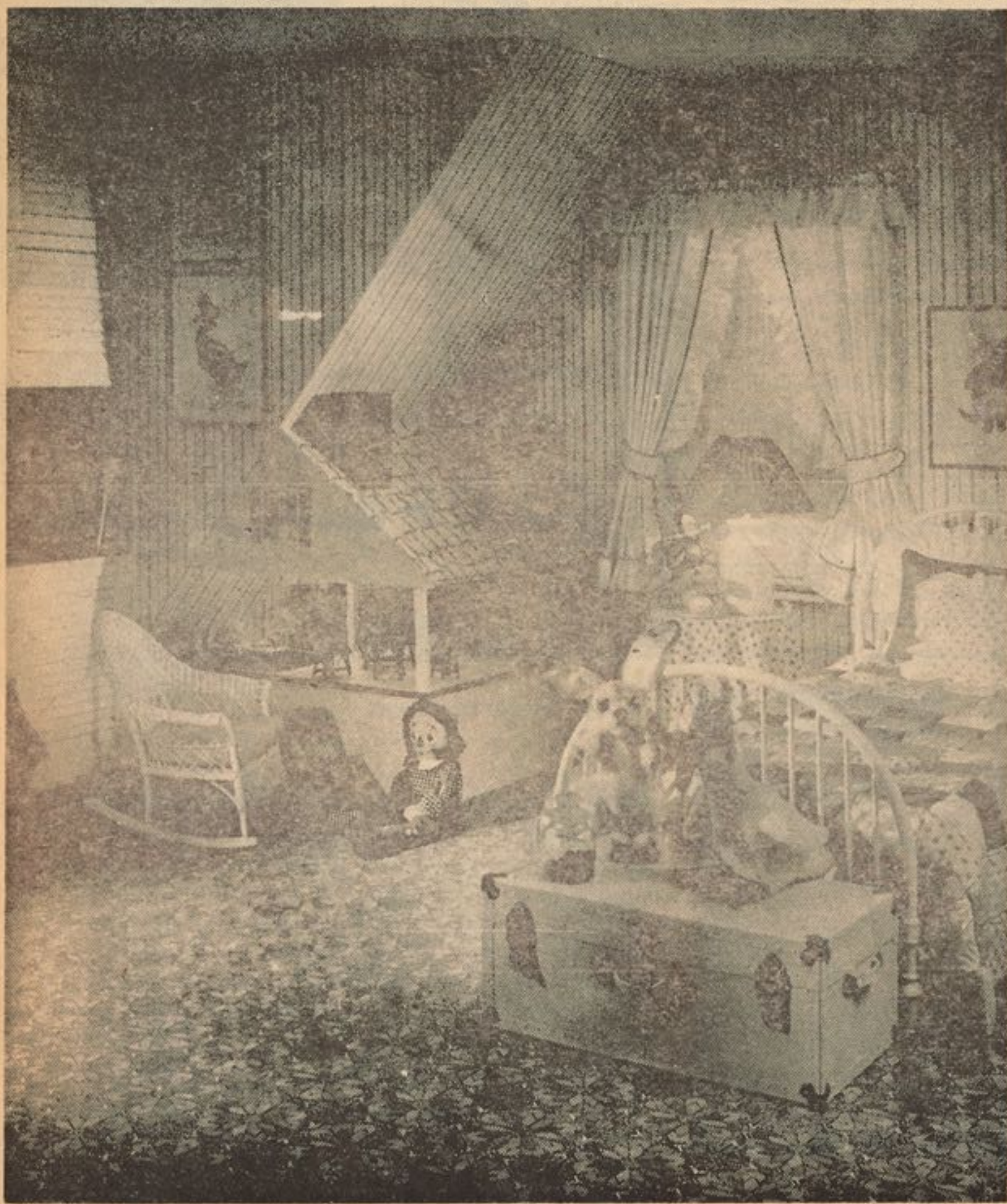
این صدای لننوکس بود.
چرخ خوردم بدون اینک تمرکز اعصاب
نموده باشم گفتم:
(گدی که بجای خودت مانده اند. چشم
هایش غلط است)
خندید:

(تو چقدر آدم فهمیده هستی؟ آنها فقط
گدی گک هاند یا نانت بخور)
باخود پتوس پراز نان آورده بود پرسیدم
(مادرم از من بسیار خفه است؟)
او چنین به ابروانداخت و آنطرف نگریست.
(ما نتوانستیم او را بیاییم او بدون تراز
قصر نخواهد رفته باشد، می رود؟)
(اوه، نه)

(و پدرت، او کجاست؟)
چهره ام رانم شد و نمی توانستم چیزی
بگویم. لننوکس گفت:

(هم چقدر چقدر توزیبا هستی)
ولی دانستم که همه چیز را می داند.
زمانیکه بخوردن نان شروع کردم پرسید
(بسیار ترسیدی؟ آنقدر هاهم قابل ترس
نیست ولی کسیکه آن را ساخت فکر نمی
کرد که طفلی در آنجا حاضر شود)

(نه). فکر نمی کنم. گناه خودم. ولی باید
بگویم که من از (فلل باکره) آنقدر ها ترسیدم



سان فلیپ باتیختر برایم نشان داده شد و سپس مکتب نو و مکتب کهنه را دیدم که چگونه ترمیم و اصلاح میگردد تا مرکزی بسازند که در آن زنان روستایی به انکشاف صنایع دستی پرداخته و فعالیت های دسته جمعی نیز در آنجا صورت گرفته بتواند .

کوشش در جهت بهبود و اصلاح کمی و کیفی مواد غذایی که در آن محل تولید میگردد از اجزای اصلی پلان انکشافی روستایی بوده و توسط پروگرام انکشافی ملل متحد و سازمان مواد خوراکی و زراعت جهان درین زمینه امداد تهیه گردد . در قسمت تعلیم و تربیه عملی افراد نیز نیاز شدیدی احساس میگردد و لازم است اینگونه تعلیم و تربیه حتی در دور دست ترین نقاط نیز پیش رود . درین زمینه شیوه که توسط همسایه شما لسی هندوراس یعنی گواتیمالا بکار میرود و پروگرام غذایی جهان به آن امداد مینماید خیلی دلچسپ میباشد .

در گواتیمالا شش مکتب بسیار زراعت برای کلان سالان وجود دارد که هر کدام در منطقه خود فعالیت مینماید . مکاتب مذکور عبارت از موتو هائیسست که با وسایل سمعی و بصری مجهز میباشد . (زیرا یکتعداد انگشت شمار دهقانان خواننده هستند) . و معلمین مکاتب مذکور عبارتند از مامورین تعلیم و تربیه زراعتی و ترویج وزارت زراعت ، موسسات بانکی ، زمینداری و بازاریابی هر کورس متشکل است از چندین درس یک یا دو روزه و در سراسر سال چنان تنظیم میگردد که در سبای هر زمان مطابق به فصل کشت و زراعت بوده و در فصل مذکور قابل تطبیق باشد .

از راهی پر پیچ و خم کنار دریا بوادی رفته و از آنجا بطرف دیگر دره رفتیم تا یک تانک ذخیره آب را ببینیم که جدیداً آباد شده و از آب چشمه پر میشود .

پس از برگشتن بسرك به مو نئی گرانندی رفتیم که در آنجا نهارسرشته شده بود . درین جاتمام اطفال از شش ماهگی گرفته تا روزیکه مکتب ابتدایی را پایان میرسانند (بسن تقریباً ۱۲ سالگی) همه روز يك وقت غذای مکفی دریافت میدارند . اطفال كوچك مراقبت میشوند تا همه آنچه را بخورند که برای شان داده شده ولی كو دكان بزرگتر با اشتیاق تمام میخورند و به نظارت شان نیازی نیست .

شب رادر شهر بریمه و غبار چلو تیکا گذشتانندیم و روز دیگر در مرکز منطقوی انجمن درنا کاومی مستقر شدیم ، پیشرفت ما توسط باران شدیدی که شب قبل باریده بود و موتریکه تا کلو در گل ولای فرو رفته و جلو مارا گرفته بود به مشکلات زیادی برخورد . ولی همین حقیقت ضرورت شدید را به احداث سرکها تاکید نمود . همچنان دریا های خروشان و پر آب نه تنها لزوم اعمار پلی را که دیدیم بلکه اعمار یکتعداد پل های دیگر را نیز تاکید مینمود .

با وجود آب زیاد درین منطقه در حقیقت به وجود آب صحی آشامیدنی در آنجا اشد ضرورت احساس میگردد . از همین جاست که بسیاری از امداد های پروگرام غذایی جهان به کارگرانی داده میشود که در حفر چاهها ، اعمار بندها و تانک های ذخیره آب و نلدوانی جهت رساندن آب بدهکده های شان مصروف کار اند . بپ جدید در

لاتین . پس از گذشت فقط سه ماه تغییر در آنها خیلی برجسته و نمایان بوده و مرکز را ترك میدهند تا برای دیگران جا خالی شود .

غالباً آنها به محیط اصلاح نشده بر میگردد که پس از چندی برای شمول دوباره به مرکز کاندید میشوند . انجمن نامبرده با آگاهی ازین نقیصه بمردم محل کمک مینماید تا پروژه هایی را پیش برند که با غذا در مقابل کار ساخته میشوند و همچنان تجربه را ویدست گرفته است که تغذی اطفال و انکشاف محل دست بدست هم پیش رود و امیدوار است که این کارش مدلی به محل های دیگر کشور شود .

نکته اساسی تجربه متذکره اینست که تغذی کودکان در میان جمعیت مردم صورت گیرد تا کلان سالان نیز از آن چیز بیاموزند . برخی از زنان در تهیه غذا دستکاری نموده و در عین زمان قواعد ساده تغذی و حفظ الصحه برای شان درس داده میشود (مثلاً اینکه آب آشامیدنی را برای ۱۵ دقیقه بجوشانید) . همچنان فامیل ها باین امر تشویق میشوند که در باغ های خود سبزی



كمك های پروگرام غذایی جهان در سومالیا



يك كودك سومالی سببه شیر خود را می نوشد

مترجم : عارف عزیز پور

از منابع ملل متحد

مصیبت سوء تغذی

پس از چند لحظه از سرك عمومی بسوی قصبه كوچك سبانا گراندى چرخیدیم تا از يك مرکز تغذی کودکان بدن نمایم . این یکی از مناطقی است که در آنجا سوء تغذی به نسبت کمبود پروتین و پرازیت های روده استیلانی میباشد . کودکان دارای سن کمتر از مکتب که شدیداً آسیب دیده اند به دسته های تقریباً هشتاد نفری باین مرکز آورده میشوند تا نیروی تازه گیرند درین جاپرازیت آنها مورد درمان قرار گرفته و غذا های قوی برای شان داده میشود و شبانه بخانه خود بر میگردد . بسیاری از این کودکان غمزه دارای چنان موی بور و بی درخشش اند که آنها بیشتر به بیسما ران اسکندناوی شبیه اند تا مردم امریکای

پس از چند لحظه از سرك عمومی بسوی قصبه كوچك سبانا گراندى چرخیدیم تا از يك مرکز تغذی کودکان بدن نمایم . این یکی از مناطقی است که در آنجا سوء تغذی به نسبت کمبود پروتین و پرازیت های روده استیلانی میباشد . کودکان دارای سن کمتر از مکتب که شدیداً آسیب دیده اند به دسته های تقریباً هشتاد نفری باین مرکز آورده میشوند تا نیروی تازه گیرند درین جاپرازیت آنها مورد درمان قرار گرفته و غذا های قوی برای شان داده میشود و شبانه بخانه خود بر میگردد . بسیاری از این کودکان غمزه دارای چنان موی بور و بی درخشش اند که آنها بیشتر به بیسما ران اسکندناوی شبیه اند تا مردم امریکای

ما از سابا گراندى رهسپار مو نئی گراندى شدیم که در آنجا از مدت ۱۸ ماه چنین تجربه ای براه انداخته شده بود و نتایج خوب و بزرگی ببار آورده است . درین جا با شاهراه سوراخ ، سوراخ و داغ کرده و بسرك دست نخورده روستایی داخل شدیم . گرمای روزافزونی میگرفت و چشم انداز زیبایی از روستای تپه زار بهر جانب گشوده میشد . يك سرگرمی بزرگ این بود که يك ساعت سوار بر اسب



يك آمر اداری محل از جریان کار يك پل جدید نظارت میکند



همه در کار سپیم اندختی مادر با کودکش



کودکان در موشی گراندی مصروف خوردن نان چاشت



این چاه دایم آب تازه و پاک را به اختیار روستا می گذارد.

امداد غذایی در

حالات اضطراری

البته تمام کمک های پروگرام غذایی جهان باین مقصد است تا انکشافی را سبب شود . کمک غذایی به آسیب زدهگان حوادث غیر مترقبه ازین امر مستثنی اند . در سومالیا یکبار در سال ۱۹۶۵ مواد غذایی به ارزش ۴۹۵۰۰۰ دالر به آسیب زدهگان که بهود حاصلات غله ارسال گردید و بار دیگر در سال ۱۹۶۹ مواد خورا که به ارزش ۴۰۴۰۰۰ دالر به سی هزار نفر قربانی خشکسالی .

اگر پروگرام غذایی جهان این امداد اضطراری را تهیه نمی کرد حکومت آن کشور مجبور میشد تا بخشی از منابع انکشافی خود را جهت مقابله باین حالت تخصیص دهد .

اینکه کمک غذایی چگونه بحکومت یاری مینماید تا بمقاصد انکشافی خویش پول پس انداز نماید . بامثال آوردن پروژه ای واضح شده میتواند . این پروژه که در سال ۱۹۷۱ آغاز گردید برای پنج هزار نفر شاگردان مکاتب شیاروژی برای ۵ سال سهمیه مجانی غذا تهیه میدارد . این امداد دولت سومالیا را قادر ساخت تا در ظرف دو سال به اندازه ۲۰۰۰۰۰ دالر صرفه جویی نماید . این مبلغ در راه اعمار وسایل ضروری تر تعلیم و تربیه بمصرف رسید . باساس پروژه دیگری که به ارزش ۶۲۰۰۰۰ دالر مواد غذایی بطور امداد به بیماران داخل بستر داده میشود دولت سومالیا را قادر خواهد ساخت تا بازم پول هنگفتی صرفه جویی نموده و آنرا در خدمات صحتی بهتر سرمایه گذاری نماید .

ریگزار ها زمین های بهره وری را تهدید میکنند رضا کاران بته ها را غرس میکنند تا مرگ ریگ را مهار کند .

این یکی از راههای کمک به فقیر ترین دهقانان میباشد . و وسیله آنرا فراهم میسازد تا یکجمله جوانان با استعداد تشخیص گردیده و جهت تعلیم و تربیه بیشتر بمرکز تربیوی زراعتی فرستاده شوند . یکی از مشخصات این کورسها اینست که هر کس تصدیق نامه این مکاتب بسیار رداشته باشد برایش گزیده بانکی داده میشود .

(فعالیت های رضا کارانه در سومالیا)

هر شام و هر روز جمعه که روز رخصتی ملی در سومالیا میباشد صد ها هزاران زن و مرد را می بینید که بر بناهای ساختمانی رفته و به کندن کاری، گل کاری و خشت گذاری میپردازند . آنها گروه های بشاشی را تشکیل میدهند که کار خود را باشوخی و دهل و سرنا ادامه میدهند . آنها هم روزی یک و بیش یک ساعت خود را به صورت رضا کارانه پس از کار عادی خویش را وقف پروگرام (اعمار کشور) مینمایند که این امر شعار آنها میباشد .

خارندوی ها که اکثرشان پسران و دختران جوان میباشد دهل و وطن پرستی میتوانند و می بینند که مردم میدانند درجه جایی پروگرام کمک بخود جریان دارد . در صورتیکه مردم به محل چنین کار بصورت پیاده رفته نتوانند حکومت وسایل ترانسپورت بدسترس شان میگردد .

همگونی نژادی و فرهنگی یک عامل مهم در پلان های انکشافی سومالیا میباشد . مگر مرادوات و مواصلات ضعیف در ساحه ۶۴۰۰۰۰ کیلو متر مربعی که سه میلیون نفوس کشور در آن پراکنده است و همچنان سطح پائین انکشاف موانع پیشرفته اند .

بشاغلی اولی گفت: (این بدان معنی نیست که ما اکنون نسبت به پنج سال پیش که تازه بکار پرداختیم بمکاتب و شفاخانه ها اهمیت کمتری قایل میا شیم . در حقیقت در پلان جدید انکشافی ملی (۱۹۷۴-۷۸) اعمار ۱۳۵۰ صنف درسی برای مکاتب ابتدایی در تحت پروگرام (کمک بخود) مدنظر گرفته شده . مگر حکومت اکنون به تولید غذا و انکشاف منابع طبیعی دیگر قدامت درجه اول میدهد . کارمانیز بایست با این فکر جدید سازگار باشد .)



شمع هائیکه در قلبم ..

(کس نمی داند . ولی ماکسی را پیدا می کنم که تورا مراقبت کند)

(بدم است می توانم پااو باشم.)

چشما نم هر دو بهم بر خوردند. چشمان خاکستری رنگ خانم گران و چشمان سیاه سرگریک (می ترسم که عساکر نگرفته باشندش زیرا او با آنها برخورد نمود ... و بعد به ما اطلاع دادند که دستگیرش کردند می ترسم که او را برای مدت طولانی نبینی .

پس گریان کن تمامی توانی امشب ششصب مصیبت باری برای توست)

برایم گفته بودند که با مردمانی مانند بدم چه می کنند . آنها رابه خلیج نباتات در آستر الیا می فرستادند جایکه آنطرف دنیا قرار داشت من بار دیگر او را نخواهم دید و مادرم کجا رفته بود ؟

مرا به اتاق نوکرهانزد خاله جن و شوهرش فرستادند آنها طفل نداشتند و هم چنانکه برای گاکایم بدن جای داشتند برای من نیز جایی پیدا می شد .

خاله ام زن شلیطه یی بود با مادرم مناسبات خوب نداشت بعد ها از زبانش شنیدم که مادرم بایک پیش خدمت از قلعه فرار نمود و اکنون می دانم که نگاه های آخرینش حکم خدا حافظی بامن بود .

و پدرم؟ خاله جن گفت که او به هفت سال زندان به آستر الیا محکوم شده بود و اضافه

کرد: (او چگونه می تواند دوباره باز گردد؟) ترسیدم که بار دیگر او را نخواهم دید. (بعد در خدمت کدام خان خواهد در آمد و پول او را به آن سر زمین وابسته خواهد نمود).

در اندیشه گی های خاله ام با چشمان پر اشک بخواب می رفتم . ولی با آنهم بسیار خفه نبودم و سر معلم مکتب موافقه کرده مرا بحيث یک شاگرد کمکی بگیردو هنگامیکه بمکتب نبودم و یا خاله جن برایم کار نمی داشت در طولیکه بکمال آکایم دنی می شتافتم .

بژودی پس از مجلس هالودین دنیس گران قلعه را برای خدمت در اردو ترک کرد و قتیکه بیاد می آوردم که او راجع به جنگ چه گفته بود امید می نمودم که جنگ کریمیا زود پایان یابد تا او پس به قلعه باز گردد خبر های جنگ غم آلود بود و پس از رفتن دنیس فضای تار آوری روی آنجا سنگینی می کرد .

باری در ماه گرسمس دعوتی بغاطر اطفال کار گران در گاللو مری تشکیل دادند در در آنجا خانم گران و سر گریک هم بودند .

ایزابیل فوربس باجانی همراه بودو دیدم که چگونه موی ها سرخ رنگ وجلادارش راعقب شانه اش انداخته بود در آنطرف دوخت زیبا و پرچل و بل گرسمس که شمع هاو تعله های کوچک می درخشید دیدم که لئونوکس به دیوار تکیه داده و بر چهره اش گردغم نشسته است و آرزو داشتیم نزدیک بیاید و بامن حرف بزند

ولی از او چگونه توقع می داشتم که دختر کوچکی را که هیچ مقایسه یی از لحاظ بزرگ منشی بایکی از کودکان سرگریک نمی شد، بیاد داشته باشند ؟

سرگریک نزدیک ایزابیل فوربس استاده بودم و من می دیدم که چگونه دستش رابه عقب ایزابیل دراز نمود تا گردنش را لمس کند با هم شگفتی ام دیدم که ایزابیل گذاشت تا پوست سپیدش را که اذدرون لباس شب مخمل سرخ رنگ برآمده بود . نوازش بدهد . بعد به چهره خانم گران توجه کردم و هیچگاه صورتش چنین افسرده و غمزه ندیده بودم او به شدت تغیر یافته بود . چشمانش دیگر روشنی گذشته را نداشت و بجای آن نور غمزدگی که تا مغز استخوانم را سرد می نمود ، از آن می چکید .

لحظه بعد همه چیز را فراموش کردم زیرا لئونوکس در کنارم یستاده بودو شیرینی گلایی رنگ که از درخت برداشته بود در دستش قرار داشت و چشمان سبز روشش می درخشید .

گفت: (متوجه شدم که تو تحفه یی نداری) و بعد گدی گک شکری را برایم داد .

در تمام راه بازگشت بطرف خانه گدی گک را دو دسته چسبیده بودم هیچ چیز در دنیای منی توانست مرا وادار وانمود کند که از آن جدا شوم این را تا پایان عمرم نگاه خواهم کرد و هر قتی که بآن می تگرم آنشب پر خوشی را بیاد می آورم که لئونوکس مرا فراموش نکرده بود .

پس از آن نمی دانم که سال ها چگونه یکی دنبال دیگر گشتند .

در حالیکه پوستیچه ضخیم بیرو بوت های کلفت بیا داشتم تمام فصل سال را از کوره راه های باریک (جنگل سیاه) یکی از بزرگترین جنگل های سکاگند ، بسوی مکتب می رفتم . هنوز نمی دانم که کدام موقع جنگل را بیش از همه وقت دوست داشتم : هنگامیکه بابوی رسیده تابستان آکنده می شد یا رنگ های معجزه گر نسواری ، و نارنجی خزان و یازمانیکه بالهاف سپید برف زمستان پوشیده بود . بعد از مکتب اجازه داشتم تاجای رابا فرانسیس کامرون ، دختر سر معلم مکتب بنوشم .

او همقد من بود و ما بژودی دوستان نزدیک شدیم .

مابا علاقه مندی به خبرهای جنگ کریمیا گوش می دادیم . و هر چراغ روشن مارا بیاد بلبل فلورانس می انداخت و می خواستیم که مانند او قهرمان باشیم ولی در بین خبرها ، احوال های تاثیر آور نیز می رسید و بعد دانستیم که دنیس گران زخمی شد . در کنار دروازه ایستاده بودم که کالسکه ای او را دوباره به گاللو مری آورد از روی جایگاه ام بر دیوار ناآرام دیدم که چگونه خانم گران بارتک پریده و دست های لرزان او را با آغوش گرفت . بعد چشمان آبی تیره و عذاب دیده دنیس را دیدم . او چنان خسته و پیر بنظر می رسید که می خواستم بگیرم .

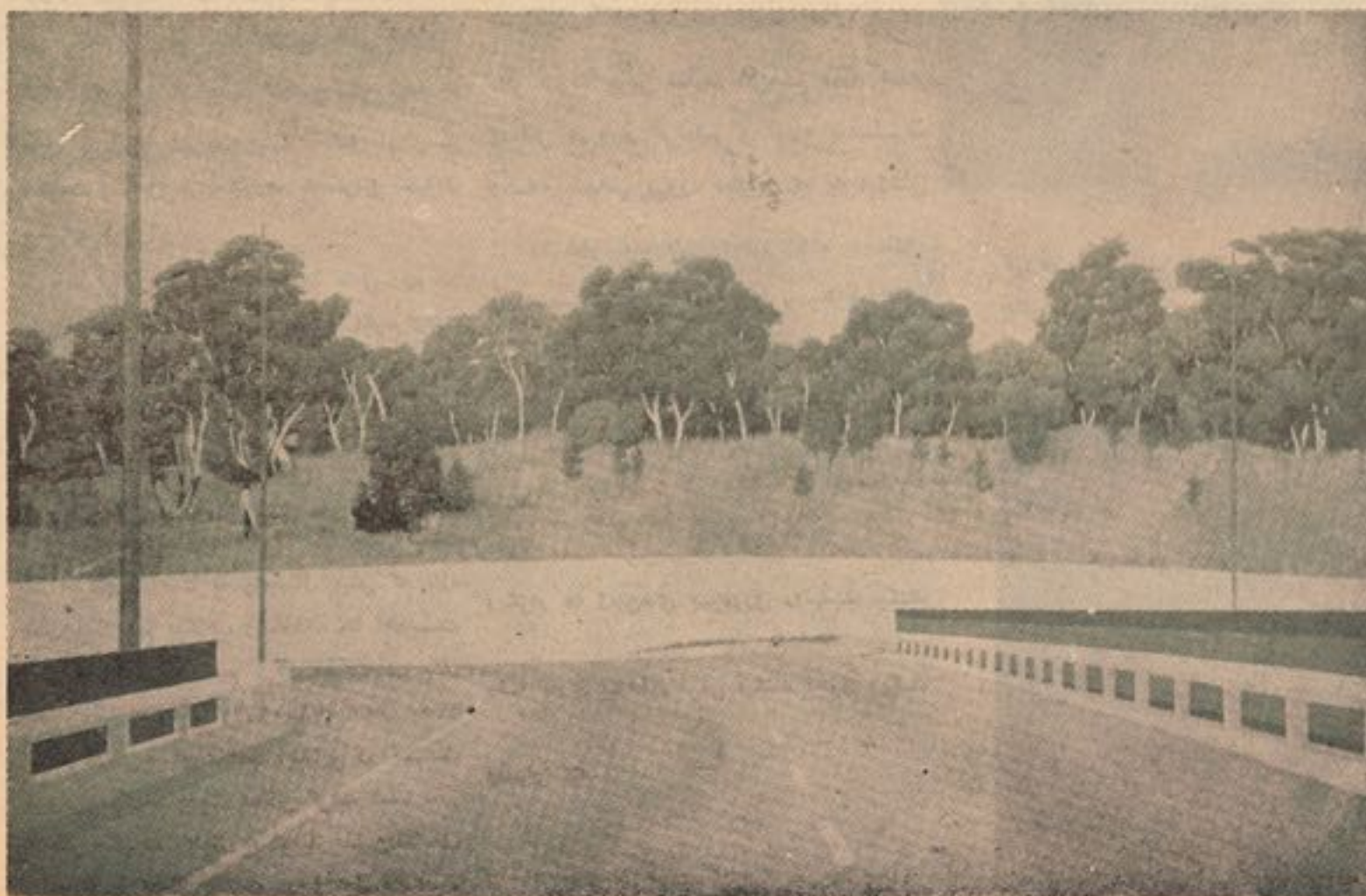
همیشه از سر گریک می ترسیدم ولی حالا فکر می کردم که از اونفرت دارم . او دنیس را بکاری فرستاد که در نتیجه آن یک اسکلیت بیجان ولنگان باز گشت . بیادم است که او چگونه گدی یی که به لئونو کس شباهت داشت طعمه آتش ساخت و هنوز هم بخوبی چهره سنگی ومات زده لئونوکس بیادم است که با نگاه های حیرت زده بسوی گدیگکی که در حال باقی دارد

نقاشی با دید واقع

زمانیکه آثار برخی از آزاد فکران امریکا را مطالعه می نمایم می بینم که این جنبش در استرالیا رنگ مثبت بخود گرفته است . در آثار بعدی ماتاگیدی از خود هویتی نقاشی رامی بینم . این يك عکس العمل شدید علیه نقاشان بی مسوول بود که باشیوه اکسپرسیونیست نقاشی می کردند و پدیده های مختلفی را مجزا از هم می انگاشتند .

ایده هوپکنز و قتی که به صورت شکل های انتقال می یابد ، قدرت می گیرد ، نیرویکه از دوران چشم اندیشه جمع گرایی و روابط اجتماعی آن آب می گیرد .

به این ترتیب همه چیز در تمام ویرش زیباست و صفایی دارد . ورسته است از اندیشه تخیل گرایی و مالیغولیایی سور ریا لیسیم نقاشی .



این منظره یکی از کار های اولیه هوپکنز است.

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

جواب معمای کدام زن

همه زنهای دنیا به شرطیکه در خواب باشند
اگر زنهای یکنفر باشند :
حتما خواب میکنند.
رمان عشقی می خوانند اگر دوتفر باشند
از پسر ها حرف میزنند اگر پیر زن ها یکنفر
باشند .
به آفتاب دراز میکنند .
اگر دو نفر باشند : و از حسادت
هم جنسان خود حرف میزنند (و با آن حسد
میرند !
اگر سه نفر باشند چلم را آب و آتش نموده
اگر دختر ها یکنفر باشند :
واز آخرت صحبت میکنند .

گرافترین تابلوی نقاشی جهان

گرافترین ویر ارزشترین تابلوی نقاشی
جهان که تابه حال بار هائسبت با آن سو قصد
شده و باز همچنان درموزه (لوور) پاریس با
کمال دقت حفظ می شود تابلوی لبخند جاودانی
یالبخند ژوکوند است که توسط هنرمند و نابغه
لبخند بشر است .
بزرگ ایتالیای در قرن پانزدهم میلادی
«لئوناردو- داوینچی» رسم شده است. بنظر
متحقیقین امور هنری و استادان زیبا شناسی
لبخند ژوکوند ، فنی ترین و دل انگیز ترین
یالبخند ژوکوند است که توسط هنرمند و نابغه
لبخند بشر است .



تاگور

را بیندرا نات تاگور نویسنده و شاعر
هندی ، در ششم ماهی ۱۸۶۱ میلادی در
کلکته متولد گردید.
تاگور پس از طی تحصیلات مقدماتی در
هندوستان در سال ۱۸۷۷ برای تحصیل
حقوق و قوانین به انگلستان رفت و در آن کشور
به مطالعه زبان انگلیسی و تحقیق و جستجو در
باره شاعران انگلیسی پرداخت و نیز خود کتاب
های را که بزبان بنگالی نوشته بود به
انگلیسی ترجمه کرد و از همان دوران بکار
نویسندگی مشغول شد . پس از مراجعت به
هند در سال ۱۹۰۱ (خانه صلح) را تاسیس کرد
که یکی از موسسات تربیتی شد که در آن از
روشهای عادی و معمولی پیروی نمی کردند.
تاگور بسال ۱۹۱۳ موفق به اخذ جایزه نوبل
در ادبیات گردید و یک وطن خواه و ملت
پرست هندی بود و پیش از همه در اصلاح
امور اجتماعی روش صلح جویانه را تعقیب
میکرد و موسیقیدان و نقاش و شاعر بود و بزبان
بنگالی اشعار غزلانه و شور انگیزی سرود.
تاگور بکشور های اروپایی جاپان، چین،
روسیه، ایران، و آمریکا سفر کرد و در اوائل
۱۹۴۱ دانشکده اکسفورد درجه دکترای
التخاری را بوی اهدا کرد تاگور در هفتم اوت
۱۹۴۱ پس از يك عمل جراحی در کلکته در
گذشت از کتابهای معروف او که بانگلیسی
و فرانسه ترجمه شده میتوان این هارا نام برد:
باغبان ، چیدن میوه ، مین و جهان ، فرادی ،
ماه جوان ، خاطرات من ، مذهب بشر ، دوره بهار
غرق گشتی ، نامه هایی بیک دوست ، چیترا ،
آواره تربیت طوطی ، گروه های باز شده مرکز
تمدن هندی ، مناظر بنگال سنگهای گرسنه
هدیه عاشق گیتانجلی ، دو خواهر ، منظره ای
از تاریخ هند و قربانی .



لبخند ژوکوند شهباز «داوینچی»

اینجا کلمه سرشکفته

ترجمه : ژرف بین

شوق سر تراشی

- سریوژا ، ناراحت نشوید همه چیز رو براه خواهد بود .
او به تراشیدن ریشم پر داخت و با احتیاط کامل بینی ام را برید .
حالا دیگر تحمل از من فرار کرد

خود را از چنگش نجات دادم ، حق الزحمه اش را پر داختم ، سرم را با پیش بند سلمانی بیجا ندیدم .
اینکار را بخاطری کردم که رهگذر ها را در بازار به وحشت نیندازم نزد طبیب می رفتم ، سخت عجله داشتم . می دیدم در واژه را به شدت باز کردم . دیدم طبیب هم به عجله به استقبال می آید ، باخوشحالی فریاد میکشد :

او هو ... هو ، اسلام و علیکم ، چقدر مسرورم که شما را می بینم ، سالها ست شما را ندیده ام . خانم تان چطور است اولاد ها چه حال دارند ...

میبینم که در دیوار لوحه ای نصب است و روی آن نوشته شده «ارزانتر وبا ارزشتر از تهذیب» ..

نخواستیم تا اخیر آنرا بخوانم و به همان عجله دو باره خود را به کوچه رسا ندیدم و یگراست بطرف خانه روان شدم .

پایان

میگویم :
- میخواهم سرم را تراش کنم .
او پیش بند سفیدی را دور گردنم چرخاند و يك کور گره محکم زد .
نفسم قید آمد و رنگم کبود شد .
او متوجه خر خر گلویم شد و گره هایش را کمی سست کرد .
تراشیدن سرم آغاز نمود .
- شرت ، گوشه ای از گوش مرا برید .

میگویم :
- آخ ، چی میکنی .
- سلمانی به رسم خارجی ها معذرت می خواهد .
- پار دون . دستم خطرات رفت .
معذرت می خواهم .
میگویم :

- فرقی نمی کند ، خیر پرواندارد يك گوش دو گوش مهم نیست ، گوش دیگری هم دارم . ولی تو ليك جان با بینیم احتیاط لازم است زیرا فقط یکی دارم .

سلمانی پر سید :
نمیخواهید شطرنج بزنیم . و تخته شطرنج را نزدیک کرده مهره های آنرا از جیب خود بیرون آورد به شطرنج بازی آغاز کردیم و سگرت هائی دود نمودیم . در ضمن سلمانی پیشنهاد کرد :

- این چه ما به «شما» سخن میزنیم بیائید به «تو» بگذریم .

میگویم :
- بفر مایید .
- من انا تولى هستم و رفقا مرا تولىك می گویند .
- من هم سر می هستم و سر-
یوژا یاد می شوم .

سلمانی به من نزدیک تر میشود و دستش را روی شانه ام می گزارد و خواهش میکند :

- نمی شود که ترا نه «وطندار» را بخوانیم ،
- ما به آواز بلند ترانه «وطندار» را خواندیم .

يك روز هوای دوران مکتب سرم زدو دلم خواست سرم را تراش کنم ، ولی اگر حقیقت را میخواهید این بود که خانم بمن گفت : «سریوژانو بکلی قواره تبهودن را بخود گرفته نی برو موهایت را کم کن» .

به دکان سلمانی رفتم هنوز سلام نگفته بودم که جناب سلمانی به استقبال شتافت و با خوشروئی عجیبی بمن گفت :

- او هو - هو اسلام و علیکم ، چقدر مسرورم که شما را می بینم ، سالهاست که شما را ندید بودم .
میگویم :

- سلام عرض میکنم .
- خانم ، اولاد ها همه صحت دارند ؟

میگویم :
- تشکر ، خانم شکر سلامت است و اولادی تا هنوز نداریم .
- فرقی نمی کند ، خدا مهر بان است .

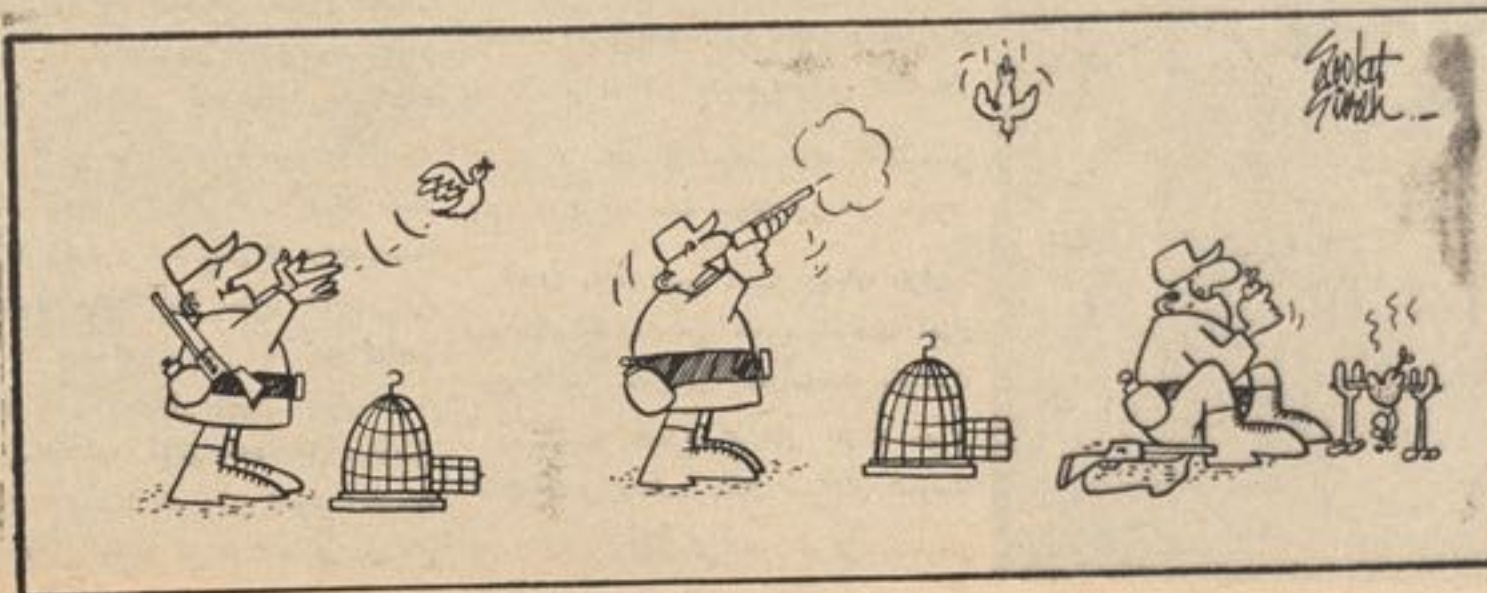
بفر مایید بنشینید . سیب نوش جان میفر مایید ، نا راحت نشوید با پتاس شسته شده است .
میگویم :

- بی نهایت متشکرم .
سیب را خوردم و تصافا دفا چشمم به دیوار افتید که لوحه بزرگی روی آن نصب است و در آن نوشته شده است «ارزا نتر و با ارژش تر از تهذیب سلمانی برای مشتری چیز دیگری نیست» .

مفکوره عالیست ، باز هم فکری میکنم ، واقعا مفکوره عالیست .
سلمانی پرسش دیگری میکند :
کار و بار تان چطور است ؟
جواب میدهم :

- بد نیست ، چندی قبل دوماهه بخشش گرفتم سلمانی بی اندازه خوشحال شد :

- تبریک عرض میکنم ، اجازه بدهید شما را ببوسم و مرا بوسید ، همدیگر را بوسیدیم .



جامعه بشری

ایجاد ارزش دمی حداقل اجازه تمرکز مواد کتیفه و طرز فعالیت در جنگلات و غیره شامل میباشد.

فعلا معلوم گردیده است که ساحه فعالیت انسانها با مقیاس جریاناتهای طبیعی که در سیاره زمین انجام می پذیرد قابل مقایسه است. به همین علت توجه جهان متوجه پرابلم طبیعت و جامعه میباشد. قوه بشری فعلا با قوه طبیعت رقابت می نماید. انسانها امروز در دسترس خویش دارای منابع انرژی بسیار دوار که قدرت آنها به ده بطاقت ۹ کیلو وات میرسد میباشد. قدرت آفتاب به ده بطاقت ۲۳ کیلو وات میرسد. انسانها با گذشت هر سال ساحه زمین های زراعتی را فراخ تر میسازند. برای ساختن بندها و کانالهای آبیاری انسانها سالانه در حدود پنج کیلو متر مکعب مواد کوهی را بر زمین هائی آورند. انسانها دورادور سیاره خود را ذریعه سفینه فضا بی در طرف ۸۰-۹۰ دقیقه طی می نمایند. بشر به اسرار عمیق عناصر پی برده و از قوه اتم استفاده کرد. بشر این قسم سیستم مخابره را اختراع کرد که تشعشع رادیویی زمین در ساحه متری تقریبا قابل مقایسه با تشعشع رادیویی آفتاب میباشد.

مگر در پهلوی این قدرت جامعه بشری باید یکمده موضوعات دیگر از قبیل کفایت نکردن جنگلات، آب ها و هوا را هم بدقت مطالعه کرد. زیاده شدن شهر ها، عمارات و کم شدن زمین های زراعتی انسانها را مجبور می سازد که با دقت زیاد متوجه این پرابلم شده و از تجارب یکدیگر درین حصه استفاده نمایند.

به همین علت طرفداران محافظه و تکپانی طبیعت و دانشمندانی که مسئولیت خویش را در برابر آیندگان حس می کنند و حتی تمام اشخاصی که از آینده جهان و طبیعت در اضطراب می باشند مبارزات جدی خویش را درین حصه ادامه داده و به آرزوی همکاری بین المللی درین ساحه میباشد.

واضح است که در شرایط اوضاع تشنج آمیز بین المللی و از همه مهمتر در شرایط تصادمات و مناقشات نظامی بین کشور های مختلف جهان ازین موضوع که عبارت از محافظه و تکپانی محیط اطراف ماست چیزی گفته نمی توانیم و اگر بگوئیم بجا نخواهد بود. بدین لحاظ مبارزه و مجادله برای تکپانی و محافظه محیط قابل زیست بشر و استفاده مساعد و متنا سب از ذخایر طبیعی سیاره زمین فقط با مبارزه جامعه بشری برای تامین صلح و امنیت جهانی، خلع سلاح و پیشرفت اجتماعی موثر و بجا خواهد بود.

پولیس ایالتی و فیدرال امریکا با همه تجهیزات آتش موفق بدستگیری این

دوشیزه که شدیداً مسلح است نشده و تلاش های همه جانبه در زمینه ادامه دارد.



رونالد هرست و میرمن هرست والدین پاتریشا بانامزدش

میشود. اف بی آی (اداره تحقیقات فیدرالی) میشد از محل حادثه فرار کردند.

هویت این پنج نفر را چنین تشریح کرد.

پاتریشا کامبل هرست بیست و یک ساله

نانسی پری ۲۷ ساله

کامبل اهل ۲۹ ساله

پاتریشا سو لتسیک ۲۴ ساله

دو نالد یفر یز ۳۰ ساله رهبر گروه و

مشهور به جنرال فلد مارشال سنیک دونالد

یفریز با ترتیب دقیق نظامی ایدشاه کار

مسلح شصت و شش ساله بانکه را هنگام داخل

شدن در بانک خلع سلاح گردیده بیست نفر

از کار کتان و شش مشتری بانک هدایت داد تا

بروی بر زمین بغواوند

پاتریشا هرست در حصه مرکز سالون

بانک در برابر کمره های مخفی خود کاربانک

کامیلا هال در قسمت انجام سالون چندمتر

دورتر از پتی، دونالد دیفریز در مدخل بانک

بامشیندار های اتومات، مامورین و مشتریان

بانک را تحت تهدید گرفتند، در حالیکه نانسی

پری و پاتریشا سو لتسیک کلید ها را از

صرافان گرفته قفل سیف هارا بازو ده هزار

و نهصد و شصت دالرا گرفتند. این عملیه

فقط پنج دقیقه رادر بر گرفت. هنگامیکه سارقین

از بانک خارج شدند یکی از آنها که دیفریز

گفته شده طور بیلژوم بر یک شیشه بانکه فر

کرد که مرمی هابو شخص در نزدیک شیشه

اصابت نمود و هردو شدیداً مجروح شدند. در

خارج بانک مجدداً دیفریز به غیر پرداخت که

اینبار بکدام شخص اصابت نکرد. سارقان

باموتر اولی که توسط موتر دومی تعقیب

حتی با سرقت بانک هنوز واضح نبود که

آیا پتی واقعا جانب اختطاف کنند گانش بود.

و به میل خود درین سرقت شرکت کرده است

علیرغم موجودیت (۱۲۰۰) فوتو که توسط

کمره های الکترونیک مخفی بانک گرفته شده

هنوز معلوم نبود که آیا پاتریشا به چه صفت

درین سرقت حصه گرفته است.

در واشنگتن دی سی ویلیام سکسبی مدعی

العموم آنوقت امریکا در مورد حادثه سرقت

و شرکت پاتریشا درین واقعه گفت فوتوهای

اخذ شده نشان میدهد که پاتریشا یک شرکت

کننده بی میل درین حادثه نمی باشد و همه

سارقان بشمول پاتریشا را جنایت کاران خواند

ولی رونالد هرست پدر پاتریشا عکس العمل

شدید در مورد اظهارات مدعی العموم امریکا

نشان داده اظهارات سکسبی را غیر مسوولانه

خواند همچنان نمایندگان اف بی آی نیز

گفتند که با اظهارات سکسبی در زمینه همونا

نمی باشند. چنین نتیجه گیری شده که پاتریشا

در حالی با ماشیندار در دست در موضع معینه

ایستاده است که یکتن از اعضای دیگر

(اس ال آی) در چند متری او را با تفنگ تحت

کنترول گرفته است.

کلیرس کیکی مدیر شعبه مربوطه اف بی آی

اعلام داشت که اداره او در زمینه برحقایق

حساب خواهند کردند نه بر نظریه ها و گفت

اداره او امری را برای دستگیری پتی صادر

نموده تا فقط بحیث شاهد از وی استفاده شود

موصوف چهار همدست پاتریشا را متهم

میشود. اف بی آی (اداره تحقیقات فیدرالی)

به سرقت بانک کرد.

به عقیده پولیس اختطاف کنند گان، طور

دقیق قبلا بانک را برای این کار بررسی کرده

بودند. متعلا این کار را توسط زنان اس ال آی

انجام داده اند.

سارقان که مرکب از یک مرد سیاه پوست

با چهار دوشیزه سفید پوست بودند بیابانه

در شعبه بانک هیر نیا در سانفرانسسکو داخل

شدند ماشیندار های مخفی را از زیر بالابوش

های دراز شان بر آوردند دونالد دیفریز بارش

انبوه و اندام قوی در مدخل بانک اخذ موقع

کرده بود این انکشاف جدید ماجرای اختطاف

پاتریشا رارتک تازه بی بخشید دستگاه های

رادیو تلویزیون در نشر اخبار مربوط به

سرقت بانک با هم رقابت داشتند و این اخبار

خیلی مورد علاقه مردم واقع شد.

موضوع سرقت بانک سوالات ضد و نقصی

را بوجود آورد که همه به نقش پاتریشا

درین سرقت ارتباط میگرفت. عده یسی از

مامورین اف بی آی گفتند گرچه میله تفنگ

پشت داشته پاتریشا جانب کارکنان بانک

گرفته شده بود، معینا معلوم نیست که آیا

تفنگ او آماده فیر بود یا خیر. از جانب دیگر

گفته شد ممکن یا پاتریشا جبرا به سرقت بانک

برده شده باشد و حتی در جریان این سرقت

مختصر پنج دقیقه تحت کنترول یکسکن از

از اعضای (الاسرای) گرفته شده بود که میله

تفنگ موصوفه متوجه خود پاتریشا بود.

محکمه رسماً امر دستگیری پاتریشا را

صادر میکند.

پولیس اداره تحقیقات فیدرال طی اعلامیه

بعد از حادثه سرقت بانک گفت اکنون عقیده

دارد که پاتریشا هرست یک مبارزه دوا طلب

درارد و افراطی سایمیا میباشد.

(بقیه درص ۴۸)



پاتریشا هرست در پور تریب که پولیس اف

بی آی امریکا برای دستگیری اش انتشار داده

است.

طی همین مدت باستان شناسان به محل آثار قربانی کانال نشود .
 های بر ارزش تاریخی دست یافتند بعد از اینکه بلدوزر سپوی گلی رادر هم کوبید کاوش ها توسط دست صورت گرفت . در ژرفای پنج متری آنها اسکلیت زنی را یافتند که گفته می شود ملکه قبیله سارا مانی می باشد . بعد کشف شد که جسم این اسکلیت در درون تا بوتی گذاشته شده بود و با آن گنجینه از زیور آلات ، گلو بندها ، دستبند ها ، گیره های موی ، و جواهر ارزشمند رادفن نموده بودند .

بین سده پنجم و دوم قبل از میلاد موالیف سار مانی ایالت شایت رادر بخش شمال بحیره سیاه تصرف نموده و چندین قرن در آنجا حکمرانی داشتند . تا اینکه به اثر تهاجم گوئیگ هاو هون ها از بین رفتند . آنها اثر چشم گیری از خویش بر کریمیا گذاردند . سار مات ها یاد شاهی بوسپوران را تحت تصرف داشتند و این فرهنگ مورد دلچسپی خاص مورخین است .

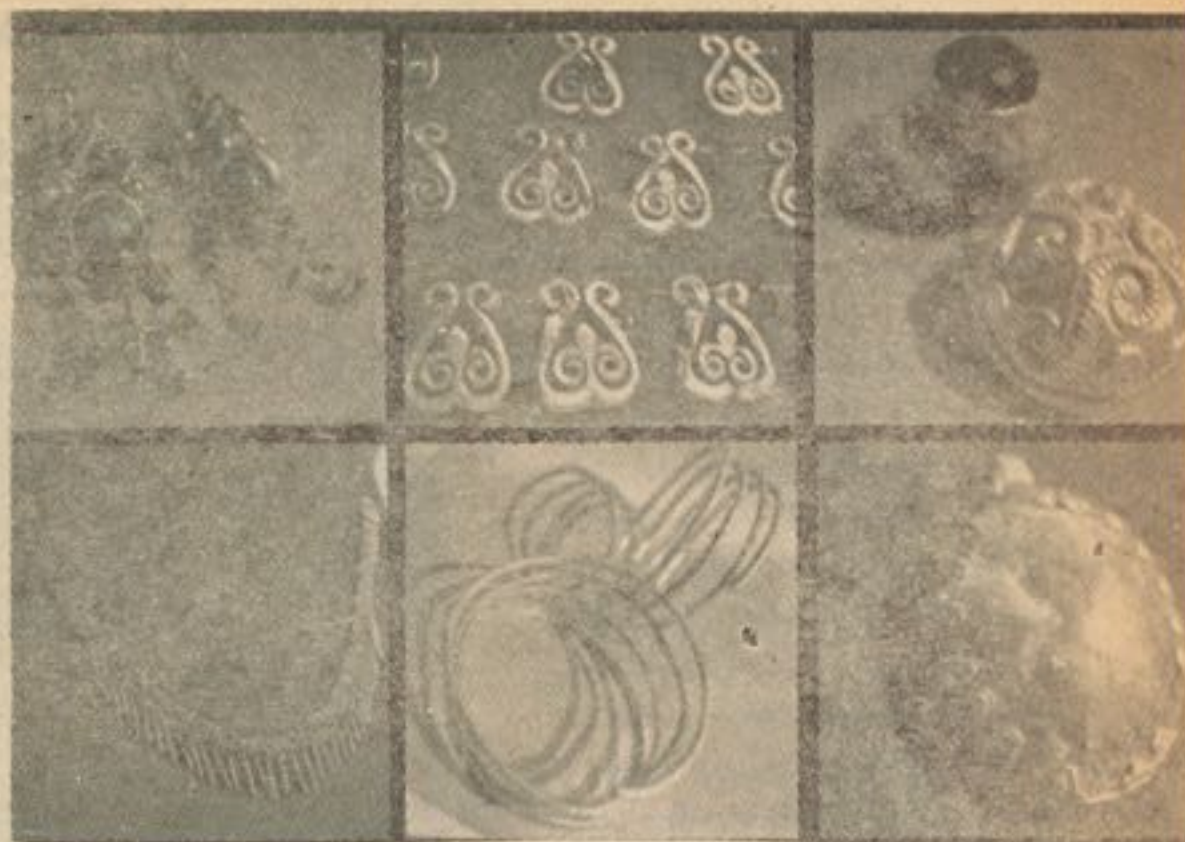
به عقیده باستان نشنا سان این مورد در بین سده اول پیش از میلاد و سده اول بعد از میلاد ساخته شده و ملکه با زیور آلات گران بهادفن گردیده

راننده با آرامی به کارش ادامه می دهد . ولی ناگهان صدای بلند می شود و چیزی مهم فشرده می گردد و بعد تر معلوم شد که آتشی کوزه ای بود که ۲۰۰۰ سال عمر داشت .

این کشف ناگهانی و نامنتظره بچنان گنجینه بی دست یافت که تاکنون دانشمندان نتوانسته اند ارزش های آن را حساب کنند .

در همین محل که توسط باستان نشنا سن معروف اسکود شیچسکی تحقیقات صورت گرفت صدها هزار طلایی بدست آمد که وزن مجموعی آن ۲ کیلو گرام می شود ولی نمی توان ارزش تاریخی این اشیا را فقط از روی وزن طلایی آن حساب کرد بر علاوه طلاه این کشف باستانی پرده از روی اشیا قیمتی دیگر برداشت و مهمترین ارزش این کشف را می توان در بخش باستان شناسی دید .

سواحل کریمیا از ایپا توریا تا کرج به گردنبدن پرینپا آسا یشگاه جهانی بدل شده است ولی در اینجا یساک کریمیا باستانی که ارزش آن به مشکل حساب می شود می توان دید و به همین سبب گورگی آن را گنجینه تاریخ خواند . وضع نامعین اقلیمی مردمان و طایفه های زیادی رادر طول تاریخ بسوی کریمیا کشانده است . هر قبیله و طایفه از خود



جراغ معجزه ه گری علاو الدین رابه تروت بی پا سان رسانند! هم چنان کنت مونت کریستو ، این قهرمان ساخته ذهن الکساندر دو مادر زندانش به نقشه گنجینه بزرگی دست یافت .

هر دو نمونه های افسانه ای اند . ولی زندگی

یافته جدید باستان شناسی

گنجینه های سارامات

در این محل تمدن بزرگی وجود داشت .

این گنجینه با خود پرده از روی تاریخ گذشته های دور برداشت .

است . بازویش بابا زو بند ها تزیین شده و در درون بازو بندها عطر راجای داده بودند . روی تابوت برای روز های زیاده شعل های فروزان روشن بود .

بعد از اتمام کشف ، اشیا باستانی را به موزیم اکادمی علوم اکران برای تحقیق بیشتر فرستادند و در نظر است تا زیور آلات را که از سنگ های قیمتی ساخته شده در نمایشگاهی به معرض دید مردم قرار بدهند . جای شگفتی است که حتی گذشت زمان به مروراید ها که قاعدتا باید می پوسید اثر وارد نکرده است بدنبال آن باستان نشنا سان به کشف ۱۲ مورد دیگر موفق شدند .

یادگار های پرارزشی از یک دیوار سنگی که زمانی محل نیایش بود تا گنجینه بزرگی ، باقی مانده اند .

این کلمات (احترام به آثار باستانی علامه روشن نگری است) به شکل پوستر های بزرگ در درود یوار شهر های کریمیا نصب شده است .

در همان زمانیکه طرح کانال روی دست گرفته شد ، انستیتوت باستان شناسی کریمیا نیز برپا گردید پنج عضو دایمی این موسسه همیشه طول کانال را بررسی می کنند .

زیرا در گذرگاه کانال آثار زیاد و ارزشمند تاریخی وجود دارد و سعی بعمل آمده تا این

واقعی گاه گاهی انسان رادر دل زمین به گنج های (چشم خیره کن) می کشاند .
 محل این گنجینه بخش شمال شرق جزیره کریمیا می باشد و زمان آن اوایل بهار . بلدوزری برای شکافتن دل زمین پیش و پس می رود و هر زمان با خود در حدود دو سانتی متر خال از روی زمین برمی دارد . این کار چندین بار تکرار گردید .



بایک تصادف ذخیره گرانیه های آثار سده دوم تا پنجم قبل از میلاد کشف شد

دم، متین به قلم

دښځی بین المللی کال

دښځی د ژوند د هر اړخیزو چارو د پرمختیاد پاره پاڅنه استعدادونه

لری

دوډی خوړل یو ستر عیب بلل کیده ځینو په هغه کوله چه په کوچنیوالي کېښی دښځو پښی په او سپینزو ټالونو کېښی کړی کړی ترڅو د هغوی پښی کره وده وکړی او د ژوند په نورو مرحلو کېښی د هغوی د سرگردانی اولالېاندی عوامل برابر نه کړی .

په بدوی مرحلو کېښی دښځو په حیثیت او حقوقو بی رحمانه لوبی کیدی خوپه دی به سترګی پټیدی چه دوی د نارینه و سره اوږه په اوږه د کار کولو قدرت لری اود نارینه و موجودیت اوسالنه روزنه په همدغو ښځو پوری اړه لری او باید د هغو له استعدادونو څخه په لازمه او ګټوره توګه کار واخستل شی .

کله چه ددغو توپیرونو او متبعیضو تود ورکاوی او په تیره بیا دښځو د حقوقو او حیثیت داغادی او خوندي کو لو په تکل د ټولو اجتماعی ستونزو داوارولو په آرزو د اسلام مبارک دین خپور شو نو ښځی د نارینه و او نارینه دښځو جامی وبلل شوی هغه ښځه دیوره احترام اونمانځنی وروبلل شوه چه لومړی اوبه یی ښځینه اولادو او حتی کورنی یی نیکمرغه وبلله شوه .

له دی وروسته چه علم او پوهی پوره وسعت پیدا کړنو د ټولو د افرادو په ذهنیتونو کېښی دی موضوع قوت وموند چه ښځه که په یو لاس زانګو، ښوړی نوبل لاس یی په جهان تسلط لری او د جهان په ښوړو لوګښی یی نقش پوره محسوس دی نړی وال په دی وپوهیدل چه دنړی په ټولنو کېښی ټول سیاسيون، نوابی، مختر عین، مکتشفین، پوهان او دابنګاری ذهنیتونو ځاوندان دښځی په غږ کېښی روزل کړی او باید په دی برخه کېښی دښځو سر زباتی او ګټوری مرستی وشي .

ښځو په ډیرو سختو اقتصادی او اجتماع شرایطو کېښی دخپلو زامنو او لوڼو په روزل کېښی زباتی علی علی کړی دی او ددغوهل پاتی به ۱۷ مخ ګی



بازو بند گران بهای که در کشف اخیر بدست آمده است .



باستا نشتاس بروی محل کشف شده نشسته اند



در کشفیات اخیر این مجسمه نیز بدست آمده است .

ژوندون و مردم

نمیخواهم بگویم همه سروده های شاعر باید سروده اجتماعی باشد. اجبار در کار نیست اصل درک و پذیرش است نه یاباید شباهت نایب سرو ده های عشقی یا غنایی را داشت و یا دیگر تفریح و تفنن را کنار گذاشت. موضوع التزام و تعهد در شعر و رسالت اجتماعی شاعر را قبول دارم ولی نمیتوانم معتقد باشم



کریمه رابین

که تمام شعر های شاعر باید و قرار دد تعهد اجتماعی داشته باشد. البته شاعر در پهلوی حق که مردمش بالای او دارند. و این از همه حقوق مقدم تر است خودش نیز منحیث جزئی از این اجتماع و مردم بالای خود هم حق دارد چرا که شاعر امروز نمی تواند از زندگی و عواطف و تأثیرات آن جدا باشد و با همه در تمام مسائل حتی در (عشق) وجه مشترک دارد.

من مثل همه آنها یکبارگی صرف روی الفاظ عشق رانگی و تکفیر میکند ولی در عمل بیشتر از دیگران عاشق پشه اند، عشق رانگی میکنم، نمیتوانم این کار را بکنم ولی اینرا هم نمیخواهم که همه وظایف را قربان آن کنم، چون این عشق احساس و عاطفه است که در پهلوی شعور اجتماعی و درک آن انسان هارا از دیگر موجودات زنده متمایز میکند.

البته من سروده های اجتماعی و مردمی خیلی بیشتر از دیگر سروده هادارم ولی راه یافتن من به اجتماع در گذشته های خیلی نزدیک بوسیله غیراز این وسیله بود. با این همه نمی خواهم ادعا کنم که من متعهدم. نباید حتی تعهد صرف روی گفته ها باشد، بلکه ببینم در عمل چقدر می توانم پیاده اش کنیم. طرح ها به تنهایی مهم نیستند. میخواهم بگویم این دیگر ها باید باشند که بها بگویند متعهد است و یا نیست.

من آنوقت هاهم شعر برای مردم میگفتم و میدانستم که روزی خواهد رسید که این شعر هاز حصار صندوقچه ها رها شوند، و چنین هم شد و چند تا ازین شعر در پهلوی دیگر اشعارم جایزه مطبوعاتی را گرفت و قابلیت نشر را پیدا کرد.

ازویداء پرسیدم:

از لحاظ شکل و محتوی فرق بین شعر آزاد و شعر کلاسیک چیست؟

زشتی و خوشن بودن بجای خودش زیبایی خاص خود را دارد

وی میگوید:

شعر آزاد و شعر کلاسیک نه تنها از نگاه فرم تفاوت های مشخصی با هم دارند بلکه بیشتر از لحاظ محتوی از هم مجزا میشوند در شعر آزاد دیگر کلمات و مفاهیم قربانی وزن و قافیه نمی شوند هر کلمه مفهوم خاص خودش

اهمیت داده میشد تا مفاهیم و کلمات و اگر کلمه در وزن نمی گنجید آنرا از شعر بیرون میریختند و درینصورت می بینم که کلمات قربانی وزن میشدند و زبان شعر زبانی مشخص و منحصر بود که نمیتوانست مردمی و عامیانه باشد، و حتی عامی دانستند که در شعر کلمات عامیانه و مردمی را بکار برند، زبان فشرده شاعرانه را الاثر از زبان مردم میدانستند و اما در شعر آزاد بیشتر شعر یا وزن در قالب کلمات می افتند و می بینم که شعر کلاسیک و شعر آزاد از نگاه شکل بیشتر بخاطر زیاد ترمقید بودن به وزن و قافیه و کمتر مقید بودن به آن از هم تفریق میشوند این گفته هیچوقت این معنی را نمیدهد که شعر آزاد وزن ندارد. شعر آزاد هم وزن دارد. و شعری آهنگ و هارمونی و بدون یک پارچگی جزاء، نمیتواند شعر باشد.

یک موضوع دیگر راهم میخواهم یسار آورم که امروز بنام شعر نو و شعر آزاد بعضی شعر های رامیخواهیم که آنقدر آزاد اند، آنقدر وسعت بی جهت دارند که هر قدر آدم درین شعر هابروود به جایی نمیرسد و تازه اگر هم برسد دیگر این رسیدن ارزش آنقدر بیراهه بیامایی را ندارد. و بعضی دیگر آنقدر فشرده اند، آنقدر بی فضا و طبیعت که در آنها آدم خیلی زود به تنگی نفس می افتد در حالیکه شعر آزاد



در شعر کلاسیک محتوی های بیشتر تعین شده، مشخص و فشرده بوده.



شعریکه بی محتوی است هر قدر فروزش زیبا باشد شعر نیست.

فضاء دارد افق دارد طبیعت دارد و مسرکه آدم میشود اند در آن حرکت کنند پیش در شعر کلاسیک محتوی ها بیشتر تعین شده مشخص و فشرده بودند یا اذرد دو ری و عجرانی بود که خیلی مبالغه آمیز بیسان میشد و یا از وصال و رسیدن ها ... در حالیکه محتوی شعر آزاد امروز بیشتر اذرد های اجتماعی و همگانی و مردمی است و از درد های ضروری تردید دیگر ...

شعریکه بی محتوی است هر قدر فروزش زیبا باشد شعر نیست البته هم آهنگی و ویکپارچگی اجزای شعر لا زمی است و لسی این زیبایی شکلی، هرگز نمی تواند خلای بی محتوی بودن را پراسازد. در این وقت پرستی دیگری در ذهنم ظهور میکند باوی در میان میگذازم.

راستی کریمه جان، دلیل آن چیست که شما چندین اسم برای آن انتخاب کرده اید و اکثراً فر آورد ها و دست آورد های هنری خویش را به اسمای انتخابی خود (مستعار، غروب، الفسون ... به دست نشر سپرده اید. سوی پس از لحظه بی سکوت لبخندی میزند و با ظرافت میگوید.

بخاطر اینکه مرا کسی نشناسد. من باشنیدن این جمله اند کسی به تعجب مشوم بالاخره بخاطر این گفتگوی دوستانه از ش تشکر میکنم از جا یم برمیخیزم اما تازه به یادم میاید که کریمه را لیسان از پوهنخی حقوق و علوم سیاسی فارغ شده و بعد از اظهار تبریک دست اش را صمیمانه فشردم و خدا حافظی کردم.

قطعات سرگردان



برای روشن ساختن حقایق درباره ستاره های دنباله دار تحقیقات زیاد فراهم جریان دارد میباید این نوع دم بعضا اشعه های رانیز همراه دارد.

تعجب در حرکت اجزای آن خیلی کم است در فضای لایتناهی اجزای که از دم این سیارات جدا میشود به سرعت میلیون ها کیلو متر در ثانیه در حرکت میباشند. نظر به تحقیقاتی که درباره این سیارات بعمل آمده چنین معلوم میشود که تعداد این سیارات خیلی که در سال ۱۹۵۷ کشف گردیده

شکل (۳) ستاره دنباله دار بنام مارکوس زیاد بوده و نظر به موقعیت و مسافت اکثر آنها از زمین دیده نمیشود و همچنان بسیاری از آنها روشنی قابل دیدن را برای تلسکوپ ها در زمین ندارند.

گلشن این سیارات از اتمو سفر زمین خیلی امکان پذیر است اما تصادم هسته آن با زمین ناممکن به نظر میرسد اما اکثر اجزای سیارات در زمین دیده شده که این حادثه دلچسپ را برای تان نقل می کنم در صبح هشتم ماهی ۱۹۷۰ در حوالی شهر کیف در قصبه یاکوتین در هوای صاف و آرام از آسمان يك قطعه بزرگ یخ به زمین افتاد که همراه با آواز بسیار سهمگین بود. دو نفر از اهالی این قصبه که شاهد این منظره بودند فوراً خوارا بالای این قطعه یخ رسانیده و خوب ملاحظه نمودند که عینا مانند یخ عادی است و وزن آن به ۱۵ کیلو گرام می رسید که در اثر تصادم با سطح زمین به توتی هایی خورد جدا گردیده بود این دو نفر توتی های یخ را جمع نموده و در يك مرتبان بزرگ شیشه ای انداختند توتی های خورد باقیمانده بعد از چند لحظه آب شده در جای آن يك قشر سفید نمکی که توام با بوی بد بود باقی ماند.

وتنگ قطعات خورد یخ که در مرتبان انداخته شده بود مایل به سبزی بوده و آهسته آهسته شماره ۴۷

آثار تاریخی افغانستان



بالای يك صخره سنگی بزرگي حك شده و هنوز باقی است، چون انتقال آن به موزیم مشکل بود، مدیریت موزیم ها، نقل آن را به نمایش گذاشته است.

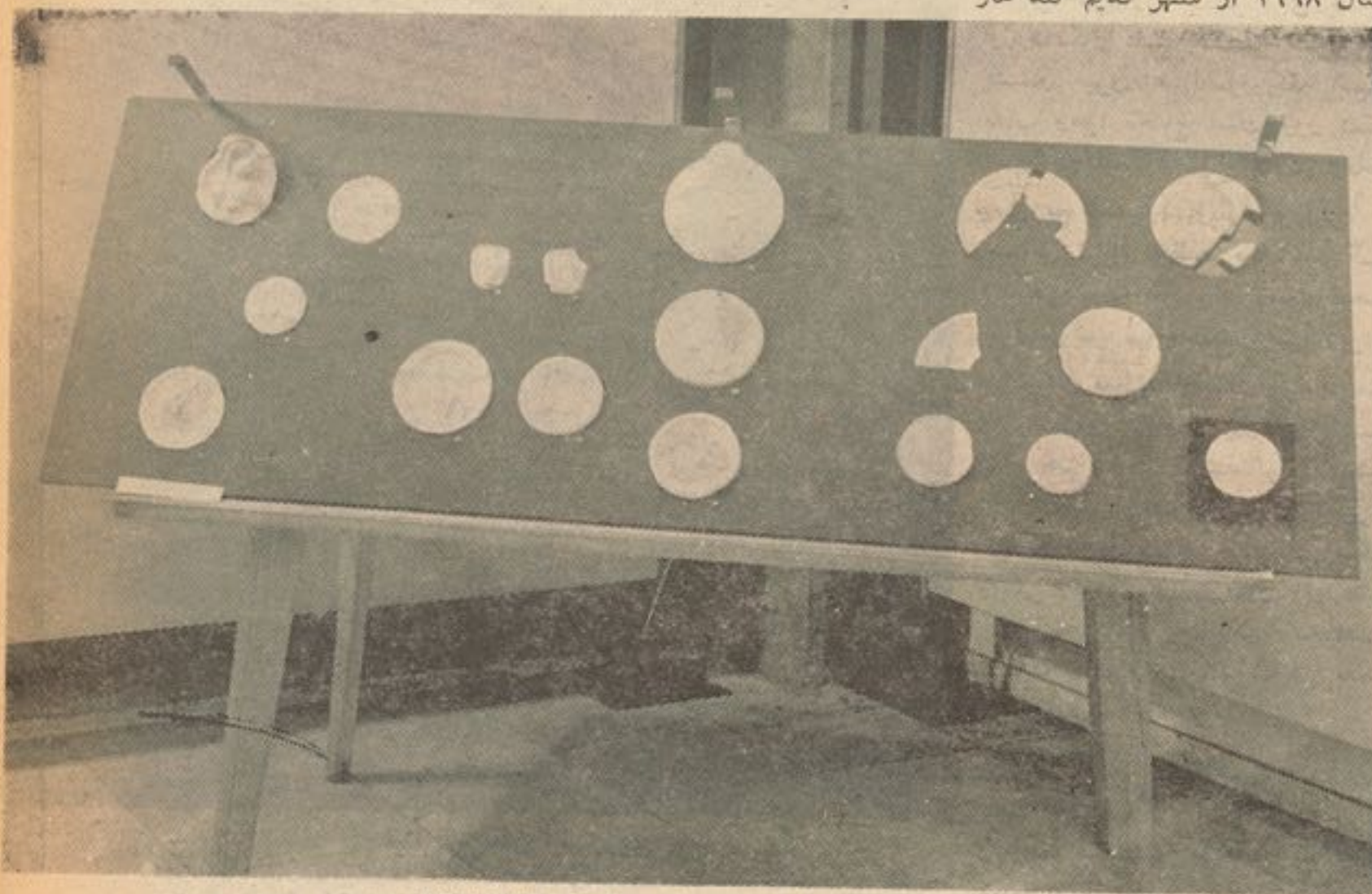
این نخستین کتیبه یونانی است که بار اول در سال ۱۹۶۵ توسط يك معلم لیسه کند هار کشف گردید. از متن آن معلوم می شود که از جمله فرامین آشور کا است که دستور های مذهبی خویش را به مردم توضیح نموده است. کتیبه مذکور را ی دو متن یونانی و آرامه ای است، که متن یونانی چهار ده سطر و متن آرامه ای هشت سطر می باشد.

کتیبه دیگر مدخل موزیم کابل در سال ۱۹۶۸ از شهر قدیم کند هار

بدست آمد. این کتیبه نیز یونانی است و طور تصادفی کشف گردیده است، که در آن فرامین «آشور کا» درج است، که بعد از فتح کالینگاه بالای آن حك شده است.

در این کتیبه که سر و آخر آن نا مکمل است، نیز دستوراتی برای پیروان خود داده است و همچنان درین کتیبه نوشته شده که «پیو دوسیسی» در سال هشتم سلطنت خود کالینگاه را فتح کرده و یکصد و پنجاه هزار نفر دستگیر و تبعید گردیدند و صد هزار نفر دیگر کشته شدند و به همین تعداد نفر هم مردند.

این دو کتیبه از آثار نادر و بسیار ارزش تاریخی است که در مدخل موزیم، برای تما شای علاقمندان گذاشته شده است.



نمایش مدالهای گنجی مکشوفه بگرام در ایتالیا

برای روشن ساختن حقایق در باره ستاره های دنباله دار تحقیقات زیاد فعلا هم جریان دارد.

چندی قبل در ماه دسامبر سال ۱۹۷۳ یکی از این سیارات در حدود ۲۰ میلیون کیلومتری افتاب نزدیک شده بود که علما آنرا ثبت نموده بودند.

شناخت و تحقیق این سیارات برای علم نجوم از سالهای ۱۸۳۱ آغاز یافته که تا حال نجوم در باره آنها مطالب علمی زیاد تهیه نموده است.

آن به پنجم کیلو گرام می رسید. یکی از علمای علم نجوم در باره افتادن قطعات یخ و سنگ ها از آسمان چنین ابراز نظر می کند که این واقعات يك امر تصادفی نبوده بلکه در ماه های می و جون زمانی که زمین به افتاب نزدیک میشود اکثر از سیارات دنباله دار در اثر متلاشی شدن قطعات بسیار خورد آن به زمین می افتد. زمانی که این قطعات در اتموسفر زمین داخل می شود خیلی بزودی از هم پاشیده شده و هنگامیکه بر سطح زمین میرسد تقریباً صد مرتبه در جو زمین از هم خورد میشوند.

آب میشدند و بوی خیلی زننده از آن بلند میشد که شباهت به بوی امونیاك داشت. بعد از چند وقت این دو نفر قصبه را به مراکز مربوط اطلاع دادند و تمام جریان واقعه را به پروفسور رصد خانه بزرگ شهر کیف قصه نمودند. در ۱۸۴۳ نیز چنین واقعه در فرانسه رخ داده بود و مردم يك قطعه بزرگ یخ را که از آسمان افتاده بود با تیر خورد می کردند. عین واقعات در سال ۱۹۵۵ در ایالت و یسکانسن ایالات متحده و در سال ۱۸۰۲ در هنگری رخ داده بود که اندازه آن به ۰.۹ × ۰.۹ × ۰.۶ متر و وزن

رقص روی یخ... ستودیموم پراز هزاران تماشاچی که با چشمان حسود خود حرکات ترا سنایه وار دنبال می کنند...

هزاران جفت نگاه آرزومند به تو دوخته شده و می پرسند «امروز به ما چه نشان می دهی؟ ما را چگونه محظوظ می سازی؟ آری، فقط عده ای ناچیز است که میدانند راه رسیدن به همچو هدفی راسپورت من ها بتوانند به آن برسند دشوار و پرمشقت است و البته ملاقات پنج دقیقه ای با تماشاچیان درستو دیوم کاری نیست که روی آن به این سادگی هالب به سخن کشود زیرا موفقیتی که طی این مدت کوتاه به ورزشکاران میسر میشود محصول روزها و ماه ها تمرین انواع مختلف ورزش، چشم پوشی بسیاری از خوشیها و مزاای زندگی و تربیه کرکتر و اراده ورزشکار است.

کرکتر و اراده بر ای یک ورزشکار عنا صر ضروری بشمار میرود همانطوریکه انسان به آب و هوا محتاج است ورزشکار به این دو عنصر احتیاج دارد. رقص روی یخ (یخباز) در بازار ورزش، در حساس ترین لحظات باید سادگی و طبیعی بودن خود را از دست ندهد. خوف و کمروئی خجلت و ترس در برابر بینندگان معادل شکست و سقوط است و اگر در عین زمان یخباز آما دگی کافی هم نداشته باشد ترس و وحشت او در مقابل تماشاچیان قوت میگیرد و هر لحظه بیشتر شده حرکات ورزشکار رابطی و نا درست می سازد، اراده اش را ضعیف ساخته حتی قادر نخواهد بود که آنچه را میتواند نمایش بدهد اجرا کند.

ولی همه ما میدانیم که هنگام مسابقات شانس پشتیبان آن حریفی است که بتواند بهتر از دیگری سیستم عصبی خویش را تحت اداره قرار دهد و بتواند بر خود حاکمیت داشته باشد.

یکی از بالیرین های روی یخ می نویسد:

سپورت به معنی بزرگ آن از همه کس قربانی می خواهد تمرینات همه روزه تقریباً تمام اوقات فارغ انسان را می بلعد. رژیم زندگی ما ورزشکارها تقریباً شکل ریاضت دارد. خاسته برای ما یخبازانیکه زن «رقاص روی یخ» هستیم مشکلات خاصی دارد. تحدیدات در ساحة خورد و نوش ما هم کار ساده ای نیست (زیرا باید

رقص روی یخ... ستودیموم پراز هزاران تماشاچی که با چشمان حسود خود حرکات ترا سنایه وار دنبال می کنند...

هزاران جفت نگاه آرزومند به تو دوخته شده و می پرسند «امروز به ما چه نشان می دهی؟ ما را چگونه محظوظ می سازی؟ آری، فقط عده ای ناچیز است که میدانند راه رسیدن به همچو هدفی راسپورت من ها بتوانند به آن برسند دشوار و پرمشقت است و البته ملاقات پنج دقیقه ای با تماشاچیان درستو دیوم کاری نیست که روی آن به این سادگی هالب به سخن کشود زیرا موفقیتی که طی این مدت کوتاه به ورزشکاران میسر میشود محصول روزها و ماه ها تمرین انواع مختلف ورزش، چشم پوشی بسیاری از خوشیها و مزاای زندگی و تربیه کرکتر و اراده ورزشکار است.

کرکتر و اراده بر ای یک ورزشکار عنا صر ضروری بشمار میرود همانطوریکه انسان به آب و هوا محتاج است ورزشکار به این دو عنصر احتیاج دارد. رقص روی یخ (یخباز) در بازار ورزش، در حساس ترین لحظات باید سادگی و طبیعی بودن خود را از دست ندهد. خوف و کمروئی خجلت و ترس در برابر بینندگان معادل شکست و سقوط است و اگر در عین زمان یخباز آما دگی کافی هم نداشته باشد ترس و وحشت او در مقابل تماشاچیان قوت میگیرد و هر لحظه بیشتر شده حرکات ورزشکار رابطی و نا درست می سازد، اراده اش را ضعیف ساخته حتی قادر نخواهد بود که آنچه را میتواند نمایش بدهد اجرا کند.

رقص روی یخ را اکثراً «بالت روی یخ» میگویند.

و واقعاً مسابقات یخ بازان شبیه درامه های بالت است خاصاً که ورزشکاران بانوای موسیقی ظاهر میشوند و حکم هادر آن نقش رژیورها را بازی میکنند. هر مسابقه ای خاصاً مسابقات قهرمانی اروپا، جهانی و یا مسابقات المپیا، درامه هائیکه توسط درامه نویسان خویش روی صحنه میاید و به ورزشکاران مطلقاً همان احساساتی که در حین ایفای نقش خویش دست میدهد که هنرمندان روی ستنیز به آن برخورد می نمایند. یخبازان «رول» خود را به



نینا قهرمان بالت روی یخ

مترجم جمال فخری:

بالت

روی

یخ

ارینارد نینا قهرمان روی یخ قهرمان رقاص و مسابقات المپیا و قهرمان جهانی شش سال اخیر

دښځی بین المللی

څلو په نتیجه کښی تاریخ هم هغوی ته په درنه سترگه کښی اود هغوی کوښښونه په تیره بیا ټولنو په جوړښت کښی له یاده نه دی ایستلی. په افغا نستان کښی که څه هم دښځو نهضت په ۱۳۳۸ کال کښی پیل شو او تر اوسه پوری ددغه نهضت په برکت د هیواد به دښځو کښی یوشمیر موسسې پرانستلی شوی چه دښځو په کورنیو او اجتماعی چارو کښی د هغوی سره مرستی وکړی اود چارو په پرمختیا کښی دهغوی سره مرستی او لارښودنسی له لاری لازمی اوږی ورکړی.

ددغو موسسو دکوښښو نوبه نتیجه کښی دښځو له کورنیو چارونه پرته دکورونونه باندی د اجتماعی چارو سمون ته هم لاره ومونده اوددی موقع برابره شوه چه دښځی دخپلو نارینه وو ورونو سره دنورو ټولو چارو په په سمون او وړاندی تگ کښی پوره برخه واخلي خو لکه چه لیدل کږی په عمومی ډول

زموږ میندی، میرمنی او خویندی په تیره بیا په کلیو او بانډو کښی دکورونو په څلورو دیو الوتو کښی ساتل شوی اودیری لږی پیږدی والاری چه په چارو کښی په زړور توپ سره خپل نظر ښکاره کړی مگر دغه هلې ځلې له هغه وخت نه چه په هیواد کښی جمهوري نظام ټینګ شوی دی زیاتی چټکی او ژوری شوی دی چه دښځی بساید د پخوانی زیاتی تنویر کړی شی او دهغوله استعداد ونو څخه دنوی ټولنی په ساختمان کښی زیاته استفاده وشي، او کله چه وغوښتل شوچه د مساوات پراختیا او سولی تر شعار لاندی دښځو ته د زیاتو خدمتونو زمینه برابر شی او په عین حال کښی دښځی موقع ومومی چه دخپلو ټولنو د هراړ خیزو چارو په وړاندی تگ کښی خپل قوتونه او استعدادنو په کارو اچوی نو ۱۹۷۵ کال دښځی د بین المللی کال په نامه ونومول شو چه د مساوات پرمختیا او سولی تر شعار لاندی دادی ونړی ټولو غړو هیوادونو کښی دهغه نمانځل پیل شوی دی.

په افغا نستان کښی هم د دولت دریس اوسد راعظم ښاغلی محمد داود په پیغام سره دښځی د بین المللی کال نمانځل پیل او دا دی د هیواد په هر کس او ولایاتو کښی د غونډو په ترڅ نمانځل کږی اودهغه د نمانځل دپاره د اطلاعاتو او کلتور د وزارت په چوکات کښی دښځو د بین المللی کال دنما نځل دچا رو او انسجام دپاره یوه کمیته جوړه شوه چه دهغی د فیصلو او پروگرام په اساس د هیواد په مرکز او ولایاتو کښی دښځی د بین المللی کال نمانځل روان او جاری ساتل کږی



تمرینات طاقت فرسایی با لټروی یخ

مطلب درمورد مردان هنر مند نیز صادق است.)

طی مکاتیبی که بمن می رسید به همجو سوالی نیز بر میخورم: «برای موفقیت در سپورت چه باید کرد؟» به این سوال جواب دادن مسخره می نماید ولی اگر مختصر بگویم اینست که در سپورت خاصا در رقص روی یخ عمده آنست که ورزشکار هدفی داشته باشد و راجع به آن فکر کند و رسیدن به آنرا آرزو نماید. آرزو انسان را در رسیدن به هدف کمک می کند و موفقیت می آورد. ولی تنها آرزو داشتن کافی نیست باید طرق بکار بستن آن نیز سراغ شود و درین راه مبارزه آغاز گردد قهرمانان هم انسانهای معمولی اند ولی تشنگی آنها بخاطر رسیدن به قله شهرت و معروفیت نسبت به دیگر ورزشکاران بیشتر است باید به استعداد و قدرت خورش مطمئن بود.

تمرینات طاقت فرسایی بخاطر کمایی کردن آواز خوب، گفتیار خوب، حرکات خوب و ادایای خوب تن در دهند و مانند سپورتمن ها بکلی باید خود شانرا وقف مسلک شان بنمایند و درمورد هیچ چیز دیگری نیندیشند تمام لذایذ را آنها میتوانند در هنگام مصروفیت های خویش احساس کنند. تصور می کنم که همچو احساسی در هر هنر مندی باید ایجاد شود. از شما چه پنهان که من هنگام ایفای نقش خود در مسابقات میدانم که ملیونها تماشاچی تقریبا تمام جهان از طریق تلویزیون متوجه حرکات منست و میخواهم که در همچو لحظاتی بتوانم محظوظ گردانم و مردم را به هیجان آورم. این هدف هر هنر مندی را باید بخود جلب کند چه فرق می کند که این هنر مند آواز خوان باشد یا رقصه بالت (بالرین) اکتور یا اکتوریس. (مقصد من تنها زنهای هنر مند نیست بلکه این

نورم وزن خویش را محافظه کنیم)، باید از هر نوع هوسانه ها و اشتها طلبی ها بپرهیزیم و از مزه دار ترین بولانی ها، کلهجه ها و چاکلیت ها حذر نماییم. اما ضرب المثلی است که میگویند «دو دقیقه در دهان و دو ساعت در معده» سالها در کمر راهمیشه بخاطر داریم واضحست که این قر بانی های ناچیز است. بعضی اوقات مجبور می شویم که از بسی خوشی های دیگر نیز محروم بمانیم.

بسی اشخاص از من می پرسند: «بخاطر چه انسان اینقدر محتاط و فاقد همه چیزها باید باشد؟» فکر میکنم که این سوال تنها به ورزشکاران متوجه نیست بلکه باید تمام آناتی که به هنر علاقمندند و در جهان آن زندگی می کنند جواب این سوال را بدهند. کسیکه حیاتش را وقف بالت کرده یا در تیاتر هنر نمائی می کند باید متوجه همچو سوال باشد. آنها هم مانند ورزشکاران مجبور اند خود شان را فدا کنند و هر روزی به

دوشیزه زیبا در یک بانده

پولیس گنت موصوفه همچنان در یک حادثه دزدی برجند نفر غیر نموده بود که باین وسیله محکمه مربوط امر دستگیری شانرا صادر نمود .

ویلیام سو لیوان امر پولیس فیدرال در لاس انجلس طی یک کنفرانس مطبوعاتی به خبر نگاران گفت هر گاه پاتریشا در تسلیم شدن در برابر پولیس مقاومت کند براو غیر خواهد شد .

دو صد پولیس مخفی گاه پاتریشا و سارقان دیگر را محاصره میکنند.

شهر لاس انجلس مرکز ایالت کالیفرنیا ای امریکا برای دومین بار طی نه سال شاهد زود خورد خون میگردد . صدای پی هم فیر ماشیندار انفجار بمو فریاد پولیس برای کمک و ارسال مہمات جنگی بیشتر صحنه را بیک میدان جنگ مبدل میسازد .

بیش از دو صد پولیس ایالتی و فیدرال که بالباس و کهر بند های مخصوص مجهز بودند خانه جویی یک منزله رادر لاس انجلس تحت محاصره گرفتند صد ها نفر از همسایگان این خانه با شنیدن اخطار های رادیویی پولیس عنوانی دزدان از خانه های شان خارج و موضع را تخلیه کردند خبرنگاران با کمره های فلمگیری برای تهیه فلم تلویزیون این صحنه خونین در فعالیت بودند .

وی علاوه گرد دختر میلون امریکایی درست عمان زنیست که در یک منازعه بین دو تن از اعضای (اس ال آی) از سلاح استفاده کرد بدین معنی هنگامیکه منازعه بین ویلیام هاریس و صاحب یک مغازه بر سر دزدیدن جوهر جرابی از طرف هاریس صورت گرفت پاتریشا از داخل موتر بر صاحب مغازه فیر هوایی گردنا ویلیام هاریس رها شود . بعد از این فیر مردم پراکنده شده ویلیام هاریس بزودی داخل موتر شده بسا پاتریشا و خانمش ایمیلی هاریس فرار کرد کذا پاتریشا متهم باختطاف یک پسر هژده ساله است که برای چندین ساعت باموثرش زدی پاتریشا طور گرو گان بوده است .

سولوان تاکید کرد که پاتریشا اکنون نزد پولیس فیدرال بعیت رهزن خطر ناکسی بوده و شدیداً مسلح میباشد یک تطلق فامیل هر نست در کالیفرنیا ضمن تبصره بر مسئله



کایلا هال، مقتول، دونالد دیفریز مقتول، انجیل آتو در مقتول

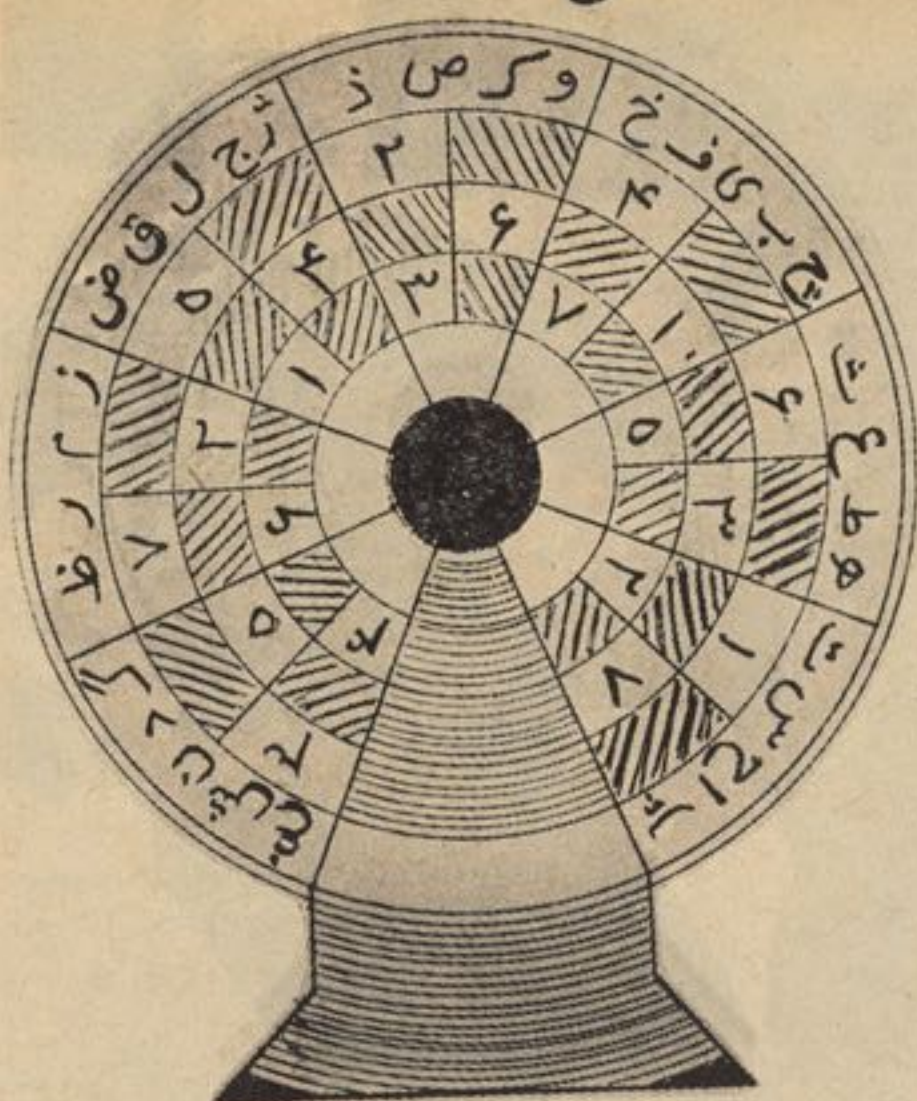
سرفت بانک گفت والدین هر نست شدیداً از این ناحیه متأثرند .

پولیس همچنان پاتریشا را به تخلف از قانون فیدرال مبنی بر عدم حمل و استفاده از سلاح ملزم قرار داد .

علاوهم این سرفت پولیس قادر نشد اطلاعات در سستی در مورد مخفی گاه همد ستان او بدست بیاورد پاتریشا با دسته مربوط همچنان طور مرموزی در لاس انجلس گشت وگذار میکرد . تا آنکه پولیس ایالتی اطلاع حاصل نمود که یک دسته از اعضای

در چند موقع خبر نگاران و عکاسان مجبور شدند تا نسبت تبادل شدید آتش بین پولیس و دزدان نتوانستند طور لازم از صحنه فلم گیری کنند همسایگان نزدیک بعدی سراسیمه و پریشان شدند که طور دسته جمعی مانند مهاجرین پناگاه می جستند مردم این صحنه را از خانه های شان طور اوژنده روی پرده تلویزیون مشاهده کردند و هیجانی آنها را فرار گرفته بود صد ها خبر نگار و فوتو راپورتر باین آرزو بودند که هم صحنه را به چشم ببینند و هم زنده بمانند . آنها گاهی در چند متری پولیس قرار گرفته عداوت و اختطافه هارا واضحاً می شنیدند .

فال حافظ



ترتیب از: ص، به: یم

خوانند گان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید . (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف منقش قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید .

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم سه عددی که بهم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس دیده می شود عدد (۷) را اختیار نموده اید .

پولیس که اجازه استفاده از مواد منفلقه را برای دستگیری دزدان حاصل نموده بود در وسط مبارزه تقاضای بیشتر مواد منفلقه و گاز اشک اورا نمود . پولیس فریاد میزد زود شوید مہمات برسائید چه مہمات قبلی در حال تمام شدن میباشد .

دزدان خود علاوه بر داشتن انواع مختلف اسلحه اتو هاتیک ماسک های ضد گاز اشک آور بر روی داشتند . آنها از ابتدا اخطاریه های پولیس را مبنی بر تسلیم شدن نادیده گرفته و فیر رابر آنها شروع کردند .

این عملیات که در حوالی ساعت شش بعد از ظهر شروع شد بیش از یک ساعت رادر بر گرفت . در حوالی ساعت هفت یکن از پولیس ها فریاد زد که آتشی رابر فراز عمارت محاصره شده مشاهده میکند درین لحظه شعله های آتش از بام و اطراف این خانه جویی یک منزله به هر طرف زبانه میکشد و در عین حال صدای فیر دزدان در خارج نیز خاموش شده بود گرچه برای فرو نشاندن حریق واحد های اطفاییه تقاضا شد . اما این کار دیر شد و قسمت اعظم

عمارت به پارچه های زغال مبدل گردیده بود پولیس دومی ناگهان اظهار داشت که دو اسکلت سوخته رادر صحن جویلی مشاهده میکند . ساعت هفت شام دود بزرگی از خانه محاصره شده به نظر میخورد و دیگر همه چیز خاموش بود . آمر عملیات اعلام داشت که ماموریت پولیس تکمیل شده است .

آچه از این خانه مانده بود بعضی نیسم دیوار های جویی با خرمن های خاکستر اجساد پنج نفر که هرگز نمیتوانست تمیز شود به شکل توتی های زغال نزدیک هم در جویلی نظر پولیس را جلب کرد .

پولیس علاوه به اجساد چندین میل و شیشه دار اتومات ، کار ترس پارچه ای بم و مواد منفلقه را پیدا کرد .

ایا پاتریشا در جمله مقتولین است

بانشر خبر مربوط به قتل پنج تن از اعضای اس ال آی در یک مبارزه خونین با پولیس همه بزرگی پیدا شد که آیا پاتریشا هر نست در جمله مقتولین این حادثه میباشد یا خیر ؟ اهلاک شدگان

بقیه در صفحه ۴۰

قال حافظ

شنبه

بیا تو گل این بلبلی غزلخوان باش
۶- چو در میان مراد آوری دست امید
ز عهد صحبت مادر میانه یاد آرید
۷- چون چشم تو دل می برداز گوشه نشینان
دنبال تو بودن گنه از جانب مانیست

سخت خوبست ، ولیکن قدری بهتر ازین
۴- به هر نظر بت ماجلوه میکند ، لیکن
کس این کرشمه نبیند کمن همی نگرم
۵- زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است

۱- شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن
تا سرو بیا موزد از قد تو دلجوئی
۲- بهشت اگرچه نه جای گناهکارانست
بیار باده که مستی ظلم به هست او
۳- در حق من لبث این لطف که می فرماید

یکشنبه

به هر شکسته که پیوست تازه شد جانش
۶- دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود ، رفیق
۷- صبح الخیر زد بلبل کجایی ساقی بر خیز
که غوغا میکند در سر خیال خواب دوشینم

هر که دانسته رود صرغه زاعدایرد
۴- نام من رفته است روزی بر لب جانان به سبوی
اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز
۵- چو بر شکست صبا زلف غنبر افشانش

۱- ده روز مهر گردون آسمانه است و آفسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
۲- خنده جسام می و زلف گرگیر نگار
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست
۳- راه عشق ارچه کمن گاه کماندارانست

دوشنبه

نوید داد که عام است فیض رحمت او
۶- قدر وقت ارشاد دل و کاری نسکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات پریم
۷- ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است
یارب ببینم آن را در گردن حمایل

۳- گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
زجرعه بردخ حور و سوری گلاب زده
۴- خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی
۵- بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب

۱- طریق صدق بیاموز از آب صافی دل
به راستی طلب آزادی ز سر و جسم
۲- جان پرور است قصه ارباب معرفت
رمزی برو پیرشش وحدیتی بیابا بگو

سه شنبه

هست خاکی که به آبی نغرد طوفان را
۶- مزده دلم ندکه بر ما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فاسالی است
۷- با خرابات نشینان زکرامات ملاف
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
۴- من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن در ودعا لبث کار که گشت
۵- یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

۱- ساقیا در گردش ساغر تعلل تاب چند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش
۲- فرخنده باد طلعت نازت که در ازل
پیریه از بر قد سروت قبای نسا
۳- میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

چهارشنبه

که گوش هوش به مرغان هرزه گوداری
۶- چشم بد دور ز خال تو که عرصه حسن
بیدی رائد که برد از مه و خورشید گرد
۷- حافظا چون نم و شادی جهان در گداز است
بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم

جان صد صاحب دل آنجا بسته يك موببین
۴- ز بهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
۵- نوای بلبلیت ای گل کجا پیسته افتد

۱- بلبل از فیض گل آموخت سخن و رنه نبود
این همه قسول و غزل تعبیه در منقارش
۲- یارب از ابر هدایت برسان یارانی
پیشتر زانکه چو گردی زمین بر خیزم
۳- حلقه زلفش تماشای خانه باد صباست

پنجشنبه

آنکه او عالم سراسر است بدین حال گواست
۶- آنکه رخسار تر ارتک گل و نسیرین داد
صبر و آرام تواند به من مسکین داد
۷- من و هم صحبتی اهل ریا ؟ دو دم باد
از مرانان جهان رطل گران مارا بس

ز فیض جام می اسرار خانقاه دانست
۴- میکند حافظ دعایی بشنو آمین بگو
روزی ما باد لعل شکر افشان شما
۵- مانه رندان ریایم و حریفان لطفای

۱- بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
۲- دلبر که جان فرسودا زو کام دلم نکشود ازو
نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند
۳- بر آستانه میخانه هر که یافت رهی

جمعه

بشتوای خواجه اگر زانکه مشامی داری
۶- به پیر میکند محکم که چیست راه نجات
بداد جام می و گفت: راز پیوسته
۷- صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

دراز دستی این کوته آستین بیمن
۴- مده بغاطر نازک ملالت از من ره
که حافظ تو خود این لفظه گفت بسم الله
۵- بوی جان از لب خندان قدح می شنوم

۱- بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن
خلق را از دهن خویش میداد به شک
۲- چو در گلزار اقبالش خرامانم بجمده الله
نه میل لاله و نسیرین نه برنگ نستر دارم
۳- به زیر دلق ملمع کمند ها دارند

دغماز مکر

داستانای په فکر خوښه عسی شان شوم
نه پوهېږم چی ممتاز یا اور جهان شوم
چی بی کره ستا په مینه سره سرازه
ننا خوانه په خو رنگه درخشان شوم
وهر دجاوته چی گسروم واړه دی دی
دجمال په نندارو بی شامان شوم
غیر فکر می له زړه نه راپور شو
پر خلیل وېر غو باندی یکسان شوم
حلیمی د غماز مکرزیات له حششو
چی دی بیل له یاره نکا، په گومان شوم
«حلیمه»

داور بخوری

زړه می وسولو د عشق په سرولمېوکی
هیڅ آرام می د درد منه زړه په خاشی
جهان ټول راته تیاره شو بی لکنا به
د زړه شم زلم یواځی په خیل خان زه
عشق دریاب وه ناپایاب زه پری لاهو شوم

مایوسی از لاجاری من لاس یتیم مات کړل

د زړه غوښی می لوکی دلم ریموکی

سیده بشری بیگم

گزنی ادب :

لنډی

ماله په خوب کی ژها واخله
یارمی قهرشودریه درغوازی خپرونه
ما لسه چایسته کښولنه راوړه
زه د اودیل له پاسه پتر جوړومه
ما ته چایسته کو ټکین جوړ کړه
خیال به پری زه کړم بوی یی دواړو ته راښه
ما ویل قیامت پوری به زما یسی
نایه دریمه راته واخیستل لاسونه
مخامخ نه راخیژد لاسونه
جانان می نوی موتر وان دی توریه شته
دجهاد ټولونه

گزنی ادب :

چغیان

دسپینی خوښی په وده کی ترم
پښتو خود به بوغی وغم
زه له یاسکه گڼلی گوم
ن شنی دویې سوم ویی خوږم
لکه گوتړه په هوا تلسمه
وزرمی مات شورا ولویدمه
زه خو پایانه بنسیرا کومه
وبه سړی ته یی ورکمه
له خوره موره یی جلا کمه

ستابیلمتون

لیکمه سندری دغم ستا په بیلغاه کی
تانه چی جدا شومه سوزیږم تناره کی
دلته په بستر دویر کی لاس گریوان یم لم سره
نه کرځه خوشحاله خیر که زه یم په تیاره کی
سترگی می خلور شوی انتظار کړم لوتی لوتی
ستاد عشق سندری شته ماشوم زړگی تاره کی
لاړلی ښکلا دهغه ښار کړم دزله هیره زه
لوم ستاد عشق سندری دلته سپاره کی
سایره

دمیننی راز

نور به مخ په آینه برابره کړم
نه به دواړه سترگی توری په وانچه کړم
نه به سپین لاسونه سره کړم په نکریزو
نه به نوریه رمنځ سازد سرو پښته کړم
نه به ماتن هاتی خنسی پرمخ پسریردم
نه به لاندی باندی لېب په پانوسره کړم
چی د میننی نار می نشته چی یی گوری
صورت سینسگاره زه گوم یوه نهو کړم
درست صورت می شنی لمبی شنی شنی ووژی
چی دخپل مین دیننی راز په زړه کسړم
که ژوندون ترهر څه خوړدی په دنیا کی
اوس بی یاره په ماتریخ شوزه یی څه کړم
هغه یار چی جیر ته دی خوشحال دی اوسی
دی دی خپله خوشحالی کړی غم به زه کړم
میرمن توتیا



مترجم خلیل عنایت

از مجله علم و زندگی

قطعات سرگردان یخ در فضا



مدار زمین و سیارات دمدار

ابرهانیست که از مدار نظام شمسی درکائیات باقیمانده و قسمت زیاد تر آن از بقایای مدار نپتون است اما علمای سیاره شناس اتحاد سوروی چنین ابراز نظر می کنند که هسته سیارات دنباله دار از انفجارات که دردیگر جرم سماوی بوجود می پیوندد تشکیل میشود علمای این عقیده اند که قسمت سر این سیارات حتی به اندازه آفتاب است و دم آنها به چندین صد کیلو متر میرسد اما ضخامت متوسط اتمو سفر این سیارات به میلیارد رتبه کمتر از اتمو سفر یک اطاق میباشد و همین جهت است که اکثرا این سیارات از نزدیکی جو زمین به آسانی عبور می کنند که در رصد خانه ها آترامی بینند اگر اتمو سفر آن زیاد باشد با تصادم اتمو سفر زمین گره زمین شاید نابود می گردید .

دم این سیارات انواع مختلف داشته و به سه دسته تقسیم میشوند . نوع اول آن عبارت از دم مستقیم است که بعضی اوقات به جهت مخالف حرکت سیاره کمی انحنا پیدا می کند و اجزای آن یکدیگر خود را از هم دور میسازند اما تعجیل آن چندان زیاد نیست تا اثر قوه جاذبه آفتاب در بالای این نوع دم تقریباً ده و صد چندانست . تب دوم آن پهن بوده و آنها به جهت مخالف حرکت سیاره انحنا دارد درین نوع دم اجزای آن به جهت مخالف آفتاب حرکت می کند اما خیلی به آرامی و تعجیل چندان زیاد ندارد .

بقیه در صفحه ۴۵

صفحه ۵۱

نزدیک می کنند که شکل دم را در سیاره بوجود می آورد و ما آنرا بدین جهت ستاره دنباله دار می نامیم زمانیکه این مالیکول به سمت مخالف آفتاب به شکل دم سیاره به وجود آمد اجزا و گازات مختلف نیز درین قسمت خود را نزدیک می کنند که به این ترتیب دم سیاره خیلی دراز میشود .

تراکم گازات در قسمت این سیاره البته فرق می کند مثلاً گاز کاربن دا اکساید در قسمت سر سیاره تجمع نمیداند .

قسمت سر سیارات شکل پارابول را دارا میباشد .

سیارات دنباله دار دوام و بقای زیاد ندارد



ستاره دنباله دار بنام مارکوس که در سال ۱۹۵۷ کشف گردیده

و از یکصد الی یکصد و پنجاه دور زیاتر دور آفتاب گردش کرده نتوانسته و نابود میشوند زیرا در هر باریکه به آفتاب نزدیک میشوند یک قسمتی از کتله خود را از دست می دهند و همچنان اکثراً در اثر تصادم با سنگ های آسمانی از هم پاشیده شده و از بین میروند که اکثراً قطعات این سیارات به شکل قطعات یخ از جو زمین عبور کرده و به سطح زمین میروند تعداد سیارات دنباله دار در مدار نظام شمسی به نهایت زیاد میباشد اما سوال درینجاست که آیا تعداد سیارات جدید دنباله دار از کجا بدست می آیند؟

یک عالم هالندی در باره چنین ابراز نظر می کند که هسته این سیارات عبارت از بقایای

سیارات جلو گیری نمیداند .

ثابت است که نور پرفردت آفتاب در بالای تمام سیارات که در نظام شمس قرار دارند تاثیر می نماید و اما تاثیر حرارت آفتاب در بالای این اجرام به شکل گاز است و زمانیکه آفتاب در بالای قشر این اجرام می تابد چون قشر آن از طبقه ضخیم یخ است یک نوع بخار و گاز را تولید می کند مثلاً ما میتوانیم تاثیر حرارت را در قالب شیر یخ بخوبی ملاحظه نماییم برای اینکه شیر یخ ساخته شود و از هم پاشیده نشود و اطراف قالب آن قطعات یخ و برف را می اندازند و اگر خوب دقت نماییم قطعات یخ و برف یک نوع بخار را تولید می کنند که از تاثیر آن شیر یخ خود را بسته نمیداند .

پیدایش سیارات دنباله دار در فضا و دیدن آن در زمین واقعات خیلی نادرست و در هر یکصد سال از شش الی هفت بار زیاد دیده نمیشود با وجودیکه از چندین قرن به اینطرف سیارات دنباله دار کشف شده اند با آنها این اجرام در سیستم نظام شمسی بعین معما باقی مانده مطالب که در باره این سیارات به خوانندگان ارجمند تقدیم میشود تحقیقات دامنه دار علمای نجوم است که در باره چگونگی این سیارات بعمل آمده .

اناتومی سیارات دنباله دار طوریکه از طرف دانشمندان مطالعه شده طوریت که تمام قسمت های این سیارات خیلی مقاوم بوده و در مرکز آن هسته سیاره قرار دارد و بدور آن گاز ها به شکل گرد و غبار قرار دارد که بنام اتمو سفر سیاره یاد میشود هسته این سیارات قطر زیاد ندارد و تا حدود یک الی دو متر میرسد ساختمان این چنین سیارات توسط رصد خانه های بزرگ نجومی دیده شده است . کتله این سیارات تا به یک میلیارد تن میرسد البته به مقیاس فضا این چندان وزن زیاد نیست هسته این اجرام مانند دیگر مواد نبوده بلکه از ترکیب قطعات مختلف یخ و مپتان میباشد و این هسته از اجزای بسیار خورد یخ تشکیل گردیده مرکز و هسته این سیارات توسط یک قشر فوق العاده ضخیم یخ پوشانیده شده که مقاومت بسیار بلند را در مقابل شعاع آفتاب و حرارت آن دارا میباشد که از تبخیر شدن هسته

در نزدیکی های مدار نپتون با پلوتون هسته سیارات دنباله دار عمل می نماید و از هم جدا میشوند که درین حالت دیدن آنها از زمین خیلی ناممکن است . و با نزدیک شدن به آفتاب هسته آنها توسط اتمو سفر اش پوشانیده میشود تا گفته نگذاریم که اتمو سفر این سیارات با اتمو سفر تمام کرات دیگر تغییر کلی دارد .

هسته سیارات دنباله دار به نسبتیکه خیلی خورد است چندان قوه جاذبه ندارند که اتمو سفر خود را به شکل ثابت نگه دارد به این لحاظ زمانیکه سیاره به آفتاب نزدیک میشود قطعات یخ آن از هم پاشیده شده اما با آنها مالیکول های گاز هسته جدا میشود در جهت مخالف سمت آفتاب خود را به هسته سیاره



ستاره دنباله دار بنام دونات

شماره ۴۷

هوس

ترجمه و تنظيم از: قاسم صيقل-

تا اينجاى داستان خوا نديد

«برنارد» جوانى است كه بيتى در نزدش درس مى آموزد به چند رفيق ديگر خود در يك رستوران بر مى خورد درين وقت به آنان نزديك ميشود و به رفيق خود ميگويد كه ژان به تو جارج مجرد را معرفى ميكنم او يك فابريكه مواد آبادى در اختيار دارد وهم صاحب يك موتر مقبول است و مانند تو در ليسون زندگى ميكنند جارج لبخندى ميزند و





من فکر می‌کنم که دارم...



آه! اینکه من نمی‌دانم...



چرا بمن پشیمان می‌کنی؟

من همیشه آغوشی را که نکنم...

من برخلاف... تو برای من...



از خود با من حرف بزن... تو کی هستی؟
چه میکنی و چند ساله هستی؟

من تنها دارم و سترگم زبان انگلیسی
بیایم و با مادرم دوستی میکنم
مادم مادرا تیرگی گرفته...



آغوش دوباره به طرف می‌زنم می‌روم... بیستی...
برماد... می‌رقصند...

ممکن است مرا بچیت معلم قبول کنی؟

بله، می‌توانی...



بمنظرت شبیه مجله...

تقریباً منم... وقتی با هم رفیقیم، خود
با من راحت هستی سحرده... چگونه؟



چراچ به چشمانی... خیره می‌شود

چرا اینطور بمن نگاه میکنی؟

خیلی میل دارم که
ترا در آغوش بگیرم



حال تربیت تو است...

من بچیت سواد جوان دارم بنام... پدر و مادرم دارم که
در برمودد توانایی نظردارم... صاحب یک فابریک سواد
ساخته‌ای می‌باشم و در سفر خوشم می‌آید...



وقتی دو جوان یکدیگر را دوست
داشته باشند... این یک چیز عجیب است

کتاب برای تو... اما نه برای من...



چرا در یک گوشه آرام نه دریم... من در پیوسته
نزدیکی یک یادگاری دارم...

از بچیت محبت کنم... هان؟

در شبها این سفر مشکل را آسان میساختند
هیچکدام نمیخواستند از زخمهای شان حرف
برزند زخمهای که هر روز بیشتر التهاب میگرفت
و درد آن شدید تر میشد. اوسکار سیند وقتی
میدید یکتا از مسفران تومید و خسته شد.
بوی میگفت بزودی برین مشکلات چیره خواهیم
شد. اوسکار هر روز این جمله را تکرار میکرد
تا باری کودکان را جرئت داده باشد. اما
متنا سفاکه هر روز توام با هوای سرد
بیایان میرسید بدون آنکه هدف رسیده باشند
سما بالای سرشان صدای غرش طیاراتی را
میشنیدند که مصروف جستجوی آنان بود.
اوسکار وقتی صدای طیارات را میشنید میگفت
آنجا پشت فرمان طیاره حتما برادرم نشسته
و ما را میباید.

هر وقت صدای غرش طیاره از فضا بگوش
شان میرسید فریاد کمک میکشیدند ولی صدای
شان در حلقوم شان خفه میشد از فضای خفه
کننده اسمکا من تولید نمیکرد. حتی
بعضا دستمال های خود را بهوا در اهتزاز می
درآوردند هر چند که فضای جنگل راغبسار
غلظتی پوشانده بود. اما همینکه صدای طیاره
خاموش میشد لحظه بیکدیگر بانگاههای تردد
تومیدی نگاه میکردند اما گلایدی کوچک و زینا
نمیگذاشت تومیدی برآنان چیره گردد و لهذا
میگفت ما باید حتما به نجات خود امیدوار باشیم
بلاخره ما را نجات خواهند داد چون حتی یک
دانه گوگرد با خود نداشتند لهذا نتوانستند

آتش مشتعل گردانند تا باری برای طیارات
اکتشافی کمک کرده باشند. خوراک شان نیز
پایان رسیده بود و آب شفاف و مشروب
نیز محروم بودند. اوسکار سیند ملتفت میشد که
اگر جرئت شان سلب نشده اما نیروی شان به
تحلیل رفته بود.

باز هم سیند برای تقویت قلب قضا زدگان
خرد سال گفت در هر صورت ماعلیه این
مشکل خواهیم جست.

بقیه در صفحه ۶۵



سیندیه کوچک که ۹ سال عمر دارد ولی خیلی
دلور بود.

ژوندون



هرمالینه چارده ساله که پاهایش ورم کرده و لثرت راه رفتن را نداشت

هواسم با رانی این چنین هوای نامطلوب معمولا
وجود دارد. اوسکار سیند بیدار بود. کدام موضع
پشت بدنش سخت درد میکرد. ولی چون دواهی
وجود نداشت لاجرم جزاینکه خود را تلقین کند
راه دیگری وجود نداشت.

من اصلا به استقامت ایسکوزاسین پرواز
میکردم و این محل را بخوبی میشناسم لهذا
ازینجا چندانی فاصله نداریم. اما درین جنگل وحشی حتی پیمودن ۱۰۰
متر نیز یک فاصله بعید و طولانی گفته میشود
از جانبی هم کوهلهای صعبالمرر وجود داشت
که رسیدن به ایسکو زاسین را دشوار میساخت
و اوسکار سیند همه این حرف ها را میفهمید
ولی به کودکان چیزی نمیگفت.

وقتی خانه برسیم سوژه مطبوعات خواهیم
شد. فردای آنهمه اسباب و وسایلی را که به درد
شان میخورد از کابین طیاره بیرون کشیدند.
اینها عبارت بود از چند پارچه نان خشک
چند پارچه کیک و چند دانه چاکلیت. تمام
مواد غذایی گروه قضا زده ما را درین مسافرت
طولانی و دشوار همین سه چیز تشکیل میداد
و اینها بهیچصورت برای آنان که انجام آن
مجبور بود و متاسفانه که این کلچه و کیک
بابوی نامطبوع پزین نیز عجب بود. نخست
دو بستره از کابین طیاره بیرون کشیدند و بر آن

طریقی که آنان میپیمودند کوهستانی بود
و هر بار قدمی روی آن میگذاشتند میلغز یدند
و این کار چندین بار تکرار میشد که خود معطلزم
نیروی زیاد بود. کیتی یارای راه رفتن نداشت
باید او را بهوش خود حمل کنند به این ترتیب
گلایدی و اوسکار انتقال او را به نوبت بهوش
داشتند. کیتی از متورم شدن زخمهای خود
سخت رنج میبرد ولی گلایدی و اوسکار او را
تسلیم میدادند و میگفتند بزودی روبه بهبود
خواهد گذاشت.

سبزیلا هنوز چند ساعتی راه نرفته بود که
بوتهایش را از دست داد و دیگر نمیتوانست روی
زمین سنگزار جنگل قدم بردارد. اوسکا دویرا
دریغل گرفت این کار خوش سبزیلا آمد چنان
گفت وقتی به شهر خود رسیدم عکسها و ماجرای
مادر مطبوعات نشر خواهد شد.

روز هوا اندکی گرم شد. چون با هوای گرم
معتاد بودند لهذا برای شان تحمل ناپذیر نبود
هر جاباب ایستاده ای می یافتند فوراً خود را خم
میکردند و هر چند کثیف و طعم ناگواری میداد
با آن رفع عطش میکردند. برای قورباغه ها این
موجودات با آشنا مینمود و لهذا بانزدیک شدن

چهرانات

کشتی جالب



این کشتی شفاف که قسمت زیرین آن کاملاً هموار میباشد بیشتر مورد استفاده ماهیگیران و شناگران آماتور و جوان قرار گرفته میتوانند این کشتی جالب که گنجایش يك یا دو نفر را بیشتر ندارد قسمت زیرین کشتی از يك نوع پلاستیک محکم که دارای شش میلی متر ضخامت میباشد ساخته شده است و جدار آن از نیلون تهیه شده که توسط نیو پرن پوشانیده شده که دارای مقاومت زیاد در برابر امواج و تصادم های احتمالی میباشد.

هنری خویش کلاذ نو را شهر کوچک و کثیف و غیر قابل زیست دیدم ولی در ماورای شهری چنین طبیعت سرشار از زیبایی ها و تابلو های جالب شاهکار دست توانای طبیعت چون ستاره ها انوار امید بخش شانرا به اعماق هستی هنری می تا بایند.

در این آوان اوبا پنسل کوچک هر روز تصویر بزرگ از زندگی مردم خویش ترسیم میکرد.

کوچه مزدحم مملو از گارگران دهنده سوی کار یادر حال مرخصی، و ترین روشن مغازه ها، دکاکین و جاده های نیمه روشن، مریضان منتظر درمراکز صحنی، ایستگاه های ریل و باز هم جاده وکنله های مردم.

ژونون

تهیه کننده سید احمد شا شامل

خستگی یادشمن جان همه

اطمینان داشته باشید در جسمتان نقص وجود دارد به مدت چند روز پیروی از این پروگرام از بین نرفت هر صبح به تمرین های ورزشی در هوای آزاد بپردازید غذا های سبزه اما نیرو بخش میل کنید به قدر کافی خستگی است.



پارها اتفاق افتاده که گفته اید: «بسیار خسته میباشم»... خستگی به دنبال يك پیاده روی طولانی و یا پرداختن به يك کار سخت طبیعی است. اما وقتی چنین نیست، در جستجوی علت آن باید برآیم، مخصوصاً اگر بی دربی تکرار شود.

هنگامی که از خستگی ظاهر را رنج میبریم کتاب یا مجله ای بدست میگیریم که بخوانیم اما توجه ما را جلب نمی کند و دوباره آنرا به سوپی می اندازیم.... و قتیکه از ما برای يك بازی دعوتی به عمل می آید به خود شوق حس نمی کنیم.

نمیدانیم که چرا چنین احساس داریم و نمیخواهیم چنین احساس نیز داشته باشیم، در این صورت به جست که راه های رهائی از آن را با هم بررسی کنیم.

۱- يك معاینه جسمی به عمل بیاورید. امکان دارد که این احساس خستگی و تنبلی به سبب نقص یا ایرادی در جسم باشد در این صورت مراجعه به داکتر يك سوال حتمی است اگر داکتر اطمینان داد که نقص عضوی ندارید لازم است به کاوشگری در اندیشه و روح خود بپردازید. چنانچه اهل مراجعه به داکتر نیستید برای اینکه

هنرمند بزرگ با پنسل کوچک

تصویر گاهی دردیگور تیاتر و زمانی هم بشکل داستان های مصور از پیر تاجوان را محضوظ گردانیده است.

نقاشی های او در آثار ویکتور هوگو، در نندا رتون های پاریس ماسکو و پاو لیون ایکسپو ۵۸ در بروکسل و غیره زینت بخش جالب ترین پروگرام جهانی شده است.

کارل سو سک در ۱۹۱۵ در شهر معروف (کرو سیلاوی) که در جنب شهر بزرگ و معدنی کلاذ و نو موقعیت دارد پا به عرصه وجود گذاشت و مکتب هنر های زیبا را

اولین مراحل شروع فعالیت های او زمانی اظهار داشت: من در اولین مراحل شروع فعالیت های



کارل سو سک

ملی برای کارل سوسک نقاش چیزه دست چک تفویض گردید. چنین پیش آمدی هرگز موجبات تعجب مردمان هنر دوست که شاهکارهای این هنرمند محبوب را مدامی در

مغاره نشینان

ارتفاعات

قره کمر ده هزار سال قبل از امروز

رازهای از دل باستان

خاک افغانستان، خاکست کهن و باستانی که مراتب قدمت آن درمآورای افق قرون و هزاران سال گذشته پنهان است.

حافظه تاریخ مراتب اولیه شپرت این سر زمین کهن را بیاد ندارد و این داستا نهی تاریخی تاجانیکه به حماسیات و کارنامه های رزمی قهرمان سلف و پهلوانان نامی مربوط است یک سلسله خاطره هارا بما رسانیده که مطالعه آن بحثی است جداگانه و بسیار دلچسپ چنانچه دانشمندان در باره زندگانی اولیه و دوره زندگانی بشری در مغاره های مرتفع کاوشهای نموده و نتایج این مطالعات و کاوشها را برای آگاهی بیشتر انسانها بدسترس خوانند گمان گذاشته اند و طوریکه شواهد تاریخی و وضع اقلیمی و جغرافیایی کشورما نشان می دهد انسان هادرین دوره پناگاهای خوبی در دامنه هاو کمرهای کوه هاودامنه های جبال هندو کش (بیشتر در حصص شمالی که دارای دره ها و جلگه های وسیعی بوده و برای زندگانی مغاره ای مساعد تر میباشد) داشته اند.

مغاره نشینی به نحویکه ذکر کردیم از پنجم هزار سال باینطرف در صحنه آسیا معمول بوده و بعد از ۴۵۰ هزار سال در ۵۰ هزار سال اخیر باشکریان غارنشین در بسیاری از نقاط آسیا منجمله در چین، افغانستان، و ایران مواجه می شویم در افغانستان نام «قره کمر» به مرآت بدو بحث زندگانی مغاره نشینی زیب اوراق تاریخ گردیده و تحقیق و کاوشهای راکه درین قسمت (داکتر کارلتن کون) متخصص امریکایی قبل التاریخ نموده قابل تذکر است غار قره

کمر در ۸ میلی شمال آبیگ (سمنگان) بین بل خمری و تاشقرغان در مجاورت قریه افتاده که بنام (سرکار) یاد می شود و در دامنه های جنوب شرقی کوهی قرار دارد که بر دهکده مذکور در افق شمال (آبیگ) حاکم است. ارتفاع این غار از سطح دریا ۲۳۰۰ فوت و بلندی آن از روی جلگه ۲۴۵۰۰ فوت میباشد علت وجود این پناه گاهای کوهی در ارتفاعات نخست ترس انسان از غافل گیر شدن از حیوانات درنده و دیگر داشتن چشم انداز روی جلگه بوده که به مقصد پیدا کردن و تعقیب شکار مود واقع میشد چنانچه داکتر کون در مورد چشم انداز وسیع غار قره کمر چنین میگوید.

از آنجا نیکه تاجندین میل پنهانی دره را می توان دید و برای شکاری ها نقطه بسیار مساعدی بود که شکار خود را خوب دیده و خوب تعقیب می توانستند همچنین چون رخ غار بطرف جنوب است لهذا تمام روز از روشنی آفتاب روشن و گرم میباشد. هکذا آب نیز در نزدیکی این مغاره وجود دارد که حیوانات به کثرت در گرد و نواح آن تردد دارد علاوه برین مزایا در روز گاران قدیم که مغازه مسکون بود مواد سوخت وافر هم در ماحول آن پیدا میشد. احجار کوه از سنگ های نرم ترکیب شده و از نظر تشکیلات طبقات الارضی به طبقه (زوراسیک) تعلق پیدا می کند.

در تمام طبقات خاک این مغاره آثار زندگانی مشهود است. از استخوانهای حیوانات و افزار سنگی چقماق هویداست و می توان ادعا کرد که مغاره مذکور در تمام طول دوره بقیه در صفحه ۵۹

جوانان

جوانان و سرگرمی های خطرناک



بسیاری از جوانان از بهترین وسایل ترابری و وسایل حمل و نقل، خطرناکترین تفریحات و سرگرمی ها را میسازند البته تفریحات و سرگرمی به عقیده خودشان .
موتور سائیکل یکی از این جمله وسایل است که مصرف کم دارد و در عین زمان دارای سرعت زیاد .
بیمون فاصله دراز با وقت کم و مصرف کم از نگاه اقتصاد نیز قابل بحث است .
ولی یک عده جوانان از این وسیله بشکلی استفاده میکنند و آنرا برای خویش یک وسیله سرگرمی دانسته خطرناکترین حرکات را با آن اجرا می نمایند که بعضا این حرکات موجب دلخراش ترین واقعات گردیده که منجر به از بین رفتن دست و پا و حتی مرگ میگردد. پس کوشش شود که از آن بشکل معقول استفاده گردد

زیبایی از نظر فلاسفه

زیبایی دلپسند است . مواظب باش فریبده نباشد ...
سیرت خوب بهتر از صورت خوبست . . .

(۹)

(تانی)

همه کس در موقع زیبا بی گسل را میپرسند ولی آن دم که بزم کرده شد بخاک راهش می افکند ...

(۹)

(فنون)

هر زن مظهر عشق و زیبا نیست
وجاهت در روح باتقوی مثل آینه است که عالم را قشنگتر جلو -
گر میسازد ...

(مادام دونکر)

وجاهت و زیبائی برای زنان یک موهبت عمومی و خدا داد است . .

(فیشکو)

(ارسطو)

جمال بهترین توصیه و سفارش نامه است ...
کمتر زن زیبایی است که بیک دوستی ساده قناعت می کند ...

(آبل دوفرن)

زیبایی باید بخودی خود جلو بکند ، خود سازی قابل دوام نیست

(پارس)

یک زن زشت فقط نصف زنند کسی میشناسد .

وجاهت زن را از تناسب اندام وی باید سنجید

(ولامید)

فرستنده نریمان -

این دوستان نوشته اند



شا غلی امین الدین خرم



شاغلی فریدون اسلمی



شاغلی عبد الرحیم افغان



شاغلی احسام الدین «امیری»

قدرت است و توان اجازه میدهد در پیشبرد هر گونه پلان های اجتماعی ما، که ضامن سعادت، خیر و ترقی کشور مان است کوشش کرد که تا این پلان های عام المنفعه دولت جمهوری مان تحقق یابد ...
چگونه میتوان وقت از دست رفته را باز بدست آورد عنوان مضمونی راجبران کرد .

جوانان چه کار ها میکنند...
شاغلی احسام الدین مامور شعبه آفست مطبوعه دولتی نوشته است «یک جوان واقعی باید کار کرد ، تا که از سر مایه گران بهای ایام جوانی بهره مند اند به پیش رفت ، تا مملکت عزیز را به شاهراه طرقي سوق داده و تساجا ییکه

بنا غلی عبد الرحیم افغان متعلم صنف دوازدهم لیسه حبیبیه در باره نقش جوانان در اجتماع مینویسد ... جوانان که نیروی واقعی یک کشور اند باید ملتفت بار سنگین خود باشند که وطن از آنها چه انتظاری دارد و مردم ما به آنها به چه امیدی چشم به راه اند که این

فابریکه نساجی بگرامی

محمود طرزی

طرزی در هر گوشه حیات مستقل ملی افغانستان انعکاس میکند، از تاسیس و تحکیم روابط دوستانه با کشور های دوست گرفته تا اصلاحات سیاسی و اجتماعی در کشور. او تمام فعالیت های سیاسی اجتماعی علمی ادبی خویش را بر سر ضد استعمار و امپریالیزم متوجه ساخت مخصوصاً آثار پوبلیسیستیک او متضمن مطالب ارزنده و آشنایی درین زمینه میباشد.

بدین ترتیب این چهره برجسته سیاسی، ادیب و متفکر شپیر دانش پرور و مبارز سلحشور ضد استعمار و امپریالیسم محمود بیک طرزی، حیات ثمر بخش و افتخار آمیزی بسر برد. مردم افغانستان او را با احترام عمیق یاد میکنند و به آتش دل بستگی نشان میدهند.

این موضوع قابل یاد آوری است که اخیراً پس از استقرار رژیم جمهوریت در افغانستان به بررسی آثار محمود بیک طرزی و بحث پیرامون افکار و اندیشه های او اهمیت خاص داده شده و در راه معرفی شخصیت ملی او مساعی فراوان بکار میرود.

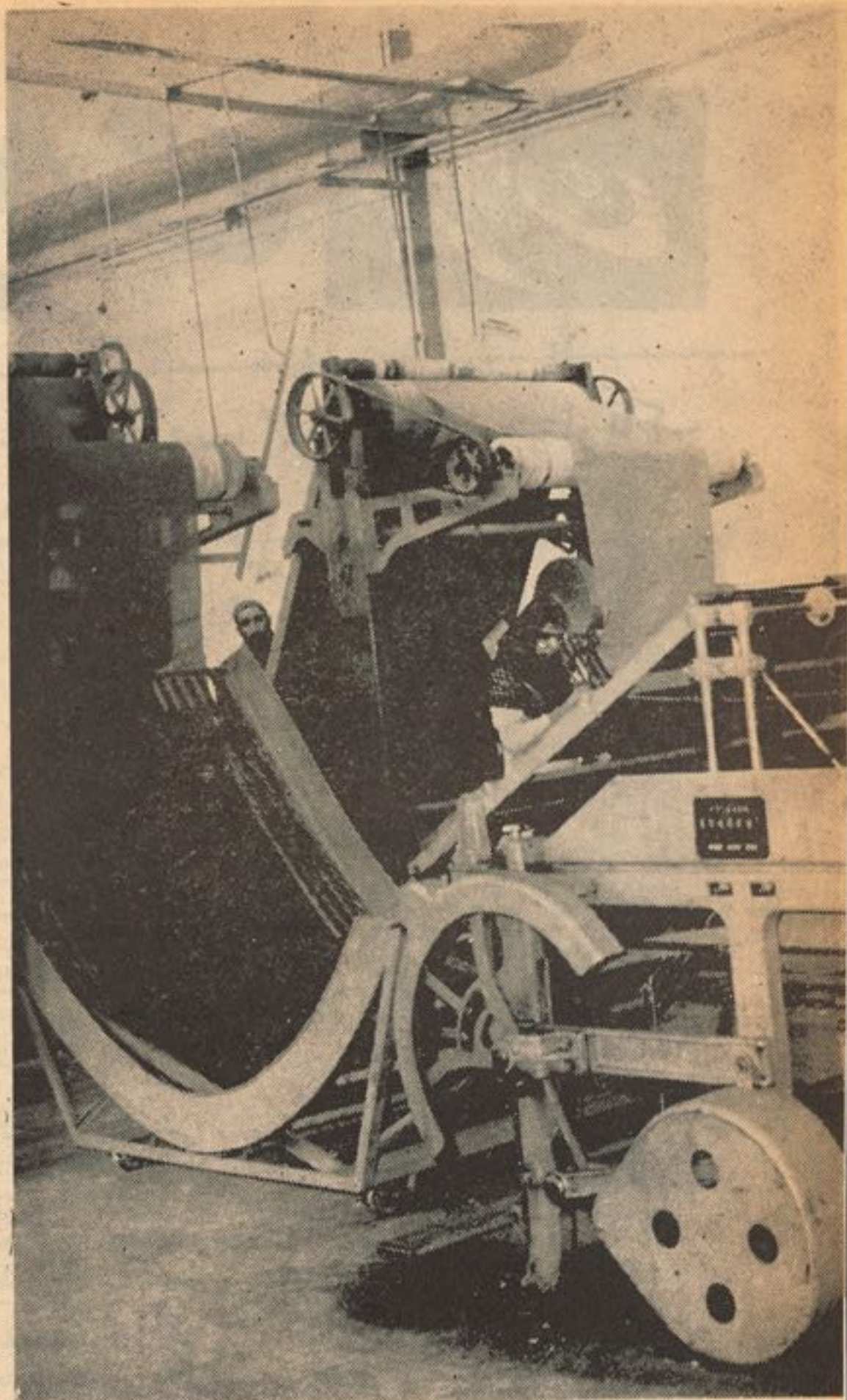
عندالموقع از طرف نمایندگان وزارت معادن و صنایع و اولیای امور هرولایت نظارت و مراقبت به عمل می آید تا نرخ منسوجات مذکور به یک پیمانه معین نگه داشته شود. شاعلی رئیس در باره شعبات تخنیک فابریکه چنین گفتند:

شعبات که در این فابریکه مصروف تولید اند عبارت اند از شعبات شانه، فلیته، نختابی، تهیه بافت، تنسته، آهارنخ، شعبه بافت رنگ آمیزی پارچه های نخی، تاپه کاری و فنیشنگ که هر یک از شعبات فنی مجهز با لابراتوار های مخصوص تخنیک بوده و تمام امور مربوطه به این فابریکه را جوانان لایق و با استعداد دختر و پسر افغان به عهده دارند.

شاعلی رئیس چنین افزودند:

در ده ماه امسال یازده میلیون و سه صد هزار متر پارچه در فابریکه تولید شده است. موصوف گفت علاوه از فروش تولیدات امسال پنجاه هزار متر از پارچه های سالهای گذشته نیز بفروش رسیده است.

همچنان اضافه نمودند: فابریکه از فروش منسوجات در ده ماه امسال دویست میلیون و هفتصد هزار افغانی بدست آورده، همچنان از مدرک فروش دویست و هفتاد و پنج تن نسج به بافندگی های کشور هجده میلیون و یکصد و شصت هزار افغانی کماً نموده است.



شش کودک و یک پیلوت

شان تمام است و مخصوصاً کیتی درین میان قطعاً جان سلامت نخواهد برد. باران همچنان میبارید و رعد میفریاد و اوسکار از شاخه درختان خرمای وحشی سایه بانی ساخته و کودکان را در پناه آن آهسته آهسته حرکت میداد و لسی باران بحدی شدید بود که این برگها جایی را نمیگرفت.

روز هفتم روز واقعا دشواری برای فضا زدگان بود و هنوز چند قدمی نبرداشته بودند که دفتما مقابل خود کلبه ای را مشاهده کردند بنظر آنان هیچ کلبه رابه چنین زیبایی و شکوه



داد. رهنو خبرنگار شترن از وپرسید - واما درباره اطفال چه میگوید؟ - البته همیشه روز های تعطیل را با یسان برسد باردیگر کودکان مکتبی را برای ادامه درس شان به محل سابقه خواهم برد. در حال حاضر کودکان در فارم حیوانات پدران شان مشغول تفریح و وساعت تیسری هستند زخمهای ناشی از مسافرت اخیریه سرعت التیام یافت کیتی کوچک در قبرستان پدری اش بخاک سپرده شد و بارانها بهاری تیرات خود روی قبر او مجال نموی بیشتر داده است. هم جان اجساد دوتفر دیگر که عبارت ازانتو نیو سیمون و جان وین گارت بودند نیز بخاک سپرده شدند.

اوسکار سیندر به خبر نگار شترن گفت: - خدای واسپا سگزارم که کودکان مخلوق فراموشی گازی هستند و مرارت گذشته را زود از خاطر می برند. اوسکار سیندر به پاسی نجات عده ای از کودکان به حیث قهرمان ملی پیرو برگزیده شد و مطبوعات از بوبه قدردانی تجلیل کردند.



از راست به چپ کودك اول و دوم که هیچ جراحت نبرداشتند و کودك ایستاده در عرض راه جان داد عکس پائین از طرف چپ نفر اول، اوسکار سیندر پیلوت طیاره بود که حالا قهرمان ملی پیر و لقب گرفته است کودك سوم و پنجم در قطار اول در عرض سقوط طیاره هلاک شدند.

انلیش

ژوندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون: پیغله راحله راسخ
مهمتم: علی محمد عثمان زاده
تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوجبور ۲۶۸۵۱
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
آدرس: انصاری واپ
وجه اشتراک:
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

پدری خود رسیدیم

اما دیگران محزون بودند زیرا جسد بیجان کیتی کوچک هنوز از نظر شان دور نشده بود. مثل اینکه مرگ کیتی کوچک در عسروق و شرابین دیگران تازه کار خود را کرد زیرا دفعتاً همه به گریه افتادند و در آغوش یکدیگر پناه بردند که معلوم نبود این گریه وزاری از ناحیه ضایع هم سفر شان بود و یا اینکه از مرگ جان سلامت برده بودند.

از اوسکار سیندر در پیله طیاره ای بزرگ شفاخانه شهر کوچکی انتقال یافتند زخمش گندیده و پاها ورم کرده بود.

دکتر معالج شفاخانه وقتی از معاینات طبی آنان فارغ شد گفت که با تعجب حالت مزاجی شان با آنهمه رنج و زحمتی که دیده اند باز هم فوق العاده رضایت بخش است تنها اوسکار سیندر رابه لیما (پایتخت پیرو) انتقال دادند چونکه احتمال میرفت که قسمت داخلی بدنش آسیب دیده است.

تصمیم جدی اوسکار:

اوسکار فعلاً در یک شفاخانه نظامی لیما تحت معالجه قرار دارد وی می گوید همیشه شفاخانه را ترک بدم بلافاصله و طیفه گذشته خود را دنبال خواهم کرد و کودکان را برای مزید تدریس به محل سلیقه شان انتقال خواهم

به خاطر نداشتند

اوسکار سیندر رو بسوی کیتی کرده فریاد برآورد.

کیتی! دیدی که بلاخره بر مشکلات پیروز شدیم.

و کودکان فریاد شادمانی برآوردند و کسار لوس کوچک بسوی کلبه بدویدن شد یکبار افتاد از زمین بلند شد و مجدداً بسوی کلبه بشتافت ولی کیتی دلآور این چیز هارادیده نمیتوانست زیرا باردیگر از حال رفته بود.

شخصی که درین منطقه وحشی بسر میبرد جاکینتو نام داشت او فوراً متوجه شد که حال کیتی خوب نیست فوراً او را بدوش انداخت اما متأسفانه وی قایل حمل نبود جاکینتو باتالرف گفت ایسن کودك بیخواهیم لحظه جان داده است.

منطقه ای که اوسکار و هفت کودك بعد از یک هفته راه پیمایی قطع ۳۵ کیلو متر به آن رسیدند کاف نام داشت. اوسکار سیندر حق بجانب بود که اوسکار این محل حادثه چندانی فاصله نداشت.

بایک طیاره یک ماشین عازم اوسکارین گردیدند در عرض راه سبزیل کوچک پیوسته تکرار میکرد.

کاکا اوسکار بلاخره واقعا به کاشیانه

این حرف بار دیگر درد چشمان کیتی کوچک بارقه امیدی رابه درخشش درآورد اما زخم های رویش که آماسیده بود دیگر شناخته نمیشد.

روز هایکنواخت سپری میگردید و گامی را که برمیداشتند مینداشتند پشت این اشجار بلاخره ایسکو زاسین نمودار خواهد شد ولی دریغ که پشت یک سلسله درختان درختان دیگر از گریبان جنگل سر میکشید خلاصه اینکه شب های طولانی توام با بارندگی توقف پیرو سردی هوا همه دست بدست هم داده زندگی را برای شان رقت بار ساخته بسود خصوصاً وقتی که شبانه صدای یگان حیوان وحشی در سکوت وحشتناک جنگل میپیچید بر مقدار یاس شان می افزود.

اوسکار سیندر یکی از شبها را خیلی طولانی و پیاپی ناپذیر فکر کرد و آرزو میکرد که بلاخره شفق بدمد و این شب پایان برسد. ناله کیتی رامیشنید. آهسته آهسته این هراس بدش راه یافت مبادا جنگل را دور نزده باشد و به این ترتیب تمام کوشش شان بیهوده ثابت گردد.

روز هفتم دفعتاً جلو کلبه ای رسیدند

روز هفتم راه پیمایی شان نیز رسید و اوسکار سیندر کاملاً متیقن بود که دیگر کار

عکسها

سوفیا لورن

من یک مادر چهل ساله هستم



سوفیا لورن هنر پیشه مشهور و طناز سینما با وجود آنکه اکنون یک زن چهل ساله است، اما هنوز هم با نگاه های جذاب و جسارت هر چه بیشتر در فیلمهای مختلف حصه میگیرد.

وی اخیراً در فلمی «بنام له پیه» دیوکانگستر «در حالیکه لبا — مخصوصی دربر نموده بود حصه گرفت. تهیه این فلم از دیر وقت در نظر گرفته شده بود. سوفیا که چندی پیش با «کار لوپونتی» همسرش و دو طفلش که برای سوفیا بیشتر از یک افتخار اند به روم آمده بود چهلمین سال تولدی اش را جشن گرفت.

سوفیا یابین ستاره معروف سینما میگوید: «من یک زن چهل ساله ام و از آشپزی خیلی خوشم می آید».

رومی شناید روستاره معروف آلمانی بیر کار دوریست

رومی شناید روستاره معروف سینما به هنر پیشه آلمانی «بیر کار دوریست» گفت:

«از شما بسیار خوشم می آید». وی این جمله را در مقابل کمره های تلویزیون که فلمی را بنام «تلك شو» تهیه مینمود به هنر پیشه آلمانی گفت اما «دوریست» به گفتار شنایدر اعتنایی نکرد و در زمینه پاسخی ارایه نمود و همانطور در برابر نقش اش باوفا باقی ماند. «دوریست» نسبت يك سرقت، سه سال رادر زندان سپری نموده و دیگران خا طره هایش را قصه می میکنند.

«دوریست» بعد از اینکه نقش «مارلون براندو» را در يك نمايشنامه تياتر بنام «بوشوم» بازی کرد. نسبت موفقیته او زنگ تيلفون اش يك لحظه آرام نمیکرفت.



اختراعات واكتشافات

اجرای این عملیه کامپیوتر از وقوع زلزله، منطقه و تمام خصوصیات آن خبر میدهد. چنین کامپیوتر ها برای ساختمان شهر ها و غیره امور ساختمانی در آینده مورد استعمال زیاد پیدا خواهد کرد.

آیا وقوع زلزله را میتوان پیشگویی کرد. دانشمندان ایتالوی برای پیشگویی از وقوع زلزله از کامپیوتر استفاده می کنند به ترتیکه به ساختمان حافظه ماشین کامپیوتر تفصیل و فوع دو هزار زلزله را با تاریخ وقوع زلزله منطقه، وضع جغرافیایی، قدرت زلزله، کوردینات و غیره خصوصیات زلزله را که از سال ۱۸۹۰ تا حال در ایتالیا رخ داده در آن جامیده اند.

زبان شیر

گیسوی پریشان

تیسیم از دولعلت ای شکرگفتار می‌زیبد
نراکت در کلام نازکت بسیار می‌زیبد
اگرچه زیب دارد چین زلف اندرینا گوشت
پریشان چین گیسویت بر رخسار می‌زیبد
رخت گل عارضت سنبل لب چون مل زبان بلبل
به این خوبی چو بخرامی سوزی گلزار می‌زیبد
زمن سوزوگداز و زار و نالیدن بود زیبا
ترا جور و جفای شوخ شیرین کار می‌زیبد

قاسم شاعری از خنج پنجشیر
۱۲۹۶-۱۴۳۴ ه. ق.

نوشته: ع- د

حسادت

... از آتش به بعد که نخستین پرتو انسانی در دل‌های یک دیگر ما تابید روز عاشق‌ها می‌سرت بخش و حزن انگیزی بر ما گذشت و خاطرات تلخ و شیرینی یادگار گذاشت نمیدانم که یا دت است در یکی از شب‌های تابستانی که به محفل دوستی حاضر بودیم و میان خرمی از گل‌ها بزمی آراسته بودیم وقتی خواستی بمن بفهمانی دوست قدیم چون باده کهن کیستی بیشتر است مرا چندان نپذیرفتی و تا آخر با آنکه رندانه از تو گرفته بودم گرم گرفتی و بر من آتش زدی منم که زودتر این راز را از نگاه تو خواندم و بیشتر تلخی چشیدم در لثه عقل دامت رازها کردم از زیبایی گل‌ها که چون رخسار تو میسوخت نیز ملول شدم و با آن چسبیدم در آن لحظه عشق تو و محبت تو دنیای دلم را برهم زد در خیالم آشو بی برخاست آن صورت زیبا را که یک لحظه پیش در نظرم بهشت آرزو رادم میگرد دهنزار بار زشت یافتم خواستم آتش تو در سینه به نگاه سرد و بی باک خاموش بسازم دیدم گل آشفته ای بخود می‌چید و فغان میکند... (شیهه عاشقی سوختن و ساختن است این عقل سرکش تو را از بهشت عشق جاوید بی‌نصیب می‌سازد در کیش عاشقان فرزانی دیوانگیست خواسته باشی عشق زنده بمانی و به معشوق برسی دیوانه شو...)

هنوز خیالم با گل‌ها و دلم با تو بود که می‌زبان دوباره رشته صحبت را میان ما استوار ساخت... وقتی نظر من به غلتید مثل آنکه سال‌ها از هم گریخته باشیم بچشم و دل یکدیگر نگاه کردیم افسوس بجای نوازش چه تیش‌ها که بردل هم نزدیم و چه زخم‌ها که از من بجان تو واز تو بروح من نه‌نشست بادل زخمی و روح تیر خورده چه ملامت‌ها که نکشیدیم و چه فغان‌ها که نکردیم برای آزار خود و ساعرجه از تهمت و گناه بود برداشتیم و یکدیگر حواله کردیم غافل از آنکه ازین شیوه ساز رقیب بنوا می‌آید و ما را بجان هم می‌اندازد...

... آن یکساعت که گذشت تلخی‌های عمر را جمع کرد و یکم ماریخت یکبار متوجه شدیم که بساط محفل بر هم خورده و دیگران بر خاسته اند... تو نیز برخاستی ولی من زیر بار سنگین درد و اندوه می‌نالیدم...

شب را تا صبح نخوابیدم آزاد گشیدم و با خیال تو کشمکش داشتم از لغزش خود ندامت می‌کشیدم با زلف بریشانت که سایه شب را تاریک ساخت می‌آویختم صورت زیبایی ترا که یکساعت بر مهتاب صفا می‌روخت می‌دیدم که از آه من گرد گرفته و بر پشیمانی تو هاله‌ای از قهر و درستی آرام سایه افکنده است فکر می‌کردم چه نصیبت‌ها که بایک لغزش تو چک دنیای دوستی را فرو نریزد و ما را از سعادت به شقاوت نکشاند اکنون که دور از نظر هوسا ز رقیب بتمی نویسم هزار بار خوشم گردد راه شوم و بدمان تو بهشتیم گاش تو هم از آن باده کهنه که خمسار شد در سر دارد دهن بست برداری تا من هم بی‌پروا نگاهت کنم و ببینم از جمال تو مست شوم و یاد آتش به نخست را تازه سازم.

خواهم گرفت

چند روزی از سر کوی تو با خواهم گرفت
تابه بینم دامن وصلت کجا خواهم گرفت
سال‌ها خون‌گریه خواهم کرد از هجر تو من
انتقام خود بدین رنگ از خنا خواهم گرفت
تا کنم آشفته تر ز لثه پریشان تو را
در شب تاریک دامن دعا خواهم گرفت
انتهای الفت را تا بداند عالمی
شرح بیداد تو را از ابتدا خواهم گرفت
از هوا داران گلزار سر گسویت نهان
همچو بوی گل سراغت از صبا خواهم گرفت

عبد الغفور ندیم ۱۲۹۶-۱۳۳۴ هجری قمری

دولت ایمان

بر آذر عشق اوست مشکل حالتی بر جان
چه حالت؟ حالت زحمت چه زحمت؟ زحمت حرمان
ز جوش هجر او دارم یگانگی جگر سوزش
چه سوزش؟ سوزش آتش چه آتش؟ آتش هجران
نشسته نازنین من به تخت حسن چون خسرو
چه خسرو؟ خسرو کشور چه کشور؟ کشور خویان
عربان سرش دارم همیشه ریزش گوهر
چه گوهر؟ گوهر دیده چه دیده؟ دیده گریان
ز حق شیر احمد مسکین گند وقت سفر شواش
چه شواش؟ شواش دولت چه دولت؟ دولت ایمان
شیر احمد اهل سرخورد ننگر هار
ملك الشعرای دوره سراجیه

قصه‌ای از غصه‌ها

کلمات طلایی اش را که در عقب آن صحرای بی کرانه‌یی از دروغ‌ها و نیرنگ‌ها باهم بافت خورده بود قبول میکردم و هر روز معصومانه‌تر و بی باکانه تر از روز دیگر بسراغش میرفتم اما، اما... او را نمی‌دام.

تا اینکه ... روزی چون روزهای دیگر بسراغش رفتم برایش تیلیفون زدم، جوابم همان هیچ بود و هیچ... تشویش بدلمس چنگ زد، افکار گونه‌گون و بساور نکردنی چون عنکبوت تصورات مرا در حصار خود، محدود و محدودتر میساخت، فردای آن باز با او در تماس شدم متاسفانه درک کردم که قصر ساختم در حال فرو ریختن است.... کس جواب نداد چندروز*

بی صبرانه دور از او در کنج یاس و ناامیدی بسر بردم. چون دیوانه‌ها از زمین و آسمان، از تاریکی و سپیدی از انسان و حیوان سراغش را می‌گرفتم همه از غیبت او بی‌خبر بودند گویی زمین دهن باز کرده و او را بلعیده بود، چند روز قبل بود ماه قوس را میگویم نامه برایم آمد، پاکت را گشودم. خط او بود نامه را خواندم اینطور نوشته بود.

* چندروز قبل بانامزد که در ولایت دیگری به سرمیبرد عروسی کردم، گوشش کن مرا فراموش کنی. اکنون در سر اشیبی سقوط و پرتگاه قرار دارم، دست تمناسوی شما دراز کرده ام. بمن بگو بید چه کنم؟

خواهر محترم !

اگرچه گذشته‌ها پیوندی برای آینده اند، ولی اگر زیاد زیر بار آن برویم جزعایه رنج و اندوه چیسزی دیگری نخواهد بود، بهتر است او را فراموش کنید و دنیایی را که وسیع، نامحدود و پهن‌تر است از یاد ببرید، به افق‌های وسیع و روشن زندگی توجه کنید و خردمندانه بفکر آینده تان باشید از فکرها و حیل‌ها غافل نمائید، آدم‌ها را بهتر بشناسید از تاسف که نمری از آن متصور نیست خود را رها سازید و نجات دهید... ما هم میگوئیم همین و بس... با امید سعادت شما.

دولتی مطبوعه

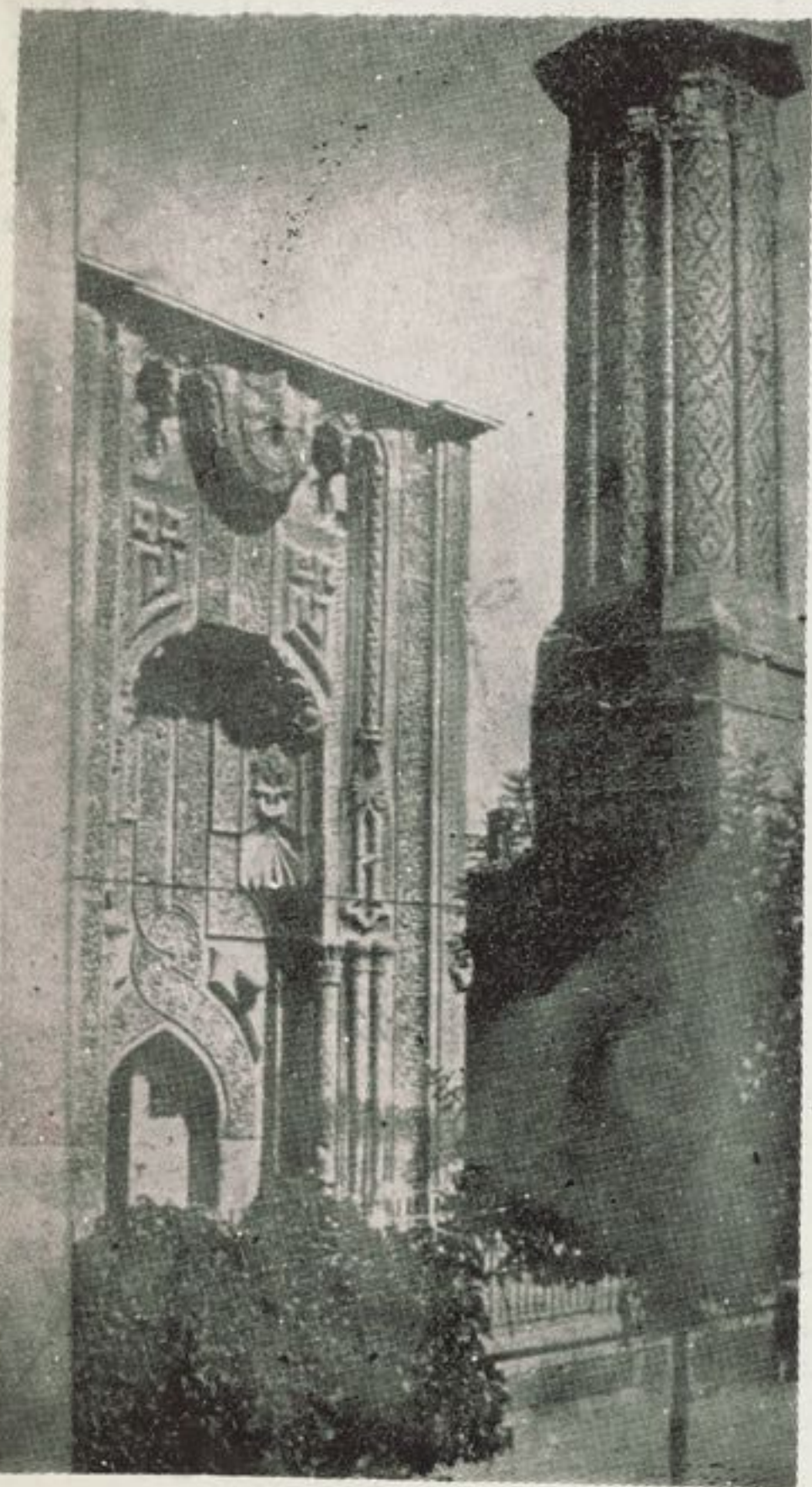


بقیه صفحه ۵۸

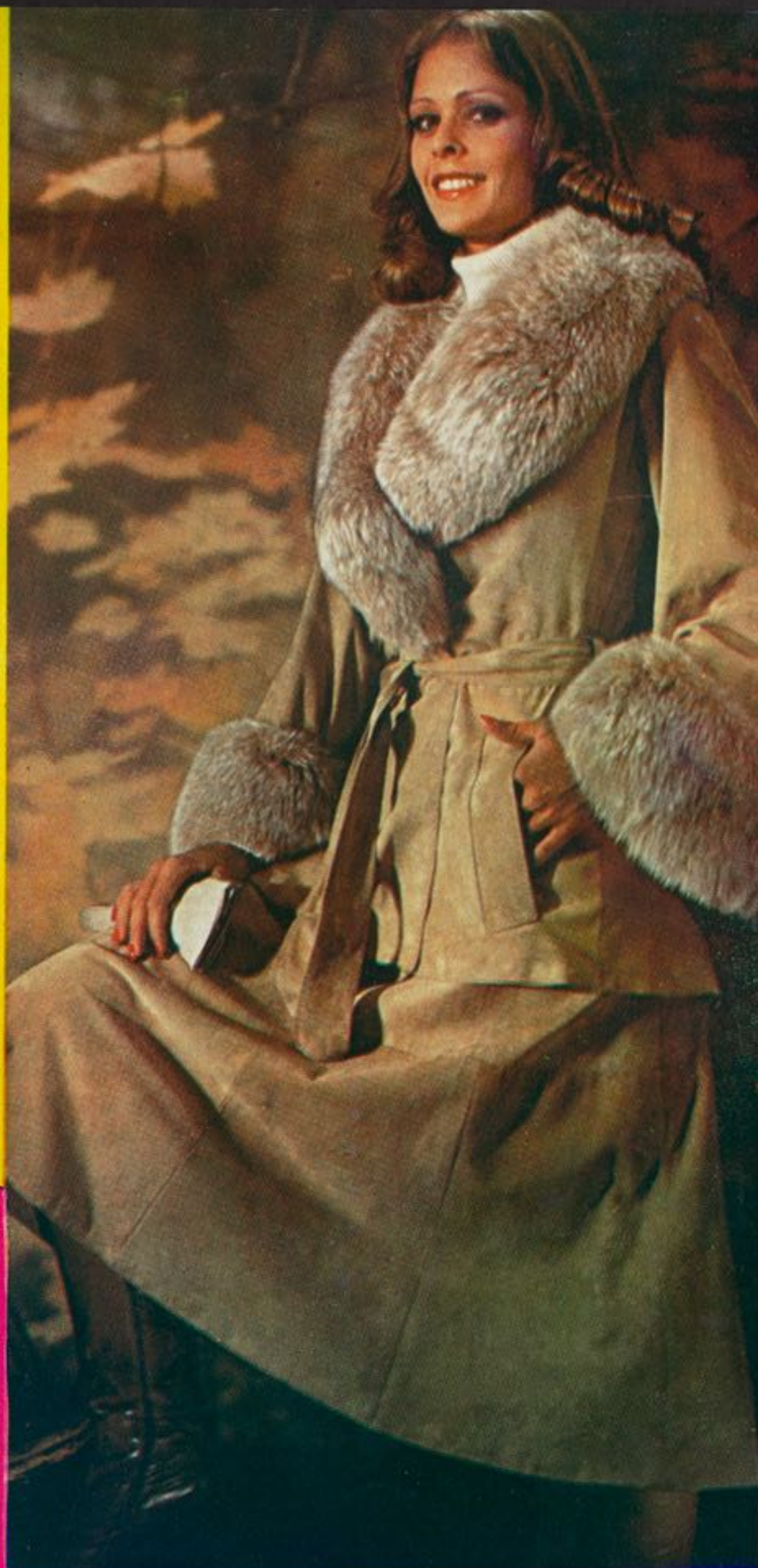
در کنار امواج

بصورت عموم اقلیم ترکیه خشک و بارندگی سالانه از چهار صد الی پنجاه میلی متر و در کوهستانات هزار میلی متر میرسد فرق درجه حرارت شبانه روزی و یابین تابستان و زمستان خیلی زیاد است. نباتات ترکیه بصورت عمومی در دسته نباتات استپی قرار دارند. جنگلات ترکیه اکثراً در اطراف بحیره سیاه و وادی توروسونمو کرده اند حیات اقتصادی ترکیه وابسته به زراعت است که در پهلوی آن صناعت بسرعت در حال ترقی و رشد است. حیات کوچی در کوه‌ها و نواحی شرقی ترکیه بیشتر است و حتی میتوان آنها را در جنوب انقصره ملاقات کرد در شرق ترکیه اکثراً کردها زندگی میکنند که تقریباً تعداد کوچی‌های آنها به پنج هزار میرسد.

شغل عمومی این مردم چوپانی میباشد شخص بزرگ قبیله باسم آغا یاد می‌شود که درلسان دری ماین کلمه ترکی نیز معمولست اکثراً تصمیمات از طرف آغا اتخاذ میگردد بسیار از کوچی قسمتی از زمین زراعتی و یا علف‌های دارند که راساً تحت اداره‌ی خود شان قرار گرفته است از حیوا ناتیکه کوچی‌های ترکیه به تریسه آن‌می پردازند میتوان گاو، گوسفند و بز را نام برد که از پشم آن زنان ترکی در قالدین بافی و گلیم بافی استفاده میکنند و از طرف دیگر از شیر، ماست و مسکه آن‌ها را حیات میکنند ماست برای اولین بار در همین سر زمین بوجود آمده و به سایر کشور های جهان عمومیت پیدا کرد. آنها لبنیات خود را در نزدیکترین شهر ها بفروش رسانیده در عوض مواد زراعتی و صنعتی خود را تکافو میکنند و در بازار ها باقیدارد



بالا : یکی از جاده های عصری ترکیه . پایین : میناره مدرسه اتسی در قونیه .



ژوندون
مودهای مورد پسند
شماره معرفی میکند

انتخاب رنگ و دوخت لباس از سلیقه و ذوق شما
نمایندگی میکند
دو نمونه لباس زمستانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library